



علم لسان المبین



کتابات

جامعہ اسلامیہ

دہلی

تعبہ

نمبر

۳۶۹۵۴ مداخلہ

۳۶۹۵۴

A.H. Faruqi

ایڈیشنل کلج میگزین

اگست ۱۹۶۵ء
کتاب خانہ جامعہ اسلامیہ دہلی

اورینٹل کالج میگزین

اگست ۱۹۶۵ء

سارہ مسلسل ۱۶۲

جلد ۱، شمارہ ۴

مدیر

دکتر محمد باقر

کتاب خانہ جامعہ اسلامیہ دہلی

باہتمام مسٹر احمد الدین، بی۔ اے، لائبریرین، یونیورسٹی اورینٹل کالج،
لاہور پرنٹر و پبلشر اورینٹل کالج میگزین، پنجابی ادبی اکڈمی پریس،
لاہور میں طبع ہو کر اورینٹل کالج، لاہور سے شایع ہوا۔

سالانہ چندہ : آٹھ روپے

فہرست مندرجات

صفحہ	نویسنده	موضوع	شماره
۴۸۰-۲۴۱	مولوی احمد علی	قصر عارفان	۱ -
		[سلسلہ ماہ مئی ۱۹۶۵]	

حفظ عالمیان از عقاید معتزلان مقصود بود که در مشرب اعتزال افعال عباد را مخلوق عباد می پندارند و جزای آن راحق حقیقی بدگان می شمارند از کثرت شیوع همچو عقاید استعمال این الفاظ توهم از مذهب ایشان می داد بنا بران نظر بر مصلحت وقت علمای دین علی الاطلاق بعمل آوردند و الا در اصول عقاید [ص ۱۷۵] صحیح که افعال بندگن مخلوق خالق اکبر اند و عباد را دران حق حقیقی و استحقاق تحقیقی بر پروردگار کار ساز حاصل فی الا باقتضای فصل و عنایت وی و حسب وعده صریح که قرآن مجید و حدیث صحیح بران ناطق اندرین حال بوساطت آن حقوق صالحان و کاملان استدعا بجناب کبریا نوعی محترز و قسمی مخطور نخواهد بود بل که نتایج سرعت و قبول بران رو خواهد نمود علاوه بر این حضرات عارفان و صاحبان بامعانی اولی الابصار باطنی از روی معاملات غیبی و مشاهدت لاریسی حجب قوی ارشاد نمایند که هر یکی از اشرف و افضل نبی نوع انسانی را با اعتماد منزلت و صورت استکمال وی اسمی از اسمای جناب باری بعین و تقرر می یابد که تهذیب و تقریب وی در عالم ارواح و بر رخ می نماید چنان که هر کسی از اولیای راسخ اتباع ولایت مخصوص یکی از انبیای نامدار و عروج بر منازل پایدار - وی تحت مشکات جناب افضل کائنات شعار دارد پس سوال بحق کاملی در حقیقت اشارت بآن نام نامی و اسم گرامی باشد که در هیچ شرعی و هیچ عرفی و هیچ مذهبی و هیچ مشربی و التجای و ندای و صدی بآن امتناع ندارد عالمان منزلت نیز این تجویز شمارند الا تصور و التفات مختص وقت ضرورت مشروط دارند - منزل صد و نهم در توضیح ثانی در باب حضرات انبیای کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام دوام زنده اند

خصوص جناب فیض‌آب رسول مقبول صاحب لوای محمود که از خیل انبیا گرامی تر بود اطلاعی بمات بر ذاب قدسی وی خالی از ترک آداب نباشد زایران بارگاه نبوت را واجب آمد که زیارت کردن نبی پاک بر زبان آرند و حیات انبیا مانند حیات حسمانی دنیای باشد زیرا که در حدیث آمده که جناب رسالت مآب اکثر بر قبور انبیا گذر کرد - حضرات ایشان را در حالت نماز سجود درون قبور یافت و رب قدیر حرام ساخت بر زمین که اجساد انبیا را صایع گرداند آنحضرت بحضار در دولت حواب سلام و تحب بداد خاص ادا می نماید و چندین فرشتگان از جانب حضرت حق مامورند بر این که از روی سیاهی عالم اعمال صالح نندگان خاص حضرت وی می رسانند و اخبار از خیر و سر عالمیان میسازند و از روی ایثار فیضان نبوت و ایراد انواع نعمت هر یکی از اهالی امت بقدر وسعت از درون قبر شریف وی منتفع و حجابات ارضی و سماوی و طبقات [ص ۱۷۶] حنت و منازل نفیج و راحه از روی پاک و مرتفع و چنان حیات حقیقی کامل تر بود از حیات متعارف دنیا و آن که در حدیث وارد که انبیا را بعد چهل روز در قبر نمیگذارند و خود آن حضرت را روز چهارم آنجا ندارند - بر این تقدیر هم انکار از جناب این حضرات لازم نمی آید - فی انقطاع که تعلقات دوامی از مواضع قبور بل ترددی در استمرار جناب استقرار استقامت در قبر واقع الا تعلق استمراری غیر منقطع با وصف قبول نقل و حرکت نیز بامقار بهر حال متحقق و دلایل که ظاهر و باهر بر آن قایم و آثار عجیب و نتایج عالی شاهد و حضور در حضرت پروردگار افضل از اقامت در قبور و چون حضرت اولیا قدم بر قدم انبیا و متقبس فیض و نعمت از انوار نبوت اند ایشان را حیات بعد ممات

علی تفاوت درجات و تصرفات مقدر و میسر ماند بابقای تعاقب دایمی
بغیر انقطاعی از اماکن و مساکن دنیاوی و اهل هدایت و ارشاد و
ارباب محبت و اعتقاد و در بعضی نساویر بعضی اولیا حضرت رب
قدیر بر مناصب بعد ممات مانند ایام حیات ترقی پذیر شوند و استقامت
و استعاض و استعاض بر وفق آن صورت گیرد - باقیماند حالات عام
خلایق از صالحان و طالحان که درین محل باید تصویرید که اعاده
ارواح در اجسام خاکی بعد از وفات بر نهج لایق تسلیم مرجع
اموات را در پرزخ و بقیع شعور جواب سلام و ائفان و نیز وقوف
ار حال رایران و تمتع از ثوابی که پسماندگان میت از اطعام و
اشرب محتاجان و اعطای نقود و اجناس نایسان و ایجاد اوقاف راحب
رسان و ذایح مقصود بقرب الی الحی و ابصال احران بر مردگان
مخصوص زمانی و مخصص مکانی و بلاوب فرقان و بوامل عبادات شواغل ریاضات
و اقسام خیر و برکات و اصناف بر و حسنات بر توقع فضل
و عیایب آن خالی کایب بر روح وی عاید گردانند یا که اغیار
وفا شعار بطرز متعارف بر وی اهدا سازند و تضرر از عقوبات مکافات
قناح اعمال و قوت احساس و ادراک و سماع حسب حال تا نفخ
صور ثاب -

منزل دهم بعد صدم در قبول نذر خالص بحضور قادر بی
نیاز و نذر بشرایط ایصال ثواب آن بر روح پرفتوح یکی
از حضرات بابرکت انبیا و اولیا بقضای حاجات دنیا
خواه نذر مذکور مقبول بعبادات و ریاضات جسمانی
[ص ۱۷۷] یا ماکولات و مشروبات انسانی و مایحتاج
سوائی آن باشد و نیاز و فواتح بر نام آن حضرات بطرز -

*مدد اولیاء الله چنانکه در حیات میاشد ، همچنان بعد ممات می باشد
بلکه افزون تر از آن -

تبرع و تبرک و زیارات و ایثار آخر نقدی یا طعمای یا جسمی یا رسمی بر سایر اموات از جانب احیا بطریق احسن و بمذاقت بی ریای عالم نمای

نذریکه در برآمد حاحاب دنیاوی داتی یا صفاتی خالصاً برای
حضرات حق قرار دهد خواه آن نذر از عبادات و ریاضات جسمانی یا
ماکولات و مشروبات انسانی یا ما یحتاج دنیاوی سوای آن باشد بر
ناذر واجب که وقت مقرری ادا نماید در صورتی که عبادتی و
ریاضتی بر خود لازم گردانیده از حضور دل نآن بردارد اگر جز آن
برگزیده آنرا فراهم آرد و بصدق اراد دربارگاه پروردگار کار بر
آر التماس نماید ربنا تقبل منا انک انت السميع العلم و قسمت آن تمام
و کمال بر فقرای متعدد صالح و محتاج از لوازم شمارد بر ذات
ناذر و اهل و عیال وی کسان وی مقدور بصرف شی مذود جابز فی
الا در حالیکه قدری زاید از مقرری فراهم آرد قدر مزید بر احباب
و اقارب صرف سارد هرگاه بدری چنان بر خود تسلیم گردانند که
بشرط اصلاح و انجام مقاصد خاطر مقداری از نمود خواه اجناس یا
طعمای یا شرابی براه خدا بر اهل استحقاق بدل و ایثار سازم و نیاز
ارواح مقدس بعضی از حضرات اسا و اولیای کبار گردانم - برین
توقع که حضرت رب قدیر ایراد چنان مثنویات بر این حضرات
مستحسن و مقبول می دارد و کاروبار عالمیان از طفیل و تصدق
ایشان بمجالت می بر آرد - آنان از مقربان بارگاه احدیث و محرمان راز
صمدیت اند - لازم که مواعید را هنگام معهود حاضر و موجود گردانند
تا بر طریق مذکور انقسام پذیرد - علاوه ازین دو صورت منذوره
هر طعمای که منسوب بر نیاز عارفان و کاملان یا مقصود بر ایصال
اجر و ثواب اطعام عام بر ایشان یا ضیافت عابدان و زاهدان بزنند

خوردن آن بر اقسام مردم از غنی و فقیر جایز و در اهدای آن بر اشخاص غیر حاضر هم از نزدیک و دور تردد نباشد چنانکه در تقاریب اکثر ارباب اعتقاد شعار دارند و در مجالس اعراس و فواتح باتقرر یوم یا تاریخ انتقال اصحاب اعراس و فواتح ازین و از عمل بدار ثواب درکار آرند - برچنان طعام نیز اگر ربنا تقبل منا خوانند اولی [ص ۱۷۸] و الا تعلق طبع مالک طعام در ایراد اجهر آن بر صاحب نیاز کفایت ساز - همچنانست انقسام و احضار نقدی یا طعامی یا لباسی یا پوشاکی وقت زیارات بر آستانجات و این حضرات با برکات بطرز توزع* و تبرک و تقرب و توقع اخروی مانند چیزی که پیشگاه یکی از کاملان وقت حاضرین دنیا حاضر آرند و در تملیک و مصرف وی سپارد و بدل آن بهتر ازان در آخرت از ذات وی در خصال دارند اگر زایر تخصیص یومی و طعامی برای نیاز و اهدای این تحایف قرار داد بایک ندار الا چنان اعتقاد ندارد که در ایام دگر طعام دگر معصود وی مفقود ماند هر چند که فضایل بعضی از ایام و شهر هر یک سال مذکور و خصوصیت بعضی از اقسام طعام برای نیاز بعض بزرگان بصحت مشهور باشد - طالب صادقی را نباید که آداب و طریق نذر و نیاز و زیارات قبور باتباع واقتدای ارباب عرفان از کتاب شارع دریابد شریعت و طریقت متفاوت نباشد بل که درحقیقت متحد همان شریعت در استعمال اصحاب معانی طریقت فروغی نازه و رنگی بدیع پذیرفت که سالکان راه را بر منازل رفع در معرفت می رساند و بخوی داند که چنان که سوء اعتقاد بحضرت اولیا منجر بفساد عاقبت می سازد زیادت عقیدت نیز در بعض تصویر بعضی از جاهلان را نوبت بشرکه خفی و جلی و حلی می رساند تا زمانیکه منزلتی از شعور و فهم

نوزع - بروزن تصرف پراگندگی و پیریشانی - از منتخب و کشف و کنز -

و علوم و اعمال بهم برساند بر اقوال و افعال بعض اهل دلان
بی ناک امدار سازد هریک آدمی را می رسد که ثواب اعمال بدی
و مالی از طرف خود بر اموات عاید سازد تا که اوسان بدان نفع
یاب شدند از تخفیف غذای و عتایی که دارند خواه تفریح و راحت
دیگر طریق احسن برای رسانیدگی همچو احر حیاتست اگر طعامی
پخت برای اطعام فقرا و محتاجان یا بقود و خمس آماده کرد از
بهر ایشان یا بلاوت قرآن شریف ساخت و یا بر نوافل پرداخت - پس
صدوق نیت بی ریای عالم نمای بدرگاه خدای بی همتای بالعاط ربنا
يعمل منا التجا آرد و دست بدعا بر دارد که یا پروردگار غفار این
ایثار و بذل که در راه تو بعمل آوردم بفضل خاص و کرم عم
خود باعارب و احباب مذکر الاسماء ثواب آن در عالم برزخ عاید
گردان - هر قدر که خود اران در صورت بودن از اجناس ماکول
و مسروب مصرف کرد از حورس ذاب یا متعلنان یا متوسلان
[ص ۱۷۹] یا هدایای حائض اعیان یا احرت طعام پزان از حساب
ثواب برون خواهد شد - طرز مطبوع و مشروع آن باشد که هر طعامی
بهر مصری که بخت در همان صرف آرد از ضیافت احباب
و قبایل و بدل درویشان و اهدای اهل دول هر چیزیکه بر
مردگان بدل کرده می شود بر نهج عرف و رسم بذل جمیع آن ثواب
قادر کرم بر امان ایثار می پذیرد همچنان حال ریاض جسمانی -

منزل یکصد و یازدهم در ذکر خیر حضرات چشت بر
طریق تسلسل از حضرت علی رتضی قوه بازوی مصطفی
قا جناب ولایت مآب فیخرالعصر والزمان حضرت مولانا
شاه محمد سلیمان بطرز مختصر باسناد اکتساب فیوضات از
حضرات دیگر پیت :

وارهد ازهر بلا و گردد از اهل بهشت
هر که او با صدق حوادث سحره نعران حسنت

خیرالتابعین فروغ قالب عنصری حضرت ابی سعید (۱) خواجه
حسن بن ابی الحسن بصری سیح ام و امام ملت بود از حضرت
علی مرتضی فیض باطن اندوخت و سیر حضرت ام سلمی رضاعت
یاب و (۲) قطب عالم سیح اعظم حضرت خواجه ابوالفضل
عبدالواحد بصری بن زید، وی نعمت از دو جانب دارد یکی از حضرت
خواجه ابی سعید حسن بن ابی السحن بصری مدوح یکی از قطب
هدایت و ارشاد حضرت خواجه ابوالجد کامل بن زباد فیض
کمیلی بانو یعقوب سوسی ایثار کرد که در وقت حضرت سلطان
المشائخ عاید در این خاندان گردید چنانکه در خانواده اول تصریح
پذیرف و (۳) قطب ولایت حضرت خواجه ابوالفیض جمالالحق
والدین فضل بن عیاص مکی، وی علاوه از حضرت خواجه عبدالواحد
بن زید سیح خود از حضرت سیح منصور ابن معمر سلمی کوفی
اجازت دارد که وی از ابی بکر محمد بن مسلم بن سہاب الزہری وی
از محمد بن حبیر وی از پدر خود حبیر بن مطعم القرشی خلافت
یاب و حبیر بن مطعم القرشی از اصحاب جناب رسول مقبول الا
در طریقت فیض صحبت یاب بدل و تصدیق ابوبکر صدیق حاصل
دارد، چنانکه حضرت ابی عبدالله جل شانہ سلمان ہارسی باوجود شرف
صحبت جناب افتخار عالمیان از حضرت صدیق مجاز باشد و فیض وی
بر حضرت امام قاسم ابن محمد ابن صدیق اکبر و ابو حلیم حبیب ابن
سالم راعی متعدی گردید و از امام قاسم بر حضرت امام جعفر
صادق ابن حضرت امام باقر علیہما السلام رسید و نیز شیخ

منصور ممدوح سوای از ابی نکر مجد از شیخ ابی عمران
 [ص ۱۸۰] موسی بن زید راعی صاحب ارشاد که وی از حضرت
 بحرالاسرار یعنی خواحه اویس قرنی بهره اندوز وی کسی باشد که
 فضایل و مساوی حصر دارد - باوجودیکه در عهد نبوت مهد آن
 حضرت صلی الله جل شانہ علیہ و سلم بود الا بچشم ظاهری و
 بجمال جهان آرای مهدی نرسیده اکتساب فیض باطنی فرمود - حضرت
 عمر و حضرت علی برای رساندن حرق جنتاب رسول و سلام سید
 انام و دعا حر و برکت در حق امپس گه وی مامور شدند
 و خود وی در حلام حضرت صاحب ولایت نبوی هنگام عزیمت
 امیر معنوی برای جنگ امیر شام حاضر شد و همدران عبارات
 از دست بغاوت پیشگان شرب شهادت چشید - فیض اویسی در عالم
 از طہل حضرت وی شایع و سر نیج منصور ممدوح علاوه از ابی نکر
 مجد و شیخ ابی عمران موسی از ابی مریم یعنی صاحب علی مرتضی
 نعمان گرفت و حضرت سح فصل بن عیاض از حضرت امام باقر
 والد امام جعفر فراوان برکات و استفاضت پذیرفت (م) و سلطان
 تارکان حضرت ابو اسحاق ابراهیم بن ادهم قلندر بلخی ، وی بعد
 از خیر آباد خلافت طاهری علاوه نعمات مرشد خود از روی
 مصاحب حضرت علیہ السلام و حضرت امام علیہما السلام و ابوالقاسم
 بغدادی و امام اعظم کوفی فیض و موهبت برداشت و از شیخ
 ابی عمران موسی ممدوح و از شیخ ابا عتاب منصور بن معتمر السملی
 موصوف صاحب نعمت و نیز از شیخ معمر جبلی یکی از اصحاب
 رسول مقبیل که مابین اردبیل و جیلان آرامگاه دارد بعضی وی
 را در تابعین تصویریده اند - حسب تصریح مراتب مرفوم بالا این
 جمیع فضایل مرتضوی صاحب خلافت معنوی بوسایل هر چار

خلفای وی و مناقب صدیقی و مناسب اویسی و فیضان جبلی و نعمات
 خضری و برکات سرعی و تصرفات امامی در حضرات چشت
 استجماع دارد - (۵) حضرت خواجه سدید الدین حذیفه المرعشی ابن
 قتاده الانطاکی (۶) و حضرت خواجه امین الحق والدین هیثم البصری
 (۷) و حضرت خواجه کریم الدین علوی دینوری و (۸) حضرت
 خواجه سریف الدین ابو اسحاق شامی بزیل منزل چشت
 و سر سلاسل این حضرات اهل بهشت و (۹) قدوة الابرار عمدة
 الاخبار صاحب منزلت و کمال حضرت خواجه قدوة الدین ابو احمد ابدال
 (همین اسب پیر مرشد ابو سکور سالمی سرسی) وی فرزند اسعد سلطان
 قرقساف امیر ابن الامیر و شریف ابن الشریف ولایت چشت بود -
 نسب وی به حضرت [ص ۱۸۱] امام ابو محمد حسن بن علی مرتضی
 میرسد از حضرات با برکات پیران طریقت ما اول وی منصب اهدای
 گزید از انوقت تصرف این منصب در جمیع حضرات منضم باشد
 وی اخیر حال قطب ابدال گردید - بعضی گمان دارند که در
 حضرت وی در هند آراسته دارد بعضی در ذخایر خود می نگارند
 که در معیت لشکر محمود غزنوی وارد این دیار بوده بعد فتح
 و ظفر و نصب اعلام اسلام معاود چشت شد الا صحیح چنان
 می نماید که خواجه ابو محمد فرزند ارجمند ایشان در عمر هفتاد
 سالگی حسب اشاره غیب با معسکر فیروزی محمودی درین نواحی
 تشریف آورد - فتوحات غزنوی از برکات قدوم حضرت وی بود -
 از عالم آس وی را مامور گردانیدند بدین که اقلیم هند حق ولایت
 حضرات چشت خواهد بود - باعانت و امداد سلاطین باید رفت -
 لا جرم قبول سفر دور و دراز کرده قرین فتح و ظفر معاودت فرمای
 چشت گشت بلو ثانی که هادشاه عازم هند شد باز این دولت آرزو

کرد الا پذیرا نغمه تاهم باس خاطر ساه غازی ملحوظ ساخت
و خواجه محمد عبدالشکور سالمی یکی از عمایده خلفای حائدان خود
را راهی کرد - از معیت این بزرگوار نمر عجایب نصرفات فتح و
نصرت رونما گردید - مرقد مونس در هند واقع و هموز نور و
برکت و خوارق عادات از آستانس ساطع از وقت حضرت وحیدالعصر
فرید الدهر فرید شکر گنج برار فایض الانوار وی پدیدار در
مثالی که بحضرت سلطان الاولیا عمایده فرموده اند - ذکر نفاست
عقاید و مسایل توحید بعضی از بضائف وی درج حالا حائقاء وی
بصرف هزار در هزار تجدید و نازگی پذیرف رافم علی التوان
بزیارت رسیده و (۱۰) مقول نارگه صمد حضرت خواجه ابو محمد
ابن قدوة الدین ابی احمد اندال وی علاوه از پدر عالی قدر از
قطب المجاذیب قطب الدین حیدر زاوجی خلاف یاب و (۱۱) ابی اسحاق
یوسف ناصر الشرع والدین بن محمد بن سماع چشتی وی خواهرزاده
حققی خواجه ابو محمد و از حال بزرگوار صلاحیت و نعمت یاف
و (۱۲) ظل الحق فی الخلق قطب الدین مودود چشتی فرزند حضرت
خواجه ابی اسحاق یوسف ممدوح که سوای از پدر خود از حضرت
شیخ الاسلام زنده پیل جام ابو نصر احمد بن ابی الحسن جامی
نامقی فیضیاب شیخ ابو نصر احمد از اکابر وقت و صاحب تصرفات
ناهره بود - چند لک امت مهدی بر دست وی تایب گردید ، فیض
باطنی از حضرت شیخ ابو سعید فضل الله جل شانہ بن ابی الخیر احمد
بن محمد مخصوص دارد - حسب تصریح خانواده جلالی و (۱۳) شدید النطق
مرالدین حاجی محمد شریف زندنی [ص ۱۸۲] بعضی از ارباب تاریخ
طاهر نمایند که هر چند تشریف آوری حضرت شیخ حاجی در هند
ثبت نمی گردد الا شرفای قنوج مزار مبارک وی قریب شهر

کنار دریا نشان دهند صاحب سیر الاقطاب گوید که حقیر چند بار
 بزیارت رسیده و (۱۳) حجت الحق دریای رحمت حضرت خواجه
 ابی النور عثمان هاروی و (۱۵) شاه اعلیم هندوستان مالک ابن
 بوستان بدرالعارفین شمس الصالحین حضرت خواجه معین الملت والدین
 حسن منجری بصحبه حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید
 عبدالعزیز جیلانی نیز رسیده و (۱۶) قطب الاقطاب فرد الا حباب
 حضرت خواجه قطب الحق والدین اوشی بختیار کاک و (۱۷)
 وحید العصر فریدالدهر حضرت خواجه فرید الحق والدین از حضرت
 هندالولی نیز نعمت یافت و (۱۸) سلطان المشایخ رحمت للمالین
 محبوب الهی مورد فیوض نامتناهی حضرت خواجه نظام الحق والشرع
 والدین سراج الاولیا تاج الاصفیاء منیر الحق والدین محمود فاروق
 معروف بچراغ دهلی و (۲۰) کمال الحق والدین علالت الفاروق وی
 خواهرزاده حقیقی مخدوم چراغ دهلی بود نیز پدر عالیقدر وی
 با حضرت مخدوم قرابت عم زادگی داشت - مخدوم کمال الدین فاضل
 اجل بود علمای کبار چون مولانا احمد تپانیسری و مولانا عالم
 هانی هتی و مولانا عالم سنگ ریزه ملتانی و قاتار خان از وی
 تعلیم پذیر شدند وی خرقه خلافت از بارگه حضرت خواجه
 نظام الدین اولیای رضوی خالدهی نیز دارد و (۲۱) حضرت شیخ
 سراج الدین مجدد وی خرقه خلافت از پدر خود شیخ
 کمال الدین مدوح و هم ار شیخ نصیرالدین چراغ دهلی دارد - انتقال
 وی در سال هشتصد و هفتم در گجرات و (۲۲) حضرت
 شیخ علم الحق والدین مجدد فرزند شیخ سراج الدین موصوف الصدر
 علاوه از والد بزرگوار از حضرت ابی الفتح صدرالحق والدین سید مجدد
 ابن سید یوسف حسنی معروف گیسودراز یکی از عمایه خلفای

مخدوم چراغ دهلی اجازت دارد و (۲۳) صاحب کشف و شهود حضرت شیخ محمود معرووف بشیخ راجن علف سعید سنخ علم الحق والدین و (۲۴) قدوه اهل یمن حضرت سیمخ جمال الحق والدین خلف الصدق حضرت شیخ محمود موصوف و معروف بشیخ جمن وی خرق بركات از شیخ نصیر الدین عم خود پوشید - وی مجاز از پدر خود شیخ محمد عارف حو مجدالحق والدین محمد فرزند ثانی حضرت شیخ سراج الدین و برادر حقیقی شیخ علم الدین و (۲۵) صاحب نصانیف لطف حضرت شیخ ابی صالح حسن محمد چشوی [۱۸۳] بن سنخ احمد بن شیخ نصیر الدین بن شیخ عارف حو مجد الدین محمد بن شیخ سراج الدین بن شیخ کمال الدین العلامت الفاروقی المستفیض من خال الحقیقی وی یکی نسبت آبای بشرح صدر قایم دارد یکی مصیابی از عم بزرگوار خود قدوه اهل یمن شیخ جمال الحق والدین نعم خاندان قادری از حضرت نور یغشی و نعم خاندان سهروردی از وساطت شیخ بهاء الدین حکیم فراهم آورده مضمم گردانید و (۲۶) صاحب تضانیف بسیار حضرت شیخ محمد نسس الدین ابی المحسن بن شیخ حسن محمد مدوح سوای از والد ماجد بفض روحانی از مرقد منور مخدوم نصیر الدین محمود ابن شیخ یوسف بن محمد بن شهریار عمری فاروقی اودی بر داشت ذکر بعضی تصنیفات وی در خالواده فخری گذشت و (۲۷) حضرت شیخ محی الدین ابی یوسف یحیی المدنی فرد الحقیقت قطب الموهبت الشریفت وی خلف شرف سلف شیخ محمود فرزند حضرت شیخ محمد بن ابی الحسن بود از جد بزرگوار خود صاحب اجازت و خلافت و (۲۸) فانی فی الحق حضرت شیخ کلیم الله سبحانه بن شیخ نورالله سبحانه جهان آبادی طریق نقشبندی در عهد وی از سید محترم لاهوری شامل خانواده حضرت چشت گردید و

(۲۹) حضرت مولانا محمد نظام الدین اورنگ آبادی و (۳۰) حضرت مولانا محمد فخرالدین شاهجهان آبادی و (۳۱) حضرت مولانا نور محمد پنجابی و (۳۲) حضرت مولانا محمد سلیمان نوسوی رحمته الله سبحانه عليهم اجمعين الى يوم الدين -

منزل یکصد و دوازدهم در ذکر حضرت قادری
برطریق تسلسل حضرت علی مرتضی قوه بازوی
مصطفی تا جناب ولایت مآب فخرالعصر
و الزمان حضرت مولانا شاه محمد سلیمان بطرز
مختصر باسناد اکتساب فیوضات از حضرات دیگر

(۱) وصل جناب حضرت سیدالشهدا شهید دشت کربلا امام
همام شاکر بقضا و صابر برضا نعمت وافر دارد از جناب نبوت مآب
محمد مصطفی احمد مجتبی و از جناب ولایت انتساب علی مرتضی و از
حضرت سید النساء فاطمه زهرا و از امام دوم ابو محمد حسن (۲)
حضرت امام زین العابدین (۳) و حضرت امام محمد باقر (۴) و
حضرت امام جعفر صادق وی از امام قاسم بن محمد صدیق اکبر
بابای خود نعمای صدیقی دارد سوای نعمت آبای و حضرت قاسم از
سلمان فارسی صحابی جلیل وی از صدیق اکبر وی از جناب رسالت
(۵) و حضرت امام موسی کاظم (۶) و حضرت امام علی موسی رضا
(۷) و حضرت ابی محفوظ معروف بن علی کرخی وی را طریق متعدد
رو داد زیاده از نعماتی که پدربانی امام همام [ص ۱۸۳] درنصیب
افتاد یکی از ابی سلیمان داود ابن نصیر طای خراسانی کوفی وی از
ابو محمد حبیب بن عیسی العجمی فارسی بصری صاحب ابی سعید
حسن بن ابی الحسن بصری یکی نسبت داؤد طای از ابو حلیم حبیب

بن سالم الراعی صاحب صحابی جلیل صاحب عمر طویل سلمان فارسی معروف و محاط به سلمان الحیر ابن الاسلام از حصرب حیرالانام درست می شود صدیقا یکی از سعید بن عبدالعزیز شامی صاحب حسن بصری یکی از نکر کوفی صاحب حسن بصری یکی از بشر حافی صاحب فضیل بن عیاس (۸) و ابوالحسن سری ابن مجلس السقطی از حصرب معروف کرخی و فضیل بن عیاض و بشر حافی و حبیب راعی حلاب و اسفاداد دارد (۹) و ابوالقاسم حسد بغدادی مرید سعید خال خود سری سقطی (۱۰) و حصرب ابی نکر جعفر بن یونس شبلی از اسعد خلغای حصرب سد الاوداد بغداد بود (۱۱) و ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز الممیی معقول از وی که پدر وی عبدالعزیز بن الحارث التمیمی از خلغای حصرب ابی بکر شبلی بود (۱۲) و ابی الفرج محمد بن عبدالله جلسانه الطرسوسی (۱۳) و ابی الحسن علی بن محمد بن یوسف الفرسی الهکری (۱۴) و ابی سعید مبارک بن علی بن حسین مخزومی بغدادی (۱۵) و قطب ربای غوث صمدانی محبوب سحرانی حضرت سید عبدالقادر حلالی (۱۶) و صیاه الدین ابی نجیب عبدالقاهر بن عبدالله جلسانه بن محمد بن عبدالله جل عظمته بن سعد محدث شافعی سهروردی نکری وی فیض باطنی از دو جانب دارد یکی از حضرت غوث الاعظم قطب العالم جیلی یکی از عم بزرگوار خود شیخ وجوه الدین ابی حفص عمر قاضی برادر حقیقی والد خود قاضی از والد ماجد خود محمد نجیب الدین شیخ معمر سهروردی بن عبدالله سبحانه بن سعد مجاز صاحب نعمت شیخ احمد اسود دینوری مرید شیخ بمشاد الدینوری مرید ابوالقاسم جنید بغدادی بود هم قاضی ابی حفص عمر شیخ وجوه الدین ممدوح سوای از پدر عالی قدر اجازت صادق دارد از حضرت شیخ ابی الفرج زنجانی وی از شیخ

ابی العباس احمد بن محمد فضل نهاوندی وی از شیخ الاسلام ابی عبدالله سبجانه محمد بن حمیف الشیرازی صاحب ابی القاسم سیدالاولاد بغداد شاید که شیخ ضیاء الدین ابی نجیب از عموی سهروردی جد خود نیز مجاز باشد (۱۷) و ابی یاسر عمار بن یاسر بن محمد بن مطر الله بسی (۱۸) و ابی الجناب نجم الحق والدین احمد بن عمر بن محمد [ص ۱۸۵] بن عبدالله جلشانه الخوارزمی الخیدق الشامی معروف کبری و شیخ ولی نراش اوایل در صحبت قاضی ابوحنضف ماند زان بعد بخدیم ضیاء الدین ابی نجیب کسب طریقت کرد - بارشاد شیخ سهروردی مدتی با شیخ ابی یاسر عمار و شیخ رور بهان کسر فارسی پرداخت هر دو حضرات صاحب شیخ سهروردی اند آخر اصل حرمت کملی از دست شیخ محمد اسماعیل مصری نام و بابا فرخ تبریزی لباس خاص خود در وی پوشانید از شیخ سهروردی و خلفای وی نیز اجازت یاب (۱۹) و شیخ ابی سعید محمد الدین شرف بن الموید بن ابی الفتح بغدادی شهید الحرج (۲۰) و ابی العلا رضی الدین علی بن معبد عبدالجلیل غزنوی معروف لالا از شیخ کبری و شیخ بغدادی هم احازت دارد (۲۱) و شیخ جمال الدین احمد جورفانی (۲۲) و شیخ نور الدین عبدالرحمان کسرق اسفرای بغدادی شهیر بشیخ کبیر (۲۳) و ابی المکارم رکن الدین احمد بن محمد بن احمد بن محمد الحسنی معروف علاء الدولت السمنانی (۲۴) و شیخ شرف الدین محمود بن عبدالله سبجانه المزدقانی (۲۵) و امیر سید علی بن شهاب بن محمد الحسنی الهمدانی معروف بعلی الثانی از شیخ ابی البرکات تقی الدین علی دوستی سمنانی و از شیخ ابی المیامن نجم الدین محمد بن احمد الموفق الا ذکائی که هم خرقه شیخ وی بودند

اخذ طریقت هم کرده (۲۶) و شیخ ابو اسحاق بن مبارک شاه
 الحسنی الختانی (۲۷) و سید محمد بن محمد بن عبدالله سبخانه الحصوی
 القطیفی و الکاظمی ملقب سید محمد نور بخش (۲۸) و شیخ محمد علی
 نور بخش (۲۹) و شیخ محمد غیاث نور بخش (۳۰) و شیخ حسن محمد
 ابی صلح وی نعمت حضرات چش از خاندان خود گرفت و خلافت
 سهروردی از حکیم شیخ بهاء الدین وی از شیخ شعراالله جلشانه
 سهروردی وی از شیخ یوسف وی از شیخ برهان الدین وی از
 شیخ صدر الدین وی از شیخ محمد وی از شیخ الاسلام وی از شیخ
 رکن الدین وی از شیخ صدر الدین علم وی از شیخ محمد اسماعیل
 شهید سهروردی وی از حضرت شیخ رکن الدین ابی الفتح فیض الله
 سبخانه معروف رکن العالم ملتانی وی از والد خود ابی المغانم صدرالدین محمد
 معروف بعارف ملتانی وی از پدر القدر خود ابی محمد بهاء الدین زکریا بن
 محمد بن ابی مکر القرشی الاسدی معروف مخدوم بهاء الحق ملتانی وی از
 شیخ الشیوخ شهاب الدین ابی حفص عمر بن محمد بن عبدالله سبخانه
 البکری [ص ۱۸۶] الصدیق السافعی السهروردی وی اجازت از
 حضرت سید عبدالقادر حیلانی دارد بخانواده قادری و از عم خود
 ضیاء الدین ابی نجیب سهروردی درین خانواده وی از عم خود
 قاضی ابو حفص وی از پدر خود شیخ المعمر نجیب الدین معروف
 جموی سهروردی و این جموی هم گویند وی از شیخ احمد اسود
 دینوری وی از شیخ مشاد دینوری وی از جنید بغدادی وی از سر
 سقطی وی از معروف کرخی وی از داؤد طای وی از حبیب عجمی
 وی از حضرت خواجه ابی سعید حسن ابی الحسن البصری (۳۱) و
 شیخ محمد فرزند شیخ حسن محمد ممدوح (۳۲) و شیخ محی الدین ابی یوسف
 محی مدنی پدر بزرگوار وی فرزند شیخ محمد بود (۳۳) و قانی فای الله

سبحانه سبح کلیم الله جلسانه صدیقی جهان آبادی اجازت خانواده نقشبندی از ساه محترم لاهوری تحصیل کرده درین خاندان چشت شامل ساخت چمانکه علیحده در منزلی واضح شود (۳۴) و مولانا محمد نظام الدین اورنگ آبادی (۳۵) و مولانا محمد فخر الدین دهلوی (۳۶) و مولانا نور محمد پنجابی (۳۷) و مولانا شاه محمد سلمان بوسوی قدس الله جلسانه تعالی اسرارهم -

منزل یکصد و سیزدهم در ذکر خیر حضرات
سهروردی بر طریق تسلسل از حضرت علی مرتضی
قوة بازوی مصطفی تا جناب ولایت مآب فخر
العصر و الزمان حضرت شاه محمد سلیمان بطرز
مختصر مع استاد اکتساب فیوضات از حضرات
دیگر وصل

(۱) حضرت ابی سعید خواجه حسن بصری از حضرت علی مرتضی خلافت یافت و صاحب ابو محمد امام حسن دریافت و چندین اصحاب کبار جناب رسالت مآب زیارت کرد (۲) و ابو محمد حبیب بن عیسی العجمی فارسی بصری وی صاحب حسن بصر و فایض نعمای حضرت سلمان فارسی صحابی جلیل صاحب عمر طویل (۳) و ابی سلیمان داود بن نصرطایی کوفی خراسانی و صاحب حبیب عجمی و نعمت یاب از حضور امام موسی کاظم و از ابوحلیم حبیب بن سلیم الراعی صحبت یاب صحابی ممدوح و نیز اکثری را دریافت از تابعین (۴) و ابوالمحموظ معروف فیروز کرخی وی از حضور امام علی موسی رضا و داود طای و سعید شامی و بکر کوفی و بشر حافی (۵) و ابوالحسن سری سقطی (۶) و ابی القاسم جنید بغدادی (۷) و شیخ بمشاد دینوری (۸) و شیخ احمد اسود دینوری (۹) و

شیخ معمر نجیب الدین (۱۰) و شیخ ابو حفص قاضی (۱۱) و شیخ ضیاء الدین ابی نجیب سهروردی وی از چندین حضرات با برکات نعمت کافی اندوخت یکی از حضرت غوث الدهر ببیلی که در خانواده قادری گذشت [ص ۱۸۷] یکی از شش ابو حفص قاضی عم خود که درین خانواده مذکور یکی از شیخ ابی الفتح مجدالدین احمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالی طوسی وی از خواجه ابوبکر نساج طوسی وی از خواجه ابو القاسم علی گورگانی وی فیضان دو جانب دارد یکی از شیخ عثمان مغربی وی از شیخ ابو علی کاتب مصری وی از شیخ ابو علی احمد بن محمد رود باری وی از سیدالا وباد بعداد یکی از شیخ ابوالحسن علی بن جعفر الخرقانی مصیاب نعمت روحانی از حضرت طیفور شامی قطب حق نابزید بن عیسی بن آدم بن علی السطامی و فایز منزل رفیع از شیخ ابوالعباس قصاص آملی مکی بعد وفات شیخ احمد عزالی از شیخ الاوتاد حماد بن مسلم بن روده الدباس وی از ابی سعید محمد مغربی وی از ابی بکر احمد بن عثمان مغربی وی از ابی الفضل عبدالواحد بن عبدالعزیز التمیمی وی از پدر خود عبدالعزیز وی از خواجه ابوبکر سبلی یکی از شیخ معمر محمد نجیب الدین عموی (۱۲) و شیخ الشیوخ شهاب الدین ابی حفص عمر سهروردی (۱۳) و مخدوم بهاء الحق ملتانی (۱۴) و شیخ عارف ملتانی (۱۵) و شیخ ابوالفتح ملتانی (۱۶) و مخدوم جهانیان بخاری وی نعمات از مسایخ ربع مسکون یافت (۱۷) و شیخ صدر الدین راجو قتال بخاری برادر مخدوم (۱۸) و قاضی علم الدین (۱۹) و شیخ قارن الدین (۲۰) و صاحب کشف و شهود شیخ محمود صاحب طریقت چشت وی باعث ایراد نعمات سهروردی گردید فیضیابی که از پدر و عم خود بوی رسید در شجره چشت مذکور

ذکر فیضی که از خانواده مودود چشتی بشیخ محمود چشتی ایشان
یامد بدین طریق که شیخ عزیزالله سبحانه معروف متوکل علی الله
سبحانه احمد آنادی وی را صاحب خلافت ساخت وی از خواجه محمد
زاهد چشتی و نیز خواجه رکن الدین چشتی کا لشکر مرید خواجه
زاهد ممدوح وی از شیخ یوسف بن ابی احمد چشتی وی از پدر خود
شیخ ابی احمد چشتی وی از پدر خود شیخ محمد چشتی وی از شیخ
علی چشتی وی از پدر خود شیخ احمد چشتی وی خلف الرشید
حضرت ظل الحلق علی الخلو قطب الدین مودود چشتی و شرفیاب
دول حضور جناب رسالت مآب و ندای آنحضرت بود (۲۱) و شیخ
جمال الحق والدین جامع فضایل پدری از شیخ محمود اجازت خانواده مدینی
بوساطت شیخ احمد کهنو بران فزود بدین طریق که شیخ از
قطب الوقت شیخ احمد کهتو وی از شیخ ابواسحاق مغربی وی از محمد
شمس الحق والدین مکی مغربی وی از شیخ ابی العباس احمد بن قریش
تلمسانی مغربی وی از شیخ ابی محمد صالح دکاکی مغربی وی از شیخ الشیوخ
قطب زمان شیخ ابومدین [ص ۱۸۸] بن الحسن مغربی تلمسانی صاحب
طریقت و خانواده مدینی طریق مدینی بچندین وسایل تا مقتدای
نغداد سید اواناد و هم بطیفور شامی قطب حق پایزید بسطامی
میرسد یکی این که وی از شیخ ابوالحسن علی وی از شیخ صالح
ابی بکر بن عربی وی از شیخ الاسلام ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن
احمد الغیزانی وی از ابوالعالی امام الحرمین جوینی وی از ابوطالب
مکی وی از ابوعثمان مغربی وی از ابوعمرو زجاجی وی از
ابوالقاسم جنید یکی این که وی از شیخ ابو بغرای مغربی وی از
ابوشعیب ایوب صهنای وی از شیخ عبدالجلیل وی از ابوالفضل
حوهری وی از ابو عبدالله سبحانه حسین ابن بشر وی از ابوالحسن

احمد بن محمد نوری معروف ابن بغوی صاحب خانواده نوری که هم عصر و هم خرقه جنبید یست یکی اینکه ابویغرا مجاز از ضیح مسعود اندلسی مغربی وی از ابوابرکات یمانی وی از ابی الفضل بغدادی وی از امام احمد غزالی چنان که بالا درین منزل ذکر یافت یکی این که ابو مدین شعب مغربی صاحب خانواده فض برداس از شیخ ابی نکر طرطوسی وی از شیخ شاشی وی از شیخ سبلی صاحب مقصدی بغداد یکی ابن که امام محمد عراقی از شیخ ابوعلی فارمدی وی از شیخ ابوالقاسم گورگانی حسب تصریح صدر و سر از شیخ ابوالحسن خرقی یکی ابن که امام الحرمین ابوالمعالی از شیخ ابوالقاسم فشری وی از ابوعلی دقاق وی از ابوالقاسم نصیر آبادی وی از ابونکر جعفر سبلی یکی اینکه ابوطالب یکی از ابی الحسن محمد وی از محمد ابن سالم بصری پدر خود وی از ابو محمد سهل بن عبدالله سجانه بسری هم عصر جنبید یکی آنکه شیخ ابوطالب مکی از ابی محمد حریری صاحب خانواده عیدروسی هم از خانواده مدینی مغربی منشعب بدین طرز که صاحب طریقت سید محمد عبدالله جلشانه مکی ملقب عید روسی مرید شیخ ابی نکر وی از شیخ عبدالرحمان وی از شیخ مولی وی از شیخ علی وی از شیخ علوی وی از شیخ ابو مدین مغربی (۲۲) و ابی صالح شیخ حسن محمد جامع اجازت عمی و بدری و نور بخشی وحکیمی (۲۳) و ابی الحسن شیخ محمد حامل کمالات آبای فایض روحانی از چراغ دهلی (۲۴) و ابی یوسف یحیی مدنی (۲۵) و شیخ جهان آبادی راجع طریقی نقشبندی درین خانواده (۲۶) و مولانا محمد نظام الدین (۲۷) و مولانا محمد هجرالدین (۲۸) و مولانا شاه نور محمد [ص ۱۸۹] پنجابی (۲۹) و مولانا شاه محمد سلیمان توسوی علیهم الرحمت و الغفران -

منزل یکصد و چهاردهم در ذکر خیر حضرت نقشبندی
بر طریق تسلسل از حضرت صدیق اکبر یار غار
حضرت پیام بر تا جناب ولایت مآب فخر العصر والزمان
حضرت مولانا شاه محمد سلیمان بطرز مختصر مع استاد
اکتساب فیوضات از حضرات دیگر وصل

(۱) یار غار جناب فیض مآب حضرت سراپا برکت رسول مقبول
سابق در ایمان و تصدیق حضرت ابی بکر صدیق فیضان
باطنی از حضور نبوت یافت - (۲) و صحابی حلیل صاحب عمر طویل
سلمان خیر فارسی با وصف شرف صحابت و جلال قدر بحضور پیغمبر
نروح صدری از فیضان ابوبکری دریافت (۳) و امام قاسم ابن محمد ابن
ابی بکر صدیق باطنی (۴) و حضرت امام جعفر صادق نعمت امامت
آبای از حضرت امام باقر پدر عالی قدر و فیض این خانواده باطنی
از امام قاسم نانای خود حصول فرمود (۵) و طیفور شاسی قطب
حق ابویزید بسطامی وی هم دولت حضور به حضرت امام جعفر
صادق نیافت و سرف ظاهری ندریافت - الا از روی قوت روحانی
از حضرت وی مستفیض گردید - اهل صحاح و اخبار و احوال
عرفا و ارباب تواریخ اختلاف دارند در حالات این قطب حق
بانواع و اقسام یکی این که ابی یزید طبفور بن عیسی بن سروشان زاهد
سسطامی دگر اول ابویزید اکبر و ثانی ابویزید اصغر لقب دارد -
اکبر معاصر امام جعفر و اصغر متاخر بود - یکی این که اول
سقای امام بود - ثانی عابد یکی این که احدی از بن هر دو سقای
امام علی بن موسی بن جعفر صادق که وی را نیز جعفر گویند
بود - یکی اینکه انتساب ظاهری یا باطنی ابویزید صادق اصلی

ندارد - خلافاً در حقایق سهرت پذیرف اصلاً استفاضت وی از
 حمزه بن موسی کاظم بود آن هم فیضان روحانی از باعث تاخر وی
 از حصرت معروف کرجی بهر حال از روی تحقیقات حضرات ابن
 خادوده و متاخرین ارباب تواریخ در این معنی استهای ناشی نباشد
 که از مشاهیر معروف کبار اولیا ابو یزید بسطامی یکی بود -
 کسی که از روح پر فتوح حصرت امام حمزه صادف فیض باطنی
 بطریق اویسی برداشد در صورتی که دیگری نام زد این اسم باشد
 آن غیر معروف و غیر مشهور و حکایات و حالات وی در کتب
 معتمده فی مرقوم و فی مذکور والله حل شانیه اعلم بالصواب و
 هوالمراجع و المآب [ص ۱۹۰] و قطب طریقت ابوالحسن علی بن
 جعفر الخرقانی وی هم بطرر روحانی و اویسی از نایزید بسطامی
 نعمت یافت و بوسل ظاهری تا قطب حق از وطب طریقت در بعضی
 دحایر چنان در نظر در آمد وی از ابوالمظفر معلان ترکی طوسی
 وی از شیخ اعرابی مرید العشقی وی از شیخ محمد المغربي وی از
 ابی یزید بسطامی قدس الله جل شانیه تعالی سره السامی الا در سلاسل
 حواجگان زیاده قابل اعتناء فیض باطنی قطب خرقانی از حضرت
 قطب الحق بسطامی باشد ، زیرا که آخر خودش بدان طریقی بود
 و شیخ ابوالحسن از شیخ ابی العباس قصاب غوث الدهر آملی فراوان
 منزلت و مناصب جاه یافت وی در طریقت مرید شیخ محمد بن عبدالله
 سبغانه الطبری مرید شیخ ابو محمد احمد جریری صاحب سجاده
 ابوالقاسم بغدادی بود - منزل رفیع از قطبی و غوثی نصیب داشت -
 بعد از وی این نعمات بر حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر مهنوی
 و حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی تفریق پذیرفت (ع) و قطب الوقت
 عارف ربانی شیخ ابی القاسم علی گورگانی وی از شیخ ابو عثمان مغربی

فیضیاب آن شجره بافیضان ظاهری دست بدست بلا توسل شیخ خرقانی شیخ وی درین شجره تا حضرات شیخ معروف کرخی منتهی می شود آینده خواه بحضرت امام راجع گردانند یا بوسایل حضرات داود طای و حبیب عجمی و حسن بصری بحضرت صاحب ولایت و صاحب خلافت رسانند و نیز ایصال آن با وصف معمول نام داؤد طائی و حبیب عجمی بسلامان فارسی امکان دارد و از توسط نام یکی از هر دو نیز بصحابی جلیل تواند رسید چنانکه در منزل سهروردی قبل ازین تصریح پدیرفت - الغرض خانواده سهروردی و قادری و چشتی میرسد بعلی مرتضی و خانواده نقشبندی بچند طریق میرسد بعلی مرصی و بحد طریق میرسد بصدیق اکبر (۸) و شیخ ابو علی فارمدی طوسی وی یکی از سح ابوالقاسم قشیری اجازت دارد - وی از قطب الدهر غوب العصر حسن بن علی بن محمد بن اسحاق بن عبدالرحیم بن احمد معروف بابی علی دقاق نیشاپوری وی از ابراهیم بن محمد بن محمود شهیر بابوالقاسم نصر آبادی شیخ خراسان وی از ابونکر شلی وی از جسد وی از سسری سقطی وی از معروف کرخی بشرف حضور غیر مفصل از نعمت ظاهری فیض باطنی الی الرسول المقبول یکی باطنی از شیخ ابوالحسن علی خرقانی که درین شجره میرسد - شیخ وی ابی القاسم علی بن عبدالله سبحانه الطوسی الکرگانی باشد (۹) و قطب بزدانی ابی یعقوب یوسف بن حسین بن شعیب همدانی (۱۰) و شیخ عبدالخالق بن عبدالجلیل [ص ۱۹۱] غجدوانی (۱۱) و خواجه محمد عارف ریوکری بخاری (۱۲) و خواجه محمود آنجر فعنوی بخاری (۱۳) و خواجه علی رامینی معروف حضرت عزیزان خوارزمی (۱۴) و خواجه محمد بابا ساسی (۱۵) و سید امیر مسعود کلل (کوزه گر) بخاری سبو خاری و خواجه بهاءالدین نقشبندی از روح حضرت شیخ عبدالخالق غجدوانی فیض اندوخت

و از شیخ سلطان الدین وی ار مولانا سیمح احمد مفتی وی ار
بابا کمال حندی وی از حضرت شیخ نجم الدین کمری خرقه خلافت
یافت وی از ضاء الدین ابی نجیب سهروردی و عمار یا سر و شیخ
روز بهان کمر فارسی صاحبان سهروردی و اسماعیل قصری صاحب نعم
ناب کمیلی و نانا فرح مجددوب بریری چنانکه در منازل ذکر خبر حصر اب
قادری تصریح یافت. سیمح فردوسی مدتی بمحصور شمع روز کسب طریقت
کرده و آبادی وی سرف یافت در دیار مصر احد طریقت کرده
و نیز در سفر حجاز و عجم اکثر اهل دکان سامعانی را دریافت
خواجه ابو محمد پارسا صاحب کتاب فصل الخطاب از اعظم حلقای
وی بود (۱۷) و خواجه علاء الدین محمد بن محمد عطاء بارشاد حضرت
نقشبند ار خواجه محمد بن محمود حافظی بخاری مدنی پارسای ممدوح
اکتساب فصایل کرد (۱۸) و مولانا شیخ یعقوب بن عثمان بن
محمود غزنوی چرخ وی از صاحب یافتگان صاحب خاندان یاسد الا
بعد وی از خواجه عطار مجاز سد و بعضی اجازت نقشبندی بلا
توسل عطار معتبر شمارند (۱۹) و شیخ ناصر الدین عبیدالله سبغانه
بن محمود بن شهاب الدین احراری از خدمت خواجه علاء الدین
شعبدوانی هم استفادت پذیرفت و خواجه شعبدوانی مانند خواجه عطار
از مصاحبان صاحب خاندان و نعمت یاب از خواجه محمد پارسا باشد
(۲۰) و مولانا محمد بن احمد القاصی (۲۱) و مولانا خواجگی الله
بیدی (۲۲) و شیخ خواجه کلان جویباری (۲۳) و شیخ محمد خواجه
کلان الله بیدی (۲۴) و شیخ خواجه هاشم الله بیدی (۲۵) و شیخ
خواجه محمد سنگین الله بیدی (۲۶) و سید شاه محمد محترم الله
بل عظمت لاهوری (۲۷) و شیخ کلیم الله جل شانہ جہان آبادی
صاحب نعمت خاندانی (۲۸) و شیخ مولانا محمد نظام الدین

اورنگ آبادی (۲۹) و سح مولانا محمد و حجر الدین دهلوی (۳۰) و مولانا
ساح نور محمد پنجابی (۳۱) و مولانا ساح محمد سلمان رحمہ اللہ تعالیٰ علیہم
و علی جمیع اہل العرفان محبوب الرحمن -

منزل یکصد و پانزدہم در ذکر خیر حضرات خواجگان
نقش بندی بر طریق متصل بصحبت جسمانی
غیر منفصل از نعمت روحانی مسلسل و مکمل از
ولایت انتساب حضرت علی مرتضیٰ قوۃ باز وی
مصطفیٰ نا جناب کراست مآب فخر العصر
والرمان حضرت شاہ محمد سلیمان مع اسناد
حصول فیضان و برکات از حضرات دیگر بطرز
مختصر وصل

(۱) حماد ولادت مآب علی مرصی (۲) و حضرت امام
حسین سمہد کرنلا نعمت از والد دررگوار و برادر نامدار و مادر
مہرہ و جد امجد دارد (۳) و حضرت امام ربیع العابدین (۴) و
حضرت امام محمد باقر (۵) و حضرت امام جعفر صادق علاوہ از نعمت
آبادی از امام فاسم ابن محمد فایض وی از صحابی جلیل وی از حضرت
صدیق اکبر (۶) و حضرت امام موسی کاظم (۷) و حضرت امام علی
رضا (۸) و حضرت معروف کرجی علاوہ از امام یکی از دارد طای
وی از حبیب عجمی وی از حسن بصری وی از علی مرتضیٰ یکی از
داود طای وی از حبیب راعی وی از صحابی جلیل وی از صدیق
اکبر یکی از دادو طای وی از امام علی موسی کاظم نا علی
مرتضیٰ یکی از داود طای وی از حبیب عجمی وی از اصحاب جلیل
وی از صدیق اکبر یکی از سعید شامی وی از حسن بصری وی از علی

آله حمایق و معارف دستگاه معقول و نسمدیده ارگاه رب العالمین
خواجہ محمد معزالدین ابن الاقطاب عوبالزمان سمح المسابح والاصفا
سلطان الاولما الراشح فی السربع و الطربع و الحقیق و المعرب
کالخلیل قطب محمد اسماعیل حمی قادری سطارى عزنوی نم الحصارى
رحمته الله سبحانه علمهم -

این نقل اول است از موده خاص که نوسه دست ممارک
منصف بود - همر نصد مت و آرزو از بردرس مولوی علی احمد
صاحب س.ه در ماه شعبان که روز چهار دهم یوم سنه ۱۲۹۱ ه
بود که حتم سد در حصار -

تاریخ هفتم سوال ۱۲۹۱ ه در حصار مروه باصل نسخه که
مسوده منصف رحمه الله علیه نقل کردم مقابلہ بمعیت برخوردار
حافظ جمال الدین کردم -

کتابخانه جامعیه اسلامیة دہلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب دوم

در اعلان فضایل هندوستان و سادای این بوسان ورود دوم
انسا و اولما و شهدا و صلحا و موحاب نمایان بر دسب حمبرات
ایشان علیهم الرحمت و العفران و ذکر بعض سلاطین صلاحیت و
معدلت نسان نا مردوس آرامگاه مجد ساه نادنناه مسمل بر بهجاه
منازل -

منزل اول در ذکر حضرت آدم صفی ابوالبشر و بدایت
ورود ایشان از جنت در هندوستان

هر گاه که مقتضای هزاران حکمت بالغ پروردگار حضرت ممدوح
از ریاض جنت قدم در دنیا نهاد بدایت ورود آن والا براد در
هندوستان بود اقسام ریاحین و انواع اشجار از خلد برین نا حضرت
وی آمد و اندرین سر زمین اسرار یافت تا سواد هندوستان مانند
بوسان گردید و نیز جمیع حیوانات بری و بحری بر صدای حامل

وحی ربی در حضور صاحب خلافت ارضی حاضر آمدند و بحسب قرب و بعد دست راف وی وحشی و اهلی شدند و در اطراف هند سکونت قرار ورزیدند اریں رو اکثر از طور گونا و چارپایان پونا و درخمان خوش بو و انار ربیا رو بقع رسان خلایق مخصوص این دیار شد - در اقالیم دیگر معقود علاوه بران وسعت و آبادانی این ولایت رناده از ولایات هفت اقلیم و معاون سم و زر و دگر فلزات نادر صفات و جوهر نفیس فانی بران مقام حضرت آدم همدرس دینار اتفاق افتاد و بعد انقضای زمان [ص ۲] حیات آن درگزیده ذاب بونب نجاب در درین رمس رو داد الاں فر سریفیس در حزابر سر اندک بحر حیوی هند بالای کوهی بلند معروف به مگه آدم نام -

منزل دوم در ذکر حضرت شیث که نبوت و ریاست بطریق وراثت از حضرت آدم یافت و قبر وی در هند واقع

بعد حضرت آدم نبوت و ریاست بطریق وراثت بحضرت شیث عالمها السلام رسید وی نیز در ولایت هند اسرار داسد مدفن وی در دیار سرق هند واقع -

منزل سوم در ذکر حضرت نوح که در هند رسیده هنگام طوفان قابوت آدم در کشتی در آورد -

در ایام وقوع طوفان عالم سوز حضرت نوح در هند گذر کرده قابوت حضرت آدم را در کشتی در آورده بعد نجات اران آفات نار بر جای مذکور گذاشت خواهی بر کوهی دگر -

منزل چارم در ذکر حضرت سالار اسحاق نبیره حضرت نوح که در هند اقامت ورزید

سالار اسحاق نبیره حضرت نوح در دینار هند اقامت ورزید
ردار که وی مع اولادش در نواح دینسر واقع -

منزل پنجم در ذکر ایمان بعضی از اهل هند از روی معجزه شق القمر

در وقت نبوت جناب رسول مبعول بعضی از اهل نعوم صاحب
علوم و اصحاب ریاست اسد یار مع عماید قوم سرف ایمان آوردند -

منزل ششم در واقعات عزیمت سر لشکران عرب برای تسخیر دیار عجم از سال سی ام (۳۰) هجرت نبوی و رسیدن افواج مأموره در چهارده سال تا کابل و در ضمن آن چند فصول است

واضح باد که از آغاز سال سی ام (۳۰) هجرت نبوت از
حضور خلافت عمال برای تسخیر دینار عجم اطراف حراسان و
هندوستان مقرر شدند اولاً بعد عزل ولید عظمی سعید بن ابی العاص
بجای وی مقرر یافت که حسب اشارت در همان سال حاکم
طبرستان لشکر آراست بهجاعت و دلاوری اهل اسلام ولایت جرجان
که محگاه آن شهر استرآباد بود در دست حضرت کرام فتح گردید
جناب علی مرتضی فوه ناروی مصطفی و صاحب زاده علی بن
امام حسین درین دورس سربک بودند بعد آن عبدالله بن
عاص با لشکر عالی از راه کرمان دیار سسسان و نساپور مسخر
گردانید و خود را بعد موافقت بعضی از عماید طوس و تسلط بر

ممالک سرخس و هرات و باد غمس و غور و غرجستان و مرو و طالقان تا بلخ رسانید [ص ۳] و قس بن هشم و احمد بن قس و خالد بن عبدالله جلسانه جدا حد حاکم و مسلم کرده خود عازم حج شد درین ضمن عبدالرحمان بن ربيع که از حضور خلافت نماهی عازم عزوه بلخ بود سهادت یافت و فارن یکی از امرای عجم با اجتماع منسیران زمان خلافت حضور فاروق وایح ممالک فارس پرداخت و بر لشکر اسلام تاخت یکی از رفقای احمد بن قس حاکم نیشاپور سر وی را دفع صاحب و بحسب این خدمت خدمت حکومت خراسان یافت در سال چهل و چهار هجری امیر سام رنادر ربيع حاکم بصره و خراسان کرد عبدالرحمان یکی از سر لشکران فتح کابل کرده سرکشان آن دیار را مطمع و مهتاد ریاد گردانید العرص حاصل کلام لشکر اسلام در مدت چهارده سال تا کابل رسیده بود که زنادر مذکور بمضای آسمانی حاکم داد ضابط سام عبدالله جلسانه پسرش را حکومت بصره داد او از طرف خود سلم گیلانی را بر راسان فرستاد که ناگاه امیر سام را مرضی صعب روداد حالا این سرور را بحسب ضرورت وقت مشتمل بر پنج فصول کرده می سود -

فصل اول در وصایای امیر شام در حالت بیماری برای فرزند شقاوت پیوند

در سال شصت از هجرت امیر ممدوح بر بستر بیماری و ناتوانی فتاد اکثر اندران حال فرزند سقاوت پیوند را پند و نصائح می داد روزی گفت که ملک و دولت را بر تو راست کردم و سرکشان عرب را در کمند متابعت تو در آوردم بعد ممات ما بر تو هیچ کسی مخالفت نرزد مگر حسین ابن علی مرتضی و عبدالله جلسانه

بن واروی و عبدالرحمان ابن الصدیق اکبر و عبدالله حل عطمتہ
 ابن زبیر اما حسنی از اهل عراق فراغ ننماید کہ بر نو خروج نماید
 و در صورت خروج هرگاه از روی نماند غیبی بروی طفر یابی از
 وی عفو کنی ازس رو کہ نمره جناب رسول مقبول داشت و ابن
 عمر همان در عبادات داکر و ساعل کہ هوای خلافت در سر
 ندارد هرگز وی باصرار کسی ہم حلاوت قبول نسازد مگر وفتکہ
 جمع اهل اسلام از روی اتفاق طالب وی شوند و این معنی هرگز
 امکان ندارد و عبدالرحمان همی عالی ندارد اکثر صحب با زنان
 دارد از وی برسی مدار الا ابن زبیر مانند روناہی در فریب در
 آید و اگر مرص و فانوی وف یابد چون سیری دمان مقابل
 سود هرگاه بروی دس یابی بارہ بارہ کنی [ص ۴۴] بعضی از
 اصحاب تاریخ بر آنند کہ امیر سام ابن وصب با ضحاک ابن قس
 یکی از محصوران یزید پلید گوس گذار ساخت - باعث بودن آن نانکار
 در آن روز وفت وصیت بشکار بود والله سبحانه اعلم -

فصل دوم در بعضی حالات امیر شام

وی هر چند از اصحاب جناب رسالت مآب و صاحب فضایل بود
 مدت چل سال حکومت و امارت شام داشت ، سن سال بعد از
 مصالح و تقویض جناب امیر المومنین حضرت امام حسن و بست
 سال قبل اران باطاعت حلفای راشدین و بغاوت از جناب امیرالمومنین
 علی مرتضی مدت حیاتی زیادہ از هشتاد کشید الا حرکت ناشایان
 و ناپسندیدہ مخالفت امیر از وی وقوع یافت یکی اتهام باطل
 شرکت از روی ترغیب و تحریص و صلاح و مشورت در قتل
 حضرت عثمان بن عفان علی مرتضی دوم بغاوت با صاحب خلافت

صوری و معوی نطمع دنیا سیوم مصالحت بحضرت امام حسن
بوثنایی دروغ برای نفس و هوا چارم تسمیم امام بمدوح برای
مراغ خاطر پنجم تقرر ولیعهدی بنام پسر بر گوهر نالابی
از شیاطین روی زمین فایق ششم وصایای فساد آمیز وقت آخر
صاحب تاریخ جعفری گوید علاوه این شقی اندی که بر جای پدر
بوده روی خود ندارین سیاه کرد امیر سام را دو پسر دیگر بودند
عبدالله سحانه و عبدالرحمان -

فصل سوم در قول اجتهادی امیر شام

حافظ آبرو در تاریخ خود می نگارد که بعضی از سرفا و
صلحای اهل اسلام امیر شام را در مخالفت و بغاوت با علی مرتضی
مجتهد می دارند و فرار دهند که خطای اجتهادی وقوع یافت
ظاهر باد که این غایت تغافل و تجاهل باشد -

فصل چهارم در انتظام ما بعد امیر شام

بعد بمات امیر مذکور عمر بن سعید بن ابی العاص بر حکومت
و ایالت خراسان قدرت یافت و بعد چندی از وی سلیم ابن زیاد
قابض گردید، از عاید لشکریان وی یکی از کبار شرفای عرب مهلب
بن ابی صفری بود که از ولایت مرو با غازیان نصرت
قرین بعد ضبط حدید کابل و زابل قدم در هندوستان نهاد
نواحی مند و دیار ملتان را مسخر گردانیده قریب دوازده
هزار حواری و غلمان در بند آورده بعد تاخت و تاراج معاورد
خراسان گردید و اکثر از اطراف کابل در قبول [ص ۵] ایمان در
آمدند - سلیم ابن زیاد بعد معاوت مهلب از ین دیار یزید ابن زیاد

برادر خود را حاکم سیستان قرارداد ، همدران اوقات متصرف کابل که اطاعت ورنه ریده و ابو عبیده بن زیاد برادر ثالث سلیم را بر خود حاکم گزیده رد در قید شدید در آورد - انحراف و بغاوت کردن گرفت هر دو برادر متفق بوده بر وی لشکر کشی کردند و بعد هزیمت از روی مصالحت عیوض ادای پانصد هزار درم برادر محبوس را مخلص کرده آوردند و حکومت کابل بر خالد بن عبدالله حلشانه بن خالد بن ولید مقرر کردند- وی بحرب مخالفان پرداخت و تسلط کامل یافت الا در قریب ایام معزول شد و از بیم حاکم حدید و تزلزل بنی سفیان با معیت عیال و اطفال و برادران و حویشان و اکثر شرفای عرب و عجم که از رفقای و متوسلان وی بودند مراجعت بعراق عرب دشوار دانست لاجرم بدالالت و رهنمائی اسعان کابل بالای کوه سلیمان که در وسط ملتان و پشاور واقع همگام اقامت ورزیدند و با بریقی افغانان هم جدی خود که در حوالی خلیج و غور و کرمان و پشاور و کوه فیروز و کابل و زابل سکونت پذیر بودند خویشی و پیوند کردند -

فصل پنجم در ذکر فریق افغانان و منزل و ماوای ایشان

واضح باد که فریق افغانان از قوم بنی اسرائیل اند هرگاه که بر اخن نصر مجوسی پادشاه بر دیار مصر دست تصرف یافت دوازده هزار فضیلاى قوم را زیر تیغ بی دریغ از روی ظلم و سیاست در آورد و باقی را خارج از دیار کرد بعضی در عرب و بعضی در عراق و بعضی در جبال غور در کوه فیروز آمدند - در زمان نبوت جناب رسول مقبول ازین فریق ولید ابن ولید بن مغیره که هم شرف قرابت با یکی از ازواج نبی داشت و خدمت از آنا و اجداد سپاه سالاری قریش از

جانب ابوجهمل و ابوسفیان فرمان روایان عرب مقابل لشکر اسلام آماده محاربت سید الا بیآوری طالع سعد روبراه سد مشرف باسلام گردید خالد برادر خورد حمفی وی که از سران عمده حبش فریس بود سی از اسلامان را در قتل در آورد بعد رفع حدال و فمال که بصلح گرائید میخواست که بحضور هرقل مصر روم یا نجاسی ساه حسن پناه برد ، حسب ارساد نبوی ولید وی را برد خود طلب فرموده مشرف باسلام گردانید - حناب رسالت نومور سعاعب هر دو برادران تحسین و آفرین گفت و خالد را بخطاب سفال الله جل عطمه [ص ۶] مخاطب گردانید و الحق که در ایام نبوت و خلافت فتوحات نمایان بردس هر دو برادران ظاهر و پدیدار سد - خالد بعد سرف ایمان کتابت خود جانب فبایل هم جدی خود که در حبال عور و کوه فیروز پور و کرمان و دامغان و کرد و نواح آن بعد پریشانی وقت پادساه مجوسی جمع آمده رخب اقامت افکنده بودند نوشت و ایشان را نرعیب مول دین مین کرد - آن جاعب پذیرا کردند و بزرگترین آن قمایل شحصی بود که فس نام داس - حضرت خیرالمشر بعد اطاع و مول اسلام وی را ملقب بعد الرسد ساخت - العاصل خالد ابن ولید در خلافت حضرت عثمان نرحمب حق پیوست - عبدالله جل شانه و عبدالرحمان پسران وی ذی اقتدار ماندند - خالد سکونت پذیر کوه سلیمان خلف الصدق همین عبدالله جل عطمه پسر کلان خالد سیف الله جل سانه بود - این ماحصل تحقیقاتی که بابت نسب و حال فریق افغانان از روی بصریح خواجه نصیرالدین محقق طوسی صاحب کتاب اصناف المخلوقات ملا حمدالله جل شانه مستوفی صاحب تاریخ گزیده ثابت می گردد صاحب مجمع الانساب هم نسب عبدالرشید قیس بواسطت حضرت یعقوب تا

بحضرت آدم علی نبینا و علیهما السلام رساننده و حکیم ابوالقاسم و جامع محرن افغانی نیز تائید این محضات می رساند و بر همان اتفاق اکبر ارباب تواریخ بآنست الا صاحب کتاب مطلع الانوار می نگارد که فریبی افغانان از نسل قبطی فرعون اند و متشککه حضرت موسی کلم بر مظان غالب آمد اکثری متحلی بدین موسی شدند و اکثری باطراط جهل رو بفراز بهادید و در کوه سلیمان و کوه فیروز سکونت کردند و بعضی از اصحاب بنواریج و رسائل مختصر خالد بن عبدالله سبخانه را که در کوه سلیمان از نسل ابوجهل شمرند مگر فرات وی نامایل عور و کوه فرور نسلم دارند و بیز سرخیل آن قوم عبدالرسد فسی را ناور سازند - الا طاهرآ عر واقعی باشد خالد بن عبدالله حل سانه بلا شک و استه از اولاد خالد بن ولد محاطب بسبب الله سبخانه بود علی النوار در هر جا از کس محاربات نوی و خلفای مصطفوی و دحایر انساب اسماءالرحال و بنواریج عرب و عجم صاف مرفوم و مندرج که بعد فتوحات نمایان در مارندران و خراسان و آذر بیجان و طبرستان خالد سب الله سبخانه در سال بست و یکم از هجرت اوسط خلافت حضرت عمان راهی [ص ۷] خلد برین گردید دوهسر نامدار از وی یادگار ماندند یکی کلان عبدالله جلسانه و یکی عبدالرحمان - هر دو از حضور خلافت صاحب منصب و حکومت شدند عبدالله سبخانه در هرات و عبدالرحمان در نساپور حاکم و امیر شدند و خالد بن عبدالله سبخانه بعد فوت پدر چندی بعد امارت و ایالت یدری یافت باز از جانب سلیم ابن زیاد بحکومت کامل سر بر افراحت و حنان که ناند و جندان که شاید نظم آن نواحی بعمل آورده بوجوه معدوده که در فصل چهارم این منزل بصریح پذیرفت کوه سلیمان را منزلگاه خود صاحب و بعد

انداخ رحل اقامت و جمعیت و فراغ خاطر یک بار دیگر بدیار سام رفت و بر بصره حاکم ماند. پس از وفات مهلب بن ابی صغری فاتح اول هندوستان و بجای او سال هجرت از هشتاد معاود دارالامان خود گردید و در معیت وی اکثری از قبایل بی اسرائیل عرب هم قوم و هم نسب وی بدریاف لطافت آب و هوا و نصارت این کوه سلیمان خیل خیل نا اهل و عیال در این دیار منتقل و رحیل گردیدند. کثرت اولاد خیل رشیدی و خالدی و ولیدی و حدیدی در چندین مدت غیر متجاوز از پنجاه سال اقتضای آن کرد که مواضع بسیار از ایشایان در دامان و کرمان و ستوران و پشاور و بکر و سد آبادان شد. در جبال پشاور حصاری راس کرده ولایت رده را در تصرف خود آوردند. ولایت رده عبارت باشد از کوهستان مخصوص که ابتدای آن طؤی از سوار بجور تا آبادی سیوئی تابع دیار بکر باشد و عرصات از اطراف نانا حسن اندال ناکابل و قندهار در وسط حدود این کوهستان واقع چندین بار راجگان نامدار لاهور بافغانان بروز جنگ وجدال بر روی کار آوردند. فریق کھوکهران نیز بافغانان همدستان شدند و اعانت و امداد کردند. آخر بار چاره کار در آن دیدند که راجگان مذکور در سال یکصد و چهل و پنج هجری بعد نمادی محاربات چند سال و هفتاد بار جدال و قتال این حدود معدود را مع لمعان و ملتان سران افغان حواله کردند بشرطی که محافظت سرحد نمایند و لشکر اسلام را درین نواحی گذر کردن ندهند.

منزل هفتم در ذکر ملک عمادالدین محمد قاسم معروف ابوالقاسم خواهر زاده حجاج ابن یوسف سقفی

وخیل و تبار وی از فریتی افغانان که در کوه سلیمان
و خیبر و اطراف ولایت رده و حدود لمعان و ملتان
قابض شدند

در حکومت [ص ۸] ولید بن عبدالملک مروان که عمل در
آمد رمان پدرش عبدالملک مذکور امارت و ایالت دیار خراسان و
عراق و حجاج ابن یوسف سقفی استقلال پذیرفت ملک عمادالدین
محمد و اسم معروف ابوالقاسم حواهر زاده حجاج مذکور در سال هشتاد
و سسی هجری نبوی قوافل اسلام از باد عیش و هراب و خلج و
غور و بلخ فراهم آورده بر مملکت هند تاخت آورد، از راه سند گذر
کرد بمرق ریزی تمام ولایت کیچ مکران را در تصرف آورده
اطراف و کوه سلیمان تسخیر کرده ناز گشت - نکوشش درین یورش
چندین قبایل عرب عجم که از نبی اسرائیل پراکنده جور و بیداد
بخت نصری بودند نوادید جمع و خیل رشیدی هم قوم خود و آب
و هوای این کوه پر شکوه بطیب خاطر در کوه سلیمان و خیبر
و اطراف ولایت رده و حدود لمعان و دیار ملتان قابض شدند و با
خیل و تبار مقیم شدند و با گروه رشیدی و خادسی قرات کردند -
سکان قدیم و جدید را نیز ازین قیام غازیان ابوالقاسمی و بند و پیوند
اولاد تقویت افزود تا بعد مرور چند سال بعنوانی که در فصل ماقبل
این منزل گذشت صاحب اقتدار شدند -

منزل هشتم در ذکر حضرت با برکت امام محمد
عبدالله سبحانه ناصر الدنیا والدین امام محمد باقر ابن
امام زین العابدین ابن امام حسین ابن علی مرتضی قوه
بازوی مصطفی و ذکر خیر حضرت بابرکت امام محمد

ابراهیم شجاع الدنیا والدین مخاطب بقدوة الفقهای
عصر ابن امیر ابونصر عبدالله جل شانہ بن امیر قاسم
زید بن سیدالعلماء امیر ہاشم بن امیر سید ابوالمفاخر
علی بن ابو علی زید بن امام حسن بن علی مرتضیٰ قوہ
بازوی مصطفیٰ علیہ الصلوۃ والسلام مشتمل بر ده
فصول بعضی مختصر بعضی طول -

رباعی کہ تر مرار فایض الانوار ہردو حصرات کمدہ، رباعی :

امام ابراہیم و ناصرالدین و زمان

نور - و حمان دو چشم جسم امان

حوس طالع سونی پست کہ سعدین سرف

در برج نیکی مرار نردند فران

فصل اول در تعداد اولاد حضرت امام باقر و حالات
اعجاز صفات حضرت امام ناصر الدین از صغر عمر و گذر
در واسط بعد نجات از آفات و بعضی از برکات و تصرفات
آن والا قدر و حصول ملازمت برادر اکبر حضرت امام
جعفر برسیدن خبر فرحت و قبول دامان [ص ۹] و تدبیر
عزیمت ہندوستان حسب بشارت و بقصد شہادت تا
وقت آخر و منتهای سفر حسب روایات صداقت آیات
ہر یک کتاب تواریخ و انساب و بیان قسم شرعی ابن
ابوالخیر شاسی سفیر واسطی حاضر دربار عباسی و
اندراج امام ابوالفضل در تاریخ فصلی و تصریح صحیح
شیخ محمد ابواسحاق کرمانی

حضرت امام ناصرالدین خال بزرگوار و حضرت امام ابراہیم

حواهر راده آن نامدار ناسد اول از اولاد سبط دوم و دوم از اولاد سبط اول حباب رسول مقبول، حالا باید دانست که حضرت امام باقر را پنج سر بودند (۱) اول حضرت امام جعفر صادق (۲) دوم عبدالله سحانه (۳) سوم عبدالله حل سانه (۴) چهارم ابراهیم (۵) پنجم علی کدای کتب التواریخ والا سب و الا فقی المبین ما در امام عبدالله حلشانه حلف سوم که مراد از امام ناصرالدین والدین سونی پتی باشد دحت حکم بن سفیان بود هرگاه حضرت امام در نشاپور آمدند وی را دو سال عمر بود هنوز از سیر نوسی جدا نکرده بودند با مادرش وی را عفت گذاشت بعد چندی بشوق دیدار وی را هم آنها طلب فرمودند در اثنای راه دریای عظیم حایل بود، آب بسیار داشت چون بالای کشتی سوار شدند باد مخالف وزید طوفانی در گرفت کشتی در تلاطم افتاد هر چند ندایر سایان بعمل آوردند و آشنایان بحر دسب و با زدند روی نجات بدیدند آخر نوبت تفریق و هلاکت و بپاشی رسید. اندرین انقلاب امام ناصرالدین با بی بی حلیمه دای خود بر یکی از طبقات کشتی بر روی آب روان شدند - بعد چند روز محض از قدرت قدیر کار ساز بحفظ و حایب وی سلامت و نندرت در سواد شهر گذر فتاد - محمد اسماعیل ابن موسی که از عاید تجار و صاحب وقار دیار و جوار واسط بود از کنار بحر بی بی حلیمه و صاحبزاده را بساحل نجات بر گرفت و بوضوح حقیق حال مانند گل خندان بشگفت و ذوالفقار حیدری و انگشتی که از حضرت امام باقر یادگار و با صاحبزاده عالی تبار بود بر صداقت بیان بی بی حلیمه شاهدان عادل یافت - قدوم ایشان باعث وفور برکات پنداشت، بهزاران اعزاز و اکرام شهر خود برده در اخفا داشت - بدین خیال که اگر امام وقت خبر یابد وی را طلب دارد - این سعادت از دست

رود و حکایت تفریق کستی ورنای امام و عدم حفظ احدی از اصاعر و اکابر حاضرین این در اطراف وجوانب شهر گرفت چنانکه نادرالعصر [ص. ۱] انودر باهلی ساسوری در تاریخ العالم وفات ایشان از روی تعریی درج کرده و آن کتاب بوادید امام نیز در آمد. اهل واسط آنقدر معتد و معاد صاحبزاده والا براد بودند که هر روز صبحدم زیارت وی آمدند و بعد آن کار و باز خود مصروف می شدند. حکایت رمای واسطمان با فوادل مصریان بضرورتی جانب ولایتی حرامیدند. حصر صاحبزاده را بر در محبت خود بردند، هنگام معاودت در اثنای راه چندین از قطاع الطریق مزاحم و متعرض حال شدند و در پی انتراع مال و متاع نجارب گردیدند. ناگاه فوج جبار بر اسبان عربی نژاد سوار بافسری سواری بر البلق خوش رفتار پدیدار گردید و بدای عیب رسید که لشکر علی مرتضی بامداد و اعانت فرزند خود وارد شد. بمور آن راه رناب رو بفرار نهادند حکایت مذکوره ابن ابوالخیر شامی سهیر واسطی حاضر دربار خلفای عباسی بحضور خلافت از روی قسم سرعی آشکار گردانید. امام ابوالفضل در تاریخ فضلی بروایت معتمدین حاضر دربار سلطنت خلفا ارقام می نماید با دگر حالات ندوب طراز تصرفات صاحبزاده و شیخ محمد ابواسحاق کرمانی در تاریخ خود مخصوص یک باب در فضایل و کمالات و خوارق و کرامات امام ناصرالدین بحسب مشاهدات عماید واسط می نگارد. حکایت هرگاه امام صاحب شعور گردید حسب تجویز ارباب اعتقاد واسط مولانا محمد ابن مبارک ببنادای که از فضیلتی دهر و کمالاتی عصر بود برای تعلیم آن واجب التعظیم رسید وی چندی مصروف تربیت ماند آخر ضبط اخفای نعماتی و برکاتی که در ضمن تعلیم وی مکشوف و مفتوح می گشت

باغیار کردن نتوانست - واسطیان که قیام حضرت امام در آنجا باعث اسواع میضای و فتوحات داری می شدند بایضاح این افشا که از مولانای ممدوح صورت گرفت فهمیدند که اندکی راز پنهان عیان شد عجب ندارد که آینده این زیاده برین افشای راز خواهد گردید و دول ملایمت صاحبزاده مفت از دست خواهد رفت - امام وقت وی را بحضور خود طلب خواهد داشت و اینجا هرگز نخواهد گذاشت - ازین معنی بخیالات چند در چند در پی قتل مولانا شدند هم از تصرف حضرت امام بود که مولانا خردار و از قصد اهل واسطه در خواب غفلت بیدار گردید و از روی قافوی وقت ۱۰ فرار ورزید و در مملکت خراسان رسید - حکایت چون حضرت امام باقر در سال یکصد و هجده [ص ۱۱] بعالم عقبی حراسد و حضرت امام جعفر صادق بر سجاده امامت جلوه گر گردید حسب افشای مولانا محمد که خبر زندگی و سلامتی امام ناصر الدین و قیام در واسط برلسان مردم خراسان انتشار یافت حضرت امام جعفر هم دریافت و معتمدین در واسط فرستاد واسطیان اعتراف کردند و امام ممدوح را بعز و آبرو در حضور امام وقت رسانیدند - برادر والا قدر یک منزل برای استقبال برادر عزیز تشریف آورد بدیدار فرحت آثار شاد شاد گردید بعد چندی امام از امام وقت رخصت گرفت و در موضع دامان که آخر مشهد آباد نام یافت - سکونت ورزید - باقضای مدق حضرت امام جعفر صادق با تحف و هدایای بسیار امام سید ابوالمجد شجاع الدین والدین ابراهیم را که خواهرزاده حقیقی امام ناصر الدین بود پیشگاه وی در دامان فرستاد - امام سید ابوالمجد امر ابراهیم بحضور خال بزرگوار آمده چنان مبتلای محبت و الفت وی گشت که همانجا عقد اقامت بست و

هر دو حضرات در خاندان کانی کیقادی کجدا شدند - خواهرزادی بانوی امام ناصرالدین نامید ابوالمجد امر ابراهیم منعقد شد - آن موضع بامضافات از حضور حلاوت برای مصارف هر دو حضرات قرار گرفت هر دو صاحب اولاد شدند - حسب تفصیل دلیل امام ناصر الدین یکی ابوالاشجع یکی قاسم اسماعیل یکی حسین دواشهب یکی بی بی آمنه امام ابراهیم یکی ابو عبدالرحمان نا ابو عبدالله سجانه حسن یکی بی بی خدیجی - حکایت روزی هر دو حضرات در خواب دیدند که در محفل فردوس منزل حنا فیضیاب حضرت فخر کامیاب اصحاب کبار اجتماع دارند و باهم بر زبان می آرند که از عبادات و ریاضات کدام فاضل تر ناسد - هر یکی حسب رای صواب انتمای خود فرماید قدوه اصحاب حصب عمر خطاب گفت که لیس العبادت مثل الشهادت و جناب علی مرتضی نیز چنان ارساد کرد باستماع این کلام هر دو امام عازم شهادت شدند - بعد بیداری هر دو صاحبزادگان اراده واثق کردند و در خواطر خود قرار دادند که اطراف هند و سند رویم و در بی شهادت شویم - بشهرت این خبر اکثر اشخاص بردست ایشان بیعت آوردند و اسباب سامان سفر با چند هزار سوار و پیاده آماده کردند و عرضداشت مشعر این سرگزشت [ص ۱۲] و حالات بدست عامر بن نوفل و ابوالصفر و بلال بن اسماعیل واسطی بحضور امام وقت فرستادند وی بدریافت این معنی امام موسی کاظم فرزند خود را باهدایای لایق نزد ایشان فرستاده پاس خاطر تاسف و حسرت بر مفارقت هر دو عزیز تحریر کرد - بعد توقف چند روز امام کاظم منصرف حضور پدر گشت و عم و برادر را بعدا سپرد - حکایت هر گاه هر دو حضرات بار مجاهده بر خود قبول کردند در دل قرار دادند که دارای قنوج

سر آمد راجگان هندوستان باشد براه راست بوی رسیم و در اثنای راه با دگری متعرض نشویم - العرص با هزار سوار جرار در غزنی رسیدند چون از غزنین راهی آینده شدند جمیع سواران از معیت حصرات امام اخفا ورزیدند، صرف بقدر شصت و شش رفقای نامدار و با شعار باقی ماندند - امام ناصر الدین امام ابوالمجد امیر ابراهیم شریف ابوالبرکات بن امیر ابی طلحی بن امیر عبدالله سعانه بن امیر عبدالرحمان بن امیر المومنین شیخ المهاجرین والانصار نکر الصدیق صاحب الغار سابق الایان و التصدیق رفیق سیدالابرار که شرف قرابت دامادی با حضرت امام ناصرالدین داشت - امیر سید رماح - خواجه ابوالفصل خواند نگری - خواجه عبدالرحمان زید - حارث بلال بن اسماعیل واسطی - سلیمان - ایوب - سعد - ابوالفارح - فرخ - مدیل - فانون طویل بخدانی - قانون قیصر بخدانی ابوالمکارم - ابو جمل واعظ موحدی - خلیل مقدسی - فرخ ثانی ترکی - بهرام ترکی - خواجه محمد خلیل احمیل یزدی - خواجه حزیل یزدی و جزیل هر دو برادر حقیقی بودند - احمد نشاپوری - قامون نشاپوری - صالح نشاپوری املح نشاپوری - حلان نشاپوی - هر پنج برادران حقیقی بودند - بهروز - قاری معاد مفسر - محمد شریف - فضل شاعر - امیر نصیبی بدیع مغربی نحوی فضال محدث و شیبی - شهاب نوفلی - ابوذر بن غفاری - ابو الاحد مسرپی - قریش شعبانی - قرت نور عراقی - خواجه شاه عراقی - رسال کرد - جمشید عراقی - فیروز اصطخری - فیروز ثانی اصطخری - ابوصفر اصطخری - عرب ملک رمی - شهاب الدین محدث عشقلانی - ابوموسی مصری - فریدون کیایی - مهتر رشید قلهاق - مهتر جوهر بندی فرنجی - مهتر فتح فرنجی - مهتر عبیر حبشی - مهتر سال - مهتر سلیمان کوهی - مهتر شیدی رنگی - مهتر زلال

نپاوندی - مهتر شلی - مهتر تصویر برشالی - مهتر ایمن هندی -
 مهتر قاسم ترکسانی - مهتر رسید برکستانی - متر اسود حشی - [ص ۱۳]
 مهتر احمد رومی - مهتر غراب حمسی - ماحد علوی - حکایت بعد
 اخفای هزار سوار و نقای صرف شعب و شش رفهای وادار هم عزم
 حرم که محصر برفل و کثرت انصار بود فایم ماند - المحصر منزل
 در منزل بر کنار بحر دحار سند رسیدند - حاکم آن دیار رسم صیاف و
 مهمانداری بر روی کار آورد الا هر یکی از حواص و عوام این دیار
 بوادید صورت اسپان و کسوت سواران متعجب می بود - ایشان هر یکی
 را پاسخ می دادند که سوداگرانیم برای فروخ و تجارت اسپان
 بفتوح می رویم که دارای آنها سردار جمیع راجگان هندوستان باشد
 حسب دلخواه ماقامت خواهد داد - اندران رمان رسم و قاعده چنان
 بود که جز فرمان روایان اعلیم کسی بر اسپان سوار نمی شد و چنان
 عربی نثراد نسل بهزاد اندر هند هر گر میسر نمی میدید -
 حکایت در چند روز آخر ماه حج سال یکصد و چهل و شش
 (۱۴۶) بعد از طی منازل و قطع مراحل در آبادی سونی بت وارد
 گردیدند، جای که مشهد و آستان حنت تو امان حضرت امام و شهدای
 کرام واقع معبدی بود معروف بهمان رای زنار دار خلاقی فراوان
 هر روز صبح و شام برای طواف اصنام آن مقام می آمدند و هم زیر
 آن عمارت رفیع سکونت زنار دار مذکور بود امیر ممالک نصیرالدین
 از روی محنت تمام آن را سعی خود برانداخت و اراضی آن را
 حسب فرمان خلافت معز الدین مام عرف شهاب الدین غوری در
 تصرف خود آورد - ازان وقت نشانی ازان نمائد فرود آمدند حکایت
 ارجن دیو حاکم آن دیار بود در نسب عالی تر از اکثر راجگان
 هند قرابت دامادی بهداری دهلی داشت و در لهراره چند گروه

سوی پت ریاست گه وی بود بعد فرود این حضرات وی را خبر رفت که چنان جوانان زیبا و دلاور و اسپان تیز رو خوش منظر و ملبوسات عجایب و سلاحات غرایب وارد حوالی مندر بهمان برای شده‌اند و تقریب تجارت اسپان عرم قنوج دارند. وی یکی ا مصاحبان خود را درین کاروان فرستاد و بهام داد که یکی اربن جماعت برد ما رسد تا حقیقت حال از وی واضح شود چنانکه بر طبق رسدن مرستاده مهتر ملک جوهر که زبان هندی خوب میدانست و هم کلام کردن با هندیان می توانست با وی رفت - ارجن دیو از وی حال دریافت و بعد تمام حضور خود حاداد و گفت که شما را ضروری ندارد که تا دارای قنوج روید حی چند هر چند که در [ص ۱۴] حسب حال از روی مناصب جاه و اقبال برما برتری دارد الا در شرافت نسب هرگز ار ما بالاتر نباشد - عربی نژادان شما را ما خریداری سازم و قیمتی که حصول آن از حی حد طمع دارید المضاعف آن دهم - ملک جوهر بر زبان آورد که آقای ما قبول ندارد که این گوهر گران بها بدیگری سپارد - لاجرم وی را رخصت کرد الا محافظ چند گذاشت تا هنگام عزیمت آینده سد راه شوند روز دوم ارجن دیو بذات خود با عماید قوم بر فرودگاه آمد و محاصره کاروان کرده تقریر کرد که شما را هرگز ازینجا رخصت آینده ندهم تا وقتی که رضای ما را پدیرا نسازید مهتر جوهر و مهتر ایمن که از باغب هندی نژادی ترحمان کلام طرفین بودند سوال و جواب میکردند که آقا و مالک ما می فرماید که مایان از دیار خود عزم نالجزم در خواطر خود قرار داده ام که ت قنوج رسیم در ینصورت محمود میدارم که همان آرزوی ما بر آید و صوابدید نباشد که مابیع و شرای موعود با دگری کنیم با دگری

ارجی دیو بر آشفته و گفت که گرداگرد این جماعت محاصره فائره بعمل آرند تا که احدی اریں جایگه واسپی ازیں پایگه برون خرامیدن نتواند مدت چار یوم درین گف و گو سرگردید - هندیان علی الاعلان بر زبان آوردند که رضا قبول احکام مانسارید اگر بزور تیغ بیدریغ اسپان شما منزع سازم - حکایت چون نوب درین قیل و قال قریب جدال درآمد حضرات امام بصلاح و استصواب رفقای کرام در ذهن خود قرار دادند که حالا هندوان راه آمد و رفت بر ما مسدود گردانیدند و از اینجا باوجود منب و الحاح رفتن نمی دهند - مقصود ما بهر حال حاصل آرزومند شهادتیم هر حا که شد ، تخصیص قنوج و سوی پت بصور مرضی باشد - از روی اعانات وقت باید دانست که بی ارادت ما مراحم و تعرض از جانب مخالفان واقع میگردد لاجرم بعد اتمام حجت قرار بر کارزار کردند - روز عاشوره ارجی دیو با سوار و پیادگان بی شمار و سامان سیار بر سر غازیان نامدار آمد ایشانان همگنان دل بر شجاعت و سهادت نهادید و با وضو بوده نماز خیر و برکت در جماعت باقتدای امام ادا کردند و مصروف محاربات شدند - تقدیم مزیت از جانب مخالفان و مدافع آن ایشان وقوع یافت هر که دلاوران غازی یورش کردند [ص ۱۵] و در خیل والی سوتی پت در آمدند هر طرفی که رو می آوردند شکست می دادند - نامبرده که از روی مردمی داتی عار فرار بر خود ناگوار دانست نقابی از چادر بر رخ افکند و سران نامی حیل وی همان شعار ورزیدند تا نگه بر تیغ خون فشان غازیان که مانند برق تابان رخشان بوده تاب آن کسی نمی آورد نفتد - آخر کار والی مذکور با عماید نامدار و چندین از خویش و تبار مجروح گردید و بشدت زخمات بعد دیری

بعدم رسید نوادید این حال تمام لشکر رو بفرار نهاد اندر حصار
 بیکره و دلراره پناه برد - بعد چند ساعات هرهر دبو که برادر یا پسر
 والی مقتول بود منادی صاحب و ناجتماع خیل و تبار پرداخت -
 المحتصر با جمع فراوان دهل زنان برای انتقام آمد ازینجانب
 مبارران کار آزما با سنان و سیف در دفع اعدا سعی بلیغ کردند ، باز
 شکست بر لشکر اعدا فتاد چار ساعت بعد امداد جدید وارد شد
 جنگ صعب رو داد الا بغروب آفتاب منحصر بروز ثانی و ثالث ماند
 حکایت روز دوم جمعیتی بی شمار آماده حرب و پیکار گشت و یکبارگی
 بر قلب لشکر عزیزان که آنجا علم حضرت امام ناصرالدین
 نصب بود بالای گریوه رفیع مشهد رو آوردند - هادات عظام که برای دفع
 مستعد بودند کسی را ریر علم امام رسدن نتوانست - در وسط رزمگاه کار
 دشمنان ، حجر و سمع تمام گردید - نارثانی که عزم کردند امیر سید
 رماح از جانب مسره عول کلیان راو پاکندی والی کرنال که از والی
 مقتول قرابت و اتصال داشت و در اکثر فنون محاربت خصوص در
 سف ناری طاق و درسان گردانی نام آور آفاق بود اندر قلب لشکر
 راو مذکور در آمد و حرباتی که بروی سر کردند ازان محفوظ
 ماند و بقابوی وقت بانیزه آندار سر حریف را که در تقابل وی
 خود راو مذکور بود بر سان کرد ، فوج راو هزیمت خورد امیر
 تعاقب ورزید مخالفان وی را محاصره کردند - مهتر زلال نپاوندی و
 فریدون کیانی ناعائب امیر عازم شدند و از روی تقاضای وقت امیر
 زلال پیاده با گشت قریب صد کسان برونق کلیان راو از دست امیر
 سید رماح و مهتر زلال و فریدون و مهتر احمر و شهاب بوفلی
 مقتول شدند - بعضی ازین حضرات هنگام تعاقب سرحد موضع گیری
 رسیده شربت شهادت نوشیدند - شهاب محدث در غول هر کرن برادرزاده

پاکندی در آمده بامداد بعضی از احباب خود او را نقتل در آورد -
 قانون طویل و حاجب علوی جانب جماعت [ص ۱۶] نندکرن که
 پسر هرکرن مرقوم بود ناخواب آوردند و با دور پس پا گردانیده
 شهید شدند - مهتر ملک جوهر زخمی خفیف برداشت و بطری افتاد
 که باز در اتصال وی با قوافل خود دشواری روداد هر چند ابوصفر
 در پی او شتافت تا باعانت وی ناز آرد و در جمعیت رساند الا
 خودش در راه شهادت یافت - دو روز نایره جدال و قتال اشتعال
 داشت هزاران هزار از فوج اعدا بدیار عدم شتافت و زیاده از دو ثلث
 رفقای نامدار و یاران همدم حضرات امام منزل گزین خلد برین
 شدند روز ثالث از آغاز محاربت که دوازدهم محرم سال یکمصد و
 چهل و هفت بود هر دو حضرات با خاصان حاننثار و اقرب و
 اکرم عزیزان نامدار چون شریف ابوالبرکات و خواجه ابو الفضل
 و خواجه عبدالرحمان و بلال و غیرهم از زیر پرچم سیاه با تیغ
 بی نیام تکبیر و نسبیج گویان بعزم غزا و شهادت بر آمدند و
 جانب خیل اعدا رو آوردند بقدر یکهزار و سی و پنج کسان از
 مخالف تباه کار زیر تیغ آبدار حضرات نامدار نثار پایدار رسیدند و
 منزلت و عظمت شهادت نصیب حضرات عالی وقار گردید ، رحمت و
 نعمات پروردگار بر ارواح این حضرات نامدار دوام نازل باد -

منزل نهم در ذکر فرزندان حضرت امام

مهتر ملک جوهر خواست که زر مجتمع را بحضور فرزندان
 رساند و حضرات ایشان را باین واقعات آگاه گردانند بواسطه بعض
 هندوان معتقد باشندگان دیار سند در مشهد فرستاد هر چار صاحبزادگان
 والا تبار در نشاپور بحضور امام وقت حضرت جعفر صادق

بودند معتمدان مهتر جوهر آنجا رسیدند حضرت امام بدریافت حال بسی حسرت خورد بار دوم نیز مرستاد تقسیم آن بر صاحبزادگان و هم ورثای شهدا صورت گرفت و سالار هرمنز قبادی برای جاروبی آستان امامان عارم هند شد ناز مهتر جوهر مال فراوان ارسال داشت و حسب درخواست سرداران هندود خصوص وزیر شیوچند برهنه استدعای قدوم صاحبزادگان نگاشت - درین زمان حضرت امام جعفر صادق رحیل عالم بقا گردید - بسال چارم شهادت از هر چار صاحبزادگان نامدار سید شاه حسین ذواشهب فرزند ثالث امام ناصرالدین با چندین معرزان عهد چون امیر سید هزیرالدین و امیر ابوالحسن و امیر ابو نصر و امیر سید محمد رماح وارد هند شدند و یک سال و چند ماه اینجا ماندند و فتوحات وافر از روی غایت اعتقاد بصب گردید - اکثر آن را برای برادران [ص ۱۷] خود ابوالاشجع که ابوالشجاع میر معروف بودند و ابوالجید سید قاسم اسماعیل و اخلاف شهدای کرام ارسال داشت و اکثر امرای همراهی را متصرف ساخت بوعده ای که از عقب بعد سیر و شکار خود هم عارم خواهم شد و بعد چندی خود با چندین احباب و مهتر جوهر عزیزم خراسان کرده بغیریت رسید از آنجا مهتر جوهر را وداع هندوستان کرد خود عزم دیاری کرد و در جدال و قتال باعدای دین شهادت یافت و در حصار اشهب مدفون گردید -

منزل دهم در ذکر اولاد حضرات امام از اولاد حضرت ایشان که در جوار آستان توطن گزیدند بسا صاحب عظمت و اقتدار شدند

چنان که فخر روزگار حضرت سید محمود بهار که فضایل

گفتی ہمد رقص قلبی ساق بہار
سر گزار بی سدا محمود بخار

برلسان اعزه معروف و در اکثر رسایل حصرات حشمت مرفوم
که حضرت سلطان الاولیا در معاملات عیث الدین انجام کار ار
سید استمداد خواست و بعضی این حکایت نست بادا پرویرا
بجذوب دروازه حصار تغلق آباد بگازند - سد عمر طویل یافت با وقت
فروغ حضرات سراج دهلی زنده بود - یکی از اولاد امام سید شاه
عبدالغنی بود - عالم بعلوم شریعت و طریقت یکتای زمان صاحب
تصانیف در چندین فنون شاگرد شاه احمد شرعی سرکی چندیری که
اعمال و اشغال نادر العصر باشد هر روز جمع بادشاه را بقوت و
عمل تصبیح کردانی برای حاجات روای خلائق بخود طلب داشت -
سید در ذخایر خود اکثر فضایل و مناقب وی ذکر می کند - یکی
از اولاد امام عارف باصفا زاهد بی ریا خوش کلام بعشق و محبت
متصف شاه محمد یوسف بود تعویذ قبرش از سنگ سیاه و اشعار آبدار
از غزلیات و رباعیات که بران کنده پرسور و گذار وی گواه
شاه محمد عاشق نیز درین فریق از عماید سادات بود از برکات حضرات
امام در هر وقت و هر عهد تا حال از اولاد ایشان اشخاص کرامی
و کسان نامی بوجود آمده اند و الله سبحانه اعلم -

[ص ۱۸] منزل یازدهم در تصرف حضرات امام و بعض حالات خاص و عام

از اکثر حکایات کتابی و سماعی ثابت می گردد که حضرات هر دو امام در دارالسلطنت هند ار استمداد و استعانت شاهان نامدار و خلیق دیار بصرفاب عجیب دارند. تصریح آن درین مختصر گنجاشی ندارد، رایران قبر انواع بیضا ازین آستان بر می دارند خصوص صاحب دولتان باطنی که اگر از محنت و ریاضات چند سال بجای دگر فیضی که بردارد از اینجا در چند روز حاصل مآرند چنانکه ذکر خان رفیع الشان در خانواده حضرت نور عرفان مولانا ساه محمد سلیمان گدس - کور چشمان ظاهر دار نیز اگر وقتی خاص که هر روز میسر می تواند شد زیارت با برکت پردازند عجیب کیفی می یابند سلطان غماب الدین دلب و سلطان جلال الدین اکبر در ایام خلاف خود اراده کردند برای تعمیر عمارت حوالی آستان الا اجازت نگردید بل بمانع شد که قدمی سرزمین اینجا از خون شهدا خالی نباشد -

منزل دوازدهم در ذکر مختصر بعض حضرات شهدا و صلحا که حالات تفصیلی ایشان از روی کتابی و ذخایری یا بیانی صحیح یا روایتی صریح انکشاف یافت

الا تحقیق می یابد که در مابین دویم از هجرت نبوی وارد هند شدند بعد از حضرات امام (۱) یکی حضرت امام بدرالدین شهید بانی هتی (۲) یکی حضرت امام ابوالقاسم شهید شهدا پوری ابن هر دو حضرات سردار گروه خود اند و باهم قرات قریب دارند. دگر شهدای قوافل ایشان اکثر نام تمام معروف اند و صاحب کرامات عظیم

و قبول عام خان صادق الایمان خواجه محمد خان بهادر مغفور بهریج
سپهان پور که در عقاید بحضرات اولیا دست بالا و همت وسیع
داشت گنبد قبر شریف امام بدرالدین جدید برافراشت، قبه خام که
از هزار سال تصرفا سائبان آستان بود تبرکا بدمتور ماند - بالایش
دور گنبد جدید چیدند - روزی که آن استکمال پذیرفت قبه خام از
خود جانب هر دو پهلوی قبر فرود آمد رهی مصل زهی مصل -
(۳) یکی حضرت سید محمود پای پتی که باچندین از حواسبان در
اینجا تشریف آورد - صاحب سیرالاقطاب گوید که جناب رسالت مآب
با حضرت محمود شیخ جلال ارشاد کردند که کعبای شما همانجا
باشد که قبر فرزندان سید محمود واقع نماز جمع آنجا ادا سازند هر
روز جمع در بیعت الرب آمدن ضرورت ندارد - (۴) یکی حضرت
سید محمود [ص ۱۹] کرنالی ایشان ناسپاه آمدند و به حمایت مظلومی
شهید مهمی (۶) یکی حضرت سید محمد شمیم مهمی هر دو برادر اند
باچندین از موالی تقریبی آنجا شهید گردیدند - یکی شاهزاده نوری که
عالی قبار بود - با چند مصاحب در نواحی کنور شهادت حلالی یافت -

منزل سیزدهم در ذکر غازیان مایت چهارم

یکی ازان و حماید از ایشان حضرت سید سالار مسعود غازی
بود این شاه ساهوی غازی ابن شاه عطای غازی ابن شاه طاهر
غازی هر چند بعضی از ارباب تواریخ مختصری از حال ایشان تحریر
کرده اند که خواهرزاده محمود غزنوی بود - از وی رنجیده با
فوجی قلیل راهی هند شد و بعد غزوات چند بشهادت پیوست
و بعضی اهل ذخایر و جامع ملفوظات ویرا در ذیل خلفای حضرت
هندالولی تصویریده اند که متاخرین چون حضرت مولانا محدث دهلوی

در اخبار الاخیار و اس عبدالرحیم کاذرونی در سیرالقطاب از انکار کرده اند که بوسل وی نارادت سلطان هند اصلی ندارد - از باغب شهادت وی در سال چهار صد و چهارده حواه قبل از ان در حد مایب چهارم که آن وقت نشریف آوری حضرت سلطان هند نباشد واقعی چنانست الا کسی که حالات تفصیلی وی تحریر کرد شاه عبدالرحمان صابری ناسد جامع کتاب مراتالاسرار چنان که مرات مداری در حالات حضرت شاه بدیع الدین قطب مدار سامی ار روی کمال تحقیق نگاشت مرات مسعودی نیز کتابی دارد بصحب حال این بزرگوار نامدار کتابی ذکر اوراد چشتی هم بوی مسوب - العرض شهادی رفاقت وی از سنده نا هند در اکثر جا آرامگاه دارند -

منزل چهاردهم در ذکر سلاطین نامدار که در سایت چهارم رایات عالیات جانب هند افراشت کردند

چون ریاست آل سفیان از امیر سام تا مروان حمار بن محمد بن مروان در مدت یکصد سال تخمین انقراض یامت وی در منزل ذات السلال دیار مصر بدست فوج آل عباس مقتول شد و ابوالعباس عبدالله سبجانه سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله جل شانہ عباس عم رسول برخلاف و ریاست اسلامیان سر بر آورد - سلاطین نامدار ازین خاندان کارفرمای جهان شدند تا مستعصم ولد دست پنجم از حضرت عباس و جانشین سی و هفتم (۳۷) از سفاح ابوالعباس بود بعد وفات وزیر نصیرالدین محمد بن النافر [ص ۲۰] هرگاه مستعصم منصب وزارت بابی طالب مویدالدین محمد بن احمد بن علی بن محمد العلقمی مرحمت ساخت وی محقق نصیر طوسی را همدم و همراه خود گردانید

همدران زمان درمیان سغان و سیان بغداد و کرج تعصب و
 منازعت رو داد - امیر ابونکر ولد مستعصم بحمایب سیان ترخاست
 و اکثر سادات عظام را در بند سحت کرد - این عاقبی ناقتضای
 تعصب بدهی در محل مکر و بدور در آمده در بی استیصال خلافت
 آل عباس گردید و بواسطه نصیرالدین طوسی با هلاکو خان چنگیزی
 در پرده ساز کرده ساه را در عقب انداخت - عماید صاحب لشکر
 را بولایت دور دست روان ساخت ناگاه آخر سال شمس صد و پنجاه
 و پنج هلاکو خان باسپاه فراوان در ظاهر بغداد فرود آمد شاه در
 شهر متحصن گشت بعد دو ماه از محاربات آیند بسوه در آمده بر
 استیواب آن ظاهر دوست بدر از معاندان با دو پسر ابونکر و
 عبدالرحمان بحرکه هلاکو برای ملاقات رفت و قتل و اعارة
 دارالاسلام بغداد از فوج مخالف صورت بست پانصد و بست سال
 خلافت در خاندان ماند ران بر آل حکمر خان انتقال و اریستان
 روال یافت سعدی شیرازی درین محل فرماید ، رباعی :

آسمان را حق بود گر خون نگیرد بر زمین

بر زوال آل مستعصم امیرالمومنین

خون فرزندان عم مصطفی بر خاک ریخت

هم بدانحائی که سلطانان بهادندی حین

الملك و البقاء للملك الكريم الودود والصلواه والسلام علی ناصب
 لواء الحمد و صاحب مقام محمود هر چند حلفای عباسی بر
 سادات عظام و حضرات امام در عهد خلافت خود چندان جور و
 پیداد کردند که شمار آن از اندزه حد و حصر افزون باشد الا باتفاق
 علماء و فضلا منصب خلافت بر این حضرات بصدقت قایم بود

سلاطین جهان خلعت ریاست و سلطنت از بارگاه ایشان درخواست میکردند و در اکثر اقالیم و نیز ولایات اسلام حکام از حضور ایشان مامور میشدند و ملقب ساه و سلطان چنانکه اسد بن سامان از نسل بهرام در خلافت مامون رشد با چهار فرزند خود نزد صاحب خلافت در دیار مرو رف و منظور انتظار خلافت گشت. بعد چندی که اسد در گذشت و مامون عازم بغداد شد ایالت خراسان [ص ۲۱] و ماوراءالنهر بغسان بن عباس تفویض گردانید و گفت اولاد اسد را بر ماصب ارجمید سرفراز نماید. غسان بر طبق فرمان نوح ابن اسد را والی سمرقند و احمد بن اسد را والی دیار فرغانا ساخت فروغ و فراغ اولاد اسد در بخارا و سمرقند روز بروز ترقی گرفت تا در سال دو صد و هشتاد خلعت سلطنت دیار خراسان و سیستان و مازندران را ری و اصفهان از حضور معتضد برای اسماعیل بن احمد سامانی مرحمت گشت. چندین سلاطین نامدار از آل سامان کارروای جهان بودند هر گاه عبدالملک سامانی در گذشت اعیان بخارا نظر بر اکیاس و فراسد البتکتگین که حکومت خراسان داشت از وی استصواب کردند که از آل سامان لایق ساهی حالا کدام باشد البتکتگین ایشان را بهام فرستاد که منصور بن عبدالملک نوجوان است لیاق شاهي عم وی دارد الا قبل رسدن فاصد اهل بخارا منصور را بر تعجب نشانندند و منصور بعد استقلال البتکتگین را در بخارا طلب فرمود از باعث توهم گفار مدکور آنجا برف و در سال سیصد و پنجاه با چند هزار غلامان حاص از خراسان عازم دیار غزنین گردید و آن ولایت را برور سمنیر مسخر کرد. اسیر البتکتگین حسب روای صاحب تاریخ گزیده مدب پانزده سال تا سال سیصد و پنج بالای شصت حکومت غزنین داشت. امیر منصور سامانی

چند بار لشکر بروی فرستاد هربار هزیمت یافد امر سبکتگین سپاه سالار وی در ایام حکومت بازده سال آفای خود امر الب نگین از پنجاه تا سصد و پنج چند بار بر هند لشکر آورده فرین فتح و نصرب بر گردید - بعد وفات وی ابواسحاق فرزندش با امیر سبکتگین در بخارا رفت منصور سامانی خلعت افتدار ساهی بجای پدر بر و امب ابواسحاق راست گذراند و امر سبکتگین را منصب ساه سالاری تسلیم داشت - بعد چندی ابواسحاق ازین جهان رخت بست ، اعبان غزنی آثار متائف و سجاجع و رسد در ساه سالار دیده در سال ۳۶۷ وی را بر خود حاکم گردانیدند و دختر الب نگین را در از دواج وی در آوردند - امیر ناصرالدین سبکتگین لقب یافت و در همان سال لشکر در هند آورد ، پس مدتی [ص ۲۲] نموده جائی که در عهد سپاه سالاری نرسیده بود وارد شد و آنار اسلام بدیدار کرد - جیپال ابن اسبال برهمین که در نصرف خود ولایت، لاهور از سهرند تا لمعان و از کشمیر تا ملتان داس و در حصار پشنگه مقیم بود - چون خیال کرد که دست نصرف اسلامیان در حکومت وی دراز گردید بالشکر بسار و فیلان بی شمار بدیار اسلام رو نهاد امیر باستماع خبر از غزنین نهضت فرمود - بحدود لمعان و هندوستان کار زار سخت رو داد چند عماید سرداران هند

سبکتگین مرکب از سک تکاف تازی که معروف است و تک بکسر کاف فارسی در ترکی بمعنی کمر است نام غلامی بود که از چالاک و چستی ناین نام موسوم شد و آخر همان بادشاه گردید و محمود غزنوی فرزند اوست و فتح و ضم تا سبکتگین هم درست است ۱۲ از حاشیه گلستان مطبوعه حاجی محمد حسین سبکتگین بضم تین و تا فوقانی مکسور و کاف دوم فارسی نام پدر سلطان محمود غزنوی از مدار و موید و کشف و برهان ۱۲

اسیر شدند - جسال بالاحاح بقرار داد یک کروڑ نقدی و پنجاه زنجیر فیل در سالتنام مصالحت خواست و چند عماید سرداران اسلام را برای ادای ما تقرر همراه گرفت در ملک خود رسیده حسب صلاح از براهم نقص عهود کرده عماید را در قند و بند در آورد که با ساه قدیان ما را رها سازد فریبی کتریان که با وی راه و رسم دار بودند و نیز اراکین دولت و صاحب عقل و دانش هر چند جیپال و زن وی را در باب بد عهدی فهمانیدند معادل برهمن پذیرای نیافت - امیر بدریافت این اخبار باز بر نخب جسال راحگان دهلی و اجمر و کالنجر و موج را با خود موافق گردانید ارس رو که فوج هندوان جوف جوف جمع آمد، امیر از فوج خود پانصد پانصد کس را در هر حبل انظام داد آخر طفر یافت و ناکمار آب نبلاب بمک لمعان و پساور در بصره اسلام در آمد -

فصل اول : تاریخ مساح سراح جور جانی ناطق که امیر ناصرالدین سبکتگین غلام برکی نژاد بود نازرگانی از برکسان آورده در بخارا بدست البتگین فروخت - وی آثار جلالت و لیابت در وی دیده نوبت نوبت در حکومت غزنین امیرالامرای لشکر خود ساخت و بر منصب عمده وکالت مطلق نواخت -

فصل دوم : نسب امیر ناصرالدین شاه کمائی ادرانی می بیوندند بدین طریق امیر ناصرالدین سبکتگین بن جوفان بن قران بن حکم بن فزل ارسلان ابن فرانعمان ابن فیروز ابن یزد جرد شهریاری ابن خسرو پرویز ابن هرمز ابن نوشیروان -

فصل سوم : دران وقت که یزد جرد شهریاری در ولایت مرو بعهد حضرت عثمان مقتول شد اولاد وی در برکستان افتادند و باوشان قرابت کردند - بعد چند پشت ترک محض شدند سیفالدوله

امین‌الملک و امین دولت سلطان محمود عزنوی [ص ۲۳] عازی
بعد امیر ناصرالدین سکتگن بدر خود بر نخب اجلاس کرد -

فصل چهارم : امیر منصور ساهی فراهم آورده بر محمود
فرستاد. هر چند محمود مدانست که امر منصور ناب مقاومت وی
ندارد الا از بدنامی کفران نعمت نرسید و نساپور با وی گذاشت.
همدران زمان دولت آل سامان انقضا یافت مدت ریاست شان یکصد
و هشت و هشت سال بود. محمود بعد فراع از نزاع اسماعیل برادر
و زوال ریاست سامانی از روی استقلال بحکومت بلخ و حراسان و
هرات آمد و ازانجا سیستان و ازانجا در غزنی ازانجا با ده هزار سوار
در شوال سال سیصد و نود و یک در پساور آمد - جسال با دوازده
هزار سوار و سی هزار پیاده و سیصد زنجیر فیل در مقابل آمد -
هشتم محرم سال نود و دو مغلوب و با پانزده اسامی از افارب
اسیر گردید. شانزده حمایل مروارید که در گلوی اسیران بود هر یکی
یک لک و هشتاد هزار دینار قیمت داشت. حصار بپهنه مسخر کرده
بعد قتال پنج هزار مخالف و اسیران را بهار داد خراج استخلاص
داد راهی عزین شد -

فصل پنجم : چون جیبال بک بار سابق بر دست امیر ناصرالدین
در محاربات سپاه سالاری گرفتار شده بود بار دوم بدست محمود افتاد -
ارباب کتاب مذهبی استغراج کردند که هر صاحب مملکت هند
و مذهب که دوبار بدست افواج غیر مشرب گرفتار شود گناه وی جز آتش
نسوزد ، لاجرم خود را زنده سوخت اندک پال پسرش بجای وی قرار گرفت -

فصل ششم : محمود بسال نود و پنج بعزم نسخیر حصار
بهاتیا از حدود ملتان گزر کرده در ظاهر شهر شد که بهاتیا حصار

آن شهر بود فرود آمد - صاحب حصار و شهر بحره نامی سرکشی مغرور بود که بر نفوس رفعت و عظم آن حصار و خیل و سار و افواج حرار و اقبال بی شمار کسی را بغاطر نمی آورد تا عماد محمودی که در هند بودند نرسد و نمی کرد - خرای بی حد دخیل داس خند شهر و حصار مانند بحر محط بود بی دری در چار درجاب سلطان باقبال خداداد آن را فتح کرد - غنایم و ابر داس آمد - دوسد و هساد ربحر ویلان خاص سواری با ساز و سامان مکلف و مرصع از درون حصار بر آمد بحره از حصار گریخت -

فصل هفتم : در سال نود و سس جانب ملتان نهضت کرد و ابض [ص ۲۴] آن حصار سیره سیخ حمد افغان بود که تا نصیرالدین اخلاص داس چون نبیره او ابوالفتح داؤد بن نصیر بن حمد مدکور در فتح بهانها اغماض کرده بود بسمع خبر آمد اندمال را طلب داشت از لاهور برای اعانت ساه سد راه وی گردید ، وی جانب کشمیر گریخت - ساه از راه ننهنده ملتان را بدست آورد - ابوالفتح از عقیده اتحاد نایب گردید و سس هزار درم سرخ سال قبول کرد -

فصل هشتم : درین ضمن سلطان خبر یافت که ایلک خان حاکم کاشغر که استبصال دول آل سامان بر دست وی صورت ست و با محمود صلح و مدارا داشت جانب دیار بلخ عازم شد و اراده فاسد دارد فوج ساه ختن مددگار وی خواهد آمد - مهمات هند را برای شوکبال رابسا که یکی از راجگان هند بوده بدست ابو علی سمجوری امیر محمودی اسلام آورده بود تفویض ساخت و او را در پشاور از جانب خود گذاشت و خود باستعجال در غزین رسیده لشکری آراست و جانب بلخ رفت و ارسلان حاکم هرات را جانب

ماوراءالنهر فرستاد - ایلک خان با قدر خان با شاه ختن و جمعیت پنجاه هزار سوار خطائی از جمیع گزست و چهار فرسخ بلیخ فرود آمد - بعد جدال و قتال بوانر سلطان محمود غالب آمد - شاه ختن روی گریز نهاد اندر نعاقب لشکر وی بسی نامال گردید -

فصل نهم : از طرف هند خبر آمد که شوکیال باعوب ورزید مرول در مرول طرف گوسمال وی السقاب آورد که درس اما بعضی از امرای غریبی سوکمال را ریده در بند بحضور یادساره آوردند ، چهار هزار درم از وی مصادره گرفت و گذاشت -

فصل دهم : در سبب و نمود و نه تریب دادب اندهال که در وقت عزیمت ملتان بامداد انوالفتح افغان مصدر سوی ادب سده بود نهضت هند کرد اندهال از عماد راجگان هند چون اوحس و گوالیار و کالج و فنوح و دهلی و اجمر مدد خواست و در صحرای شاور محاربات عظیم ره داد - راجگان هزیمت خوردند بیج هزار سوار عرب و ده هزار ترکان دوشا روز نعاقب کردند بست هزار کسان را در قتل آوردند - بعد این فتوحات نمایان در سال چهار صد هجری برنگر کوٹ لشکر کشید - حصار بهم واقع آن نواحی در اعتقاد اهل هند مخزن خم اعظم از نفوذ جواهر بود آن حصار ممدوح صاحب - نسبت لک دینار سرخ و هفت من آلات زرین و سیمین همت طبق طلای [ص ۲۵] خالص وزنی دو صد من و بقدر دو هزار من نقره و بست من از انواع جواهر مروارید یاقوت الماس مرجان زیرجد که از عهد بهیم امانت بود بر آمد بفتح و ظفر بفرنین رفت -

منزل پانزدهم در ذکر فتوحات هند بر دست محمود
غزنوی درمایت پنجم

فصل اول : بادشاه در سال ۴۰۱ م ریاست غور از نصره ۱۰ نهد
بن صوزی بر آورد -

فصل دوم : بسال ۴۰۶ م عزم بهانسر کرد هر چند اندپال
معجز و الحاح خواست که آن معبدگاه قوم ناسد در عوض داراح
آن نواحی چند لک سال بقرر یاند قبول نساخت و باستصال آن
معبد پرداخت - دو لک کسان در سد آورد جزایی بی شمار یافت -
بروایب حاجی محمدخان مدهاری یاقوتی بوزن چهار صد و پنجاه
منقال بود -

فصل سوم : بسال ۴۰۴ م در حصار نندون واقع کوه مالئات
سمالی هند ناخ :

فصل چهارم : بسال ۴۰۶ م در عزیمت کشمیر راهی سد -
محاصره حصار لوه کوٹ کرده بود که از ناعب شدن برف و اغانت
کشمیریان در فاض لوه کوٹ فتح دسوار افاد لا حرم ترک محاصره
کرده عازم دارالسلطنه غزنین گردید -

فصل پنجم : در سال بهجمع یک لک و سب هزار سوار
و پیاده عازم قنوج گردید - گوره ناسی فاض آن اطراف باطاعت درآمد -
ازانجا در میرت آمد هردب والی آن نواح دو لک و پنجاه هزار نقد و
سی زنجیر فیل گذرانده امان خواست - ازانجا در مہان درآمد گل چندر
منصرف آنجا گریخت لشکریان سلطان تعاقب کردند وی اول
زنان و فرزندان خود را بخنجر کش و نا لشکریان مقابل آمده
قتل شد - غنائیم بی شمار ازانجا بدست آمد باهشتاد زنجیر فیل زان
بعد در متھرا رسید - آنجا هزار قصر آسمان اساس از سنگ رخام بود
یکی در نهایت تکلیف که بصرف یک لک دینار سرخ در مدب

بست سال اتمام پذیرف طلای خالص بدر پنجاه هزار دینار سرخ و جواهر بی شمار از اینجا بدست آمد -

فصل ششم : در سال ۴۱۲ خبر یافت که راجگان هندوستان بر کوره قنوجی زبان طعن و ملامت کشادند که چرا در اطاعت سلطان بی جدال و مال قدم نهاد - آخر والی کالنجر که ناخلف و حشم ممتاز بود او را کسب و بر ریاست وی متصرف گشت - پادشاه در انتقام وی راهی هند شد راجگان [ص ۲۶] هند با یک لک و چهل و پنج هزار پیاده و سی و سی هزار سوار و سی صد زنجیر ملان جنگی صفوف کار رار در دست کردند آخر هزیمت خوردند -

فصل هفتم : در همان سال بر کسمیر و لوه کوٹ لشکر آراس و مع لاهور قاض گشت - بیره حیبال برای اجمیر پناه برد بسال ۴۱۳ از لاهور جانب گوالیار فصد کرد از اینجا نکالنجر رفت راجگان گوالیار و کالنجر اطاعت کردند آخر سال بدارالخلافت غزنین رسیده یک سال آسایش گرفت -

فصل هشتم : در سال ۴۱۵ جانب بلخ رفت و حاکم ماوراءالنهر را که بر رعایا ظلم می کرد مد کرده در هند فرستاد -

فصل نهم : در همان سال از اخبار هند گوش گذار وی کردند که برهمنان کتاب دان و معدان هند گویند که ارواح بعد مفارقت از ابدان در خدمت سومات می آیند - محمود که چندین صنف خانه جاب هند ناخ و تاراج گردانید ظهور این باعث ناراضامندی سومات ازان اصنام بود که بشان قهاری از دست غیر مذهبی ترک زاد نوبت اینجا رسانید و رفه قدرت سومات آنقدر که که بیک چشم زدن همجو محمود هزار لشکر جرار پامال گرداند

محمود را جانب خود آمدن نداد رور نکه جانب وی قدم خواهد نهاد هم در منزل اول بر خاک هلاک خواهد افتاد -

فصل دهم : ناسماع اس کلام جریده ناسی هزار سوار ترکی فاصد خرابی سومنات گس -

فصل یازدهم : سومنات هم سهری بررگ بود هم صمی اعظم مقدار پنج دراع از سنگ لعابدار بجوف بقدر دو دراع اران در رمس بر ساحل دریای عمان چهل فرسخ از گجرات و نندر دیو و حصرت عطار فرماید نب :

نات آن ب را که نامس بود لای

لسکری محمود اندر سومنات

ازین مستفاد میگردد که صرف سومنات نام سهری بود لای بی ناسد که در حرم بود و وف فروغ نبو مچدی کفار عرب سر رمس هند رساندند و سیح سراز فرماید نب :

درسد از صب او سومنات

نگوسار گردند غری ولای

ازین قول سومنات عبرتات معلوم می شود سیح سراری بعد عرواب محمودی آنجا رسیده [ص ۲۷] و آن را بحسم دیده حبیب السمر اتباع وی میکند اهل اسلام لسکر محمودی ناقل اند که ناعنقاد هندوان ظهور صم مذکور در آنجا از مدب نکهرار و چهار صد سال بود مساف سومنات از آب گنگ سس صد گروه ناسد هر رور از آب ناره درنای ممدوح نب مذکور را غسل می دادند معبدی بود بعایت لطیف طویل و عریض پنجاه و نس ستون

مرصع درخای تمام سومات تاریکی بود سماع آفتاب آنجامی رسید الا
از آویزش قنادیل و ربورات مرصع در رنجبر طلای و تعلیق سلک
خواهرات هر قسم روسمائی دران بسمن چندان بود که صفت نموان
کرد - پانصد کسر رفاص و حمد صد سارندگان و مطربان و حمد صد
خاص براسان برای زاران ملارم بودند و برهمان بی فاس هر
وقت از سب و روری زناده از هزار برهنه تعداد وی سرگرم
می بودند - رنجبری بود از دو صد من طلای مرصع حرس
دار که وقت معین دو بار در حرکت می آوردند
صدای آن سب فرسج معروف رور کسوف و خسوف
چند کروژ مردم جمع می آمدند اکثر راجگان همه نصر
بر وفور اعتقاد و حصول غایت بواب ریان ودحمران صاحب جمال
بایساری از مال و مال ندر سومات میکردند و آمدی و صرف
رور مره را بهایتی نبود دو هزار مواضع خاص برای طعام نذر از
جانب راجگان هدیه مقرر بود -

فصل دوازدهم : از خاص و عام هندوان هر که نار اول
نزیارت وی رمی از پا تا سر سوی جسم تمام براسندی -

فصل سیزدهم : حصار سومات مسمل بر پنج درجات
بود خندق در هر منزل و آبی از نهر محیط نذر حمد صد آدم و
کشتی روان دران میشد و از خشکی و بری راه آمد و رف جاری
بود -

فصل چهاردهم : چون گردون گردان دوازده بروح داشت بر
هر برجی چند هزار سپاه و حزاین -

فصل پانزدهم : محمود عرنوی با ببال خداداد ازروی محاربات

عظیم بر تمام آن معبد و شهر و نهود و احناس و حراین و دفاین دسب
 بصرف یاف هر چند بعد فتح بر همان عاقب یاب و راحگان هندو خواست
 کردند که فالب سومناث که بعد بازاج زر و حواهر مرصع نزیور جسمی
 و بالای باقی بود عوض چندین کرور ناوسان سارند محمود گفت
 که در عاقب لقب ما بت فروس خواهد بود مانند آدرت براس و با
 گرز دسب خود آن را سکست از جوف [ص ۲۸] فالب آن ده چند جواهر
 در بدر و ممب اران که بر همتان می دادند برآمد محمود بعد فتح و امان
 و عاقب بحسی رعایا و برایا بر رای بهر والا که نای نجب ولایت
 گجرات و حصار و بدر دیو بود لسكر برد - بیرم دیو و بهرار نهاد
 ساه بحریب و فتح و طغر وارد غرنس گردید همدان سال آخر ۱۷۱۷
 برای گوسمالی حمارنی که حصار سن کمار در دی حودی واقع و هنگام
 مراجعت از سومناث سرابط اطاعت ادا نکرده بود حوالی ملتان آمد و
 آنجا چهار صد کستی فراهم آورد بعد جنگ شدید سرکسان را رنده
 ۱. بر آورد بعرین برد -

منزل شانزدهم محمود غزنوی که فتوحات نمایان در
 هند کرد و اعلام اسلام بر افراخت و آثار و شعایر دین
 نبوی درین دیار برپا ساخت بطفیل حضرت چشت بوده
 و از برکات مدوم حصار حواحه او مجد فرزند صاحب فصل و
 کمال مدوه الدین انواحمد ابدال و حلقای داصفی وی چنانکه در
 صحن سجره طیب گدسب بی دری هم فرین فتح و طغر مانند طاهر که
 ولایت هند گو که نا وقت مذکور بهویض احدی از حواحکان حسب
 ناسد الا نالغوه در بخت و بصرف بود نفاثران حصار حواحه را نا
 وصف کبرسن و ضعف بدن در معیت سلطان مامور فرمودند و

حواری نمایان از فوج هند بردست حی بردست وی آسکار گردانیدند
بعد محمود ورزندان نامدار وی اکثر در هند گذر کردند و حکام
عزنویان حاجا در هند فایم ماندند و آخرین سلاطین عربوی حاص
در بعض دیار هند حواله لاهور بداد خود افتاد کردند -

منزل هفدهم در سال چهار صد و بست و چهار

سپهال الدولت جمال الملک مسعود ابن محمود بر حصار سرسی
که دروازه کسمبر بود محاصره نمود بعد چندی فتح یافت بعد دو سال
آن بر حصار هانسی پورس آورد روز سسم فتح کرد بعد حصار
سوی پت در نصر آورد -

منزل هجدهم در سال چار صد و سی و پنج در نگر کوٹ
ابوالفتح قطب الملک سپهال الدولت امیر مودود بن مسعود ناحی
بعد نکالفت چهار ماه ظفر ناب شد و اکثر اطراف هند از سر نو
سخر کرد -

منزل نوزدهم ظهیر الدولت ابراهیم ابن مسعود

بسال ۷۲۲م حصار احوذهن و دیگر فلاع ناسی هند فتح کرده
یک لک مردم از مرد و زن در بند برد -

منزل بیستم معزالدولت بهرام شاه بن مسعود بن

ابراهیم بن مسعود بن محمود غزنوی

[ص ۲۹] در سال پانصد و دوازده در هند آمد و انتظام لایق
کرد ظهیر الدولت خسرو شاه بن بهرام و خسرو ملک ابن خسرو
شاه در ضعف سلطنت عزنویان باطراف لاهور و هند سامی کردند
انجام بدست سلاطین غور افتادند و تا سال پانصد و هشتاد و پنج
فردی از افراد نسل غزنویان که بدست غوریان فتادند در عالم

رنده نماید الحکم الله جل عظمه و الملک الله و الملک و الماء و
الملک المعمود و هو منعم البحر و معص الحود -

منزل بست و یکم در ذکر سلطان معزالدين معروف شهاب الدين غوری

ارباب نواريج نسل سلاطین غوری را تا بجاک ناری رسانیده اند -
بعد فروع فریدون سام و سوری از نایب جاک دو برادر نایب دیار
مع خونس و سار آمدند در عهد علی مرتضی اسلام آوردند و بر
ولایت خود امارت مکنزدند و تا سلاطین سمجری و عربوی اطاعت
می وریدند عزیز الدین حسین ابن سام ابن قطب الدین حسن ابن
محمد ابن عباس ابن محمد برادر راده ابوعلی ابن محمد صوری هم عصر
محمود عربوی بعد قلع و قمع اسلاف خود از دست سلاطین عربوی
و عری اکبری در دیا و فرار بدینار همد بقدرت قادر کریم از بلاطم
آفات ساحل بحاب در آمد و قفق فطاع الطریق سد هرگاه از فریق
گرمسار بهر ابراهیم ساه عربوی شدند حسن فریاد برآورد ساه بعد
دریافت حال اماس داده در مصاحبت خود گرفت و بعد خندی
بدامادی مسرف گردانید و انال عور بدسور آبای کرام نوی
سلسم کرد - خراخی که محمود بعد داروگر محمد صوری بر ابوعلی
سرس بسر فراری آن دیار قرار داده بود آن هم معاف کرد از
روی بعضی نوارنج چنان دریافت می سود که ابراهیم ساه دخی
یکی از برادران خود بحسن داد ایالت عور وی را در عهد مسعود
بن ابراهیم بصب سد بعد از قوت عزیز الدین حسین هفت پسر از
وی یادگار ماندند یکی قطب الدین محمد که بهرام ساه بن مسعود بن ابراهیم
سah غزنوی وی را بدامادی خود سر فرار صاحب وی حصار کوه مرور

بنا نهاده در فکر نسخیر عربین گردید - بهرام ساه را بر این حال اطلاع رسد قطب الدین را برد خود از غور طلبیده در بند آورد بعد چندی رهبر دهانند سبب الدین برادر نای وی در پی انتقام شد و لفظ سلطانی بر خود اطلاق آورد - بهرام ساه وی را معرفت عزنویان [ص ۳] بدست آورد و رویش سیه کرد بر گوی لاجر سوار در تمام شهر گردانید و از بدترین عتوبت کسب بر وی را برد سلطان سحر فرست - علاء الدین حسین را بر نای وی آماده کار رار گشت دولت ساه سر و ساه سالار بهرام ساه را قتل کرد بهرام ساه حاد شد گریخت و همدران انام وفات یافت علاء الدین بر عربین فایض گردید و بدعت فراوان کرد ناحدیکه در سلطنت عربنوی حر محمود و مسعود و ابراهیم برکند - بهرام بهاء الدین برادر چهارم خود را در ایالت سحر ده در ولایت غور بنام زد برد - عتاب الدین و سهاب الدین هر دو برادران این همان عدالت سخاو و نرم ری و سیرین نامی بکار آوردند که رعایا و برابا خوشحال شدند الا علاء الدین از برادر زادگان بوهیم در خاطر راه داده شد کرده در حصار خرجهستان فرستاد بساه سحر بر مخالفت آغار شد - بر آن که سال بسال نجف و هدایای دیار می داد هر سه دل به بلخ و ری را در تصرف خود آورد - آخر در محاربات سحری اسیر گشت بعد چندی سلطان سحر بنعمو حرامم رناب غور بدسور دوی داد بسال پانصد و پنجاه و یک فصا کرد - سبب الدین بن علاء الدین بجای پدر بایم شد - ایالت عربین بر برادر عم زاد عتاب الدین این بهاء الدین سام تسلیم کرد پس از سلطان سحر سلجری فایض بلخ گردید و بعد چندی در جدالی جان داد - غناب الدین ابوالفتح بن بهاء الدین محمد سام وارث ملک شد برادر خود سهاب الدین را در سال سبب و پانصد حکومت ولایت

غریبن داد اکثر ولایات را در تصرف آورد رناده از چهل سال کار فرما بود - سال ۹۹۹ قضا کرد بلاد حراسان را در اورنای خود و سهم کرده عربی را بحدوده فرار داد ظهیرالدولت خسرو ساه بن بهرام ساه و خسرو ملک بن خسرو ساه از سال پانصد و چهل و پنج تا پانصد و هشتاد و پنج نام نسل عربوی بر خود نهادند و از باغب محالفت راحلان آمد و افعان کوهی بر دیار لاهور فاعب کردند - سہاب الدین منواری بر هند لاسکر کسند و فتح یاب گردید کہ در مبارک آئندہ آسکر گردد -

منزل ہست دوم در ذکر مختصر سلاطین سلجوق و قایق

ناید دانست کہ سلاطین سلجوق از اولاد شخصی دفاعی نام اند کہ در دیل رفقای ابراک دست حرر اسلاک داس [ص ۳۱] و بوفور عقل و داس معزز بود - ناذہ از روی توہم و مکدر از انجم سلجوق ہسر خود وارد سمرقند گردید و دین اسلام وررید و از اعوان و انصار و اولاد سجاعت نہاد بمویب یافت نویی ایلک حان ضابط کاسر مطع قدر حان ساه خن نا طغرل نمرہ سلجوق محارب کردہ طغرل ظفر یافت در ماہ محرم سال سبع و عسریں و اربع مایب در نشاپور خود را سلطان رکن الدین طغرل لقب داد و بای بر نجب آل سامان نہاد عہد مسعود عربوی بود بعد مسعود بلج و خوارزم نیز در تصرف وی درآمد قایم عباسی وی را بنی امیرالمومنین لقب داد روز بروز کار روی بالا گرفت سلطان ابوالسجاعت الہ ارسلان و مغزالدین ابوالفتح ملک ساه و ابوالنمطر رکن الدین و ابوالشجاعت غیاب الدین مجد ہسی ساهان نامدار معدلت سعار درین خاندان از مشاہیر جہان شدند در تاریخ گریذہ مدرج کہ سلطان مجد در

احمر عهد خود در عهدوسان رف صنعی عظیم‌القدر گران وزن بدست آورد که راجگان هند بر آن مروارید نوبی تسلیم می کردند سلطان بدینرا بساحت که در حلالیو نجد اب و روس لقب سپهرت خواهد نام و آن را با صفاهان برده بر آسمان مفرقه خود انداخت وقوع این معاملات در سال پانصد و ده بود بعد وی سلطان سحر برادرش برمان روای نامدار و سلطان عالی وفار سید محمود برادرزاده خود را ولایت عراق عجم تسلیم کرد چند بار ناعابت بهرام شاه عربوی که حواهر زاده وی بود بعربس آمد و سلاطین عوری را بر برداشت و بوارس کرد سال ناصد و پنجاه و هفت ارس دار بی سب در گدسب بعض اطراف ولایت سحری در نجب عوربان درآمد و بعض در تصرف حوارزم شاهان و سلاطین سلجوقی چند طبقات اند بعضی اراک در اجارا و سمرقند و بعضی اراک در کرمان و بعضی اراک بدینار روم و بعضی اراک بدینار عراق عجم ناسیاه بودند سلاطین آل سلجوق نا ماسخرس آل ناصرالدین سبکسنگی فرات کردند و بر امرای عور الطاف فراوان بل که بعد دادب سبب انحراف و تعاون علاءالدین حسن ناح بخشی و سرفراری سلطنت کردند و حوارزم شاه ار امرای اس خاندان نبود و انانکان که حمیدین گروه اند و ر حمیدین ولایت جدا جدا ساهی کردند هم متفرع ارس خاندان اند -

منزل دست و سویی [ص ۳۲] در ذکر عدم قرارداد
احدی از سلاطین ولایت مملکت هند را
تخت گاه خویش

نخی و محتجب مباد که بعد از حصراب حلفای راسدین

عليهم الرحمت الى يوم الدين از وقت آمد مهلب بن ابی صفری بنا
بهرام ساه غرنوی هر کسی از صلاح قدم برکات در هد نهاد داد
سجاعت و شهادت داد آثار و شعار اسلام بر نا کرد هر کسی از
امرا و سلاطین درین دیار ورود نام هم قرین فتح و نصرت
لوای مراجعت بدارالقرار افراس احدی غریمت پیام دوام در خاطر
بناورد - محمود آخر حال در خیال داس که مملکت هد را
بخگاه سازد امرای نامدار و وررای کبار صلاح ندادند لاجرم رای
داسلم مرادص را بعد فتح ولایت جنوبی فرمان روا گردانید -

منزل بست و چهارم در ذکر عطای ولایت باجاه و
حشمت و سیم الفزای هندوستان بهتر از ولایات جهان
بحضرت بابرکت پرده کشای اسرار غیب صورت نمای
اطوار لاریب صاحب منازل توحید صاعد مساعد تفرید
حجت اولیا هندالولی

چون نظم طاهری محصر بر نظم باطنی باشد قبل ازین که از
روی قیام سلاطین نامدار مملکت هد روی اسلام بدیرد ولایت
هندوستان و آرایش این بوستان بحضرت هدالولی در مایب ششم
قرار یافت - این حضرت باجدین درویشان صاحب دل در اطراف دهلی
و اجمیر سریر آورد - بر معرض راجگان هد انواع نصرت از
وی آسار گردید، آخر همگان روی نیاز آوردند و بدل و جان
اطاعت میکردند - روزی بر رنجانیدن درویشی در باب رای پنهورا
بر زبان حق نرجمان رفت که مملکت وی در نصرت اسلامیان
در آورد و پنهورا را زنده در دست معزالدین سام دادم همچنان بعد
چندی ظهور گرفت -

منزل بست پنجم در فتوحات هند و رواج شعایر
و قیام ارکان اسلام بر دست خدا پرست سلطان
ابوالمجاهد معزالدین والدین محمد ملسقب
بشهاب الدین ابن بهاء الدین سالم محمد صوری
معروف غوری و تسخیرات وی بر این دیار وسیع
متعدد الولايات از تصرفات زمان ولایت قران
و برکات زبان حق ترجمان حضرت بابرکت پادشاه
اصلی صاحب تخت و دیهیم شاه صورت و معنی
هندالولی فرمان فرمای این اقلیم مشتمل برده
فصول بعضی مختصر و بعضی طول

ار سال ناصد و سبب [ص ۳۳] که از طرف برادر بررگ
حاکم غریب سد در فکر تسخیر هندوستان فتاد - بعد دوازده سال
طهور آن رو داد بسال ۵۷۲ ملتان فتح کرده بر اوح ستانف رای
آنجا سپاهی وافر داشت بواسطه رن وی را کشت و دخترش در
عهد گروت و بسال ۵۷۴ وارد اوح و ملتان گشت و براه ریگسان
نا گجرات رفت - پریم دیو محاریب سخت کرد سلطان هریمب خورد
رای غالب آمد اهل اسلام بسار حوار شدند و مال و متاع و
سار و رخت بفارق در آمد شاه بدشواری نا بختگاه خود رسید -

فصل اول : در سال ۵۷۵ ار شاه پساور که در کتب قدیم
نکرام و هر سور و فرسور معروف خراج خواست - خسرو ملک
پسر خسرو شاه که بر لاهور و بشاور فاعت داشت در محل صلح
و اطاعت در آمد بعد اخذ تحایف زنجیر فیل و غیره بولایت مند
رفت حصار دیول تسخیر کرد -

فصل دوم : در سال ۵۸۰ ناراج لاهور کرده حصار سیالکوٹ مانیں راوی و چناب بنا نهاده سامان حرب و بیکار درانجا جمع آورد - خسرو ملک بعد از مراجعت وی ااکفار کهکهر موافقت کرده فاضل حصار سد سال ۵۸۲ شاه نار وارد پنجاب گردید و خسرو ملک را با پسرش ملک ساه و تمامی خویشان و بریان نسل عزنوی را بر کوه فیروز برد برادر خود برساند - وی جمیع را در یکی از قلاع عرحسنان قند کرده بعد چندی قطع نسل کرد احدی ازان خیل و سار ظاهر حال باقی نماند -

فصل سیوم : سال ۵۸۷ حصارای از تصرف عاملان رای احمر بر آورده هزار و دو صد سوار جنگی بافسری ملک ضاءالدین بونکی آنجا گداس و عرم مراجعت داس که ناگاه پتهورا رای احمر و برادرش کهانندی راو و رای دهلی با دو لک سوار و حد هزار فیلان کار زار یلعار آورده بر فوج سلطانی تاح و بمصد انتزاع حصار مذکور کنار آب سرستی واقع وسط کرنال و تھانیسر در موضع براین که حالا براوری و اعظم آباد سهرت دارد با محاربات عظیم پرداخت رای دهلی فل سواری خود فریب سلطان رسانید شاه نیزه در دندان وی راند که دندان وی شکست و تمام دهان خون آلود گشت الا وی با وصف زخم سدید از روی کمال دلاوری زخمی بر بازوی شاه زد که از ضرب آن از پش زین بر زمین آمد سواری بود ترکی نژاد شاه را بر زمین دیده بر جس و بر پش اسپ خود [ص ۳۴] شاه را نشاند و از رزمگاه بجای محفوظ رساند - غوغای شکست لشکر اسلام و فقدان سلطان سام منتشر گشت و رایان هند فتح یاب شدند و حصار منزع سابق در تخب آوردند غلامان شاه مجروح را بغور بردند بعد چندی صحت یافت -

فصل چهارم : سال دگر از روی فراهی سامان تا یک
 لک و سب هزار سوار ترک و تاجیک و افغانان نامدار تا
 ساز و لباس لایق و اسبان نازی و کلاه فاخر عارم بود که حضرت
 سید شاه نعمت‌الله حل سانه ابوالفتح سدید هانسوی و سید شاه احمد
 سلطان یمنی تا قوافل شرفای عرب و جمع فراوان راهی داد حواهی
 وارد شد - الا چون مامور از حصرت حیر الانام تا بعض تاریخ
 بود از سلطان جانب منزل مقصود مسافت فرمود ، حان که در
 دگر خانواده قلدری نعمتی کرمانساهی گذشت - شاه بعد ازان در
 همان رزمگاه اعظم آباد قدم نهاد و از روی حسن تدبیر لشکر را
 چهار قسمت کرده بچهار جانب روان گردانید - در هر قسمت ده
 هزار سوار و ف صبح که همور فوج مخالف از غسل و عبادت
 فارغ نشده بود بر لشکر رایان هند که هم عمر از سوار و پیاده و
 فیلان جنگی و راجپوتان یکرنگی و کهمریان نامدار و برهمنان یسمار
 و آلات آتش گیر زیاده از چهار لک مردم جمع بود ناح - تا
 زمانیکه لشکریان والی هند سلاح کارزار بر آرانید و استعداد
 محارب بهم رسانند قریب ده هزار اهل لشکر بر بستر هلاکت
 فتانند - و هرگاه پتهورا و کهاندی راؤ لشکر وافر زیاده از هفتاد و
 پنج هزار سوار سلاح و براق آراس کردند ساه را با یورس تواتر
 از میدان حرب پس پا کردند و بسی از سواران ترکی را بخاک و
 خون امکنندند - قریب چار هزار سوار بکار آمد - شاه بارادت هم با ساه
 باقی جانب منزلگاه خود خرامید تا رایان بخیال فتح تعامب کردند
 و انتظامی از صفوف و قواعد رزم برهمی پذیرفت و دهل نصرت
 در فوج هند نواخت - آن وقت شاه بهر چار قسمت افواج قاهره خود

ایما فرستاد تا که از حار حانب بر معامب یورس آوردند و در وسط فرودگاه هند و معامب کان در آمدند و از هر طرف محاربات سخت اماد - رای دهلی و دیگر راحگان نام آور قتل شدند پنهور هندست تاحسکان گرفتار آمد سکست بر لسكر هند اماد سلطان بعد چندی [ص ۳۷] هر کسی را قتل و غارت و بند و اسیری امان داد - فلاح نامی از سامانا و سهرند و کهرام و سرسی و نهانسیر و هاسی و رعتک در تصرف اسلام درآمد - گولا سر سهورا را بر حکومت اطراف احمیر سرفراز گردانند و بر رای دهلی بر رعایات کرد بشرط اطاعت و قطب‌الدین اسک را بر حصار کهرام هماد کروی دهلی از طرف خود ندیار هند حکومت روا و کار فرما صاحب و بفتح و فیروزی رایب عزیزم حانب غزنی بر افراس -

فصل پنجم : قطب‌الدین در همان سال حصار میرث و دهلی از قبض وارثان پتهوره بر آورد اطراف کول مسخر کرده دهلی را دارالملک اسلام گردانید و آنجا طرح اقامت انداخت در سال داند و هشتاد و نو سهاب‌الدین باز بدلی آمد و بر رای جی چند والی فوج و بنارس که چهار صد فیل جنگی و فوج بسیار با خراس بی شمار داشت در نواحی چندوار و اتاوه از دست ایبک سپاه سالار ساه شکست خورده سلطان از حصار استی که محزن رای بود غنائیم وافر بدست آورده تا بنارس ناخ و آزار اسلام ظاهر ساخت و معاود غزنین گردید - مملکت هند بدستور در تصرف قطب‌الدین ماند -

فصل ششم : بهم راج نامی از خویشان پتهوره بر گولا حاکم اجمیر لشکر کشید و او را هزیمت داد - قطب‌الدین بامداد

گولا برداشت و بعد تسخیر احمر را در تحت اسلام گذاشت و گجرات فتح کرده حسب الارصاد بعرض رفت و بعد ملازم شاه دهلی آمد.

فصل هفتم : در سال ۸۹۲ شاه از عرنس آمده حصار سگر بیابا و گوالار فتح کرد - بهاءالدین طغرل را حاکم آن دبار گردانید و راجع بختگاه سد قطبالدین حصار کالاجر و کانی و ندیوان فتح کرد -

فصل هشتم : همانسال پادشاه جانب طوس و سرخس از برای نظم مملکت برادر رفت شاه همان نواحی بود که خبر وفات برادرش بردند رسم بعرب بجای آورده راهی بادعس گردید - ملک خراسان حسب وصیت بر آل سام قسمت کرد بحسب فیروزه کوه و عور نعم راده خود ملک ضياءالدین و قراه و نسب و اسفراین سلطان محمود غیاثالدین شاه معفور [ص ۳۶] و هرات با بواقع آن بخواهرزاده خود ناصرالدین عیاض کرد و در عزنین آمده بوصیت برادر بر بخت عزنوی حلوس فرما شد در سال شش صد هجری بخوارزم لشکر آراس و چند محاربات سخت رو داد - شاه سالار خطا و سلطان عثمان پادشاه سمرقند نامداد بخوارزم شاه آمدند سلطان ناب بمادلت نیاورده گریز بغزنین نهاد آخر صلح شد -

فصل نهم : بعد آن بقصد تادیب کفار کهوکه که در جبال چون و حوس صحرا بودند مدهی و ملنی خاص ایشان را نبود - زنی چند شوهر داشت و دختران را در صورتی که احدی بعد زائیدن می گرفت می دادند ورنی قتل می کردند - عازم شد باتفاق قطبالدین ایشان را هزیمت داد اکثری بدلال یکی از اسلامیان که بدست آن

گروه در بند افتاده بود اسلام آوردند - شاه آن دیار بر ایشان گدانب و زان بعد برای گوسمالی کفار کوهستان غرنین و پنجاب که قتل اسلامان موجب بواب اعظم در عقاید ایشان بود التفات فرمود - بعضی را بالطف و بعضی را بسیاس در دس مجدی در آورد - از کهو کهران و کفار حمال چار لک مردم اسلام آوردند -

فصل دهم : در سال شص صد و دو از لاهور عارم تختگاه غرنین بود - از دسب کهو کهری مقتول شد سائر دهم شعبان در تختگاه در مهره که برای دختر خود بنانهاده بود مدفون شد ،
ب :

ندیده کسی نا اید ریدگی

خدای همان راس پایدگی

منزل بست و ششم هر چند این باب دوم از قصر عارفان مشتمل باشد بر حال انبیا و اولیا و صلحا و شهدا که در مملکت هند شعار پرکات ظاهر کردند و آثار اسلام آشکار گردانیدند الا بضرورت و هم بدین نظر که فروغ و فراغ عموم شعایر اسلام منحصر بر سلطنت ظاهری بود -

از محمود غزنوی نا شهاب غوری که در حقیقت بصاحب حال ممدوح محمد اولیا و رایج دین اند و منصب سهادت نیز نصیب بعضی گشت دکر چند سلاطین نامدار نا منزل بست و پنجم تحریر پذیرفت و مقصود اصلی در تمام این کتاب ذکر حضرات اولیا باشد فی سلاطین مگر واضح باد که اکثر سلاطین هندوستان در حسن و ضوابط اوقات و اکتساب طریقت و ریاضات در صحبت حضرات

جشت نور داطمی و صفای فلی حان حاصل کرده اند که در شمار اولیای وقت محسوب اند باینکه برای [ص ۳۷] آینده آرزو دارم که در منزل چند بلا لحاظ سلسل خلاف چنان که در تاریخ سلاطین ملحوظ می ماند تذکر بعضی از ایسان بردارم که در ضمن آن ذکر حیر بعضی از حضرات اولیا معلی پدر بود هم بر سایقان منصب بنای این باب از عالم فتوحات هد هویدا گردد بالله حلشانه الامتعال و هو المستعان -

منزل بست هفتم در خلافت و ریاست سلطان محمد قطب الدین ایبک صاحب تخت و تاج هندوستان مستقیم و مستقر این بوستان و بعض فتوحات و تسخیرات وی در ایام امارت و نیابت و هم زمان سلطنت و سطوت

سلطان قطب الدین ایبک شجاع و جهاندار و سخی و صاحب وقار بود بصغر عمر باحری وی را بدست آورد - از نیشاپور بدست قاضی فخرالدین عبدالعزیز کوی نعمانی افتاد بصحبت اولاد قاضی از علوم رسمی بهره وافر یافت بعد فاضی از اولاد ایشان تاجری دابهای گران خرید و در تحایف نذر سلطان کرد ، بوفور لیاقت و مهم و فراست روز بروز ترقی یافت دختر سلطان تاج الدین کرمانی حسب الامر سلطان شهاب در عقد خود درآورد - فتوحات نمایان در اطراف هند بردست وی شد دارالخیر اجمیر دارالاسلام گردانید و کجرات از دست تمام رایان هند که متفق باجمتاع دو نیم لک سپاه در پی کارزار بودند بعد قتل پنجاه هزار و اسیری بست پنجم هزار غلامان خوش رو گبران نیک خور هانید - از غایت سخاوت قطب الدین لک بخشی لقب یافت - جانب کالتجر هرگاه لشکر برد رای

قصر عارفان

آنجا می خواست که ارسال نجف و هدایا مصالحت کند که ناده
گرمای فضای آسمانی گردید فلعمار وی احقر دینو اعلام طبعان و تعاون
برافراست ، آب روانی که اندرون جاری بود یک بار حسک سد
همگنان برون آمدند و در حواست عاقبت کردند و یمنه هرات مرد
و زن اندران بورس دین اسلام قبول کردند - مهوایای نجف کالی
و ندایون فتح کرد - محمد حصار حلی از مهار برای سلاطین
آمد و نجایف رساند - قطب الدین بعد آن رسیدن
سلطان سهاب با کهنو کهران جنگ کرده معاود هدید - بعد از فوت
سلطان سهاب که عتاب الدین محمود رادر زاده وی یادساز سد هم
نجای بدر و هم نجی عم بر نجف عور و عرنس برای قطب الدین
حطاب ساطانی و حبر حمان بانی و حظ آزادی و فرمان امارت هد
فرستاد [ص ۳۸] هجدهم دیفنده سال ۶۰۲ در لاهور بر نجف
سیست سال دوم تاج الدین یلدوز که وی هم از علامان معتمد سهای
بوده ولایت کرمان در بصرف داشت - با قطب الدین در پنجاب
مخاربت کرده بعد هریم جانب کرمان گریخت و قطب الدین سال
چهارم از سلطنت در جوگن ناری حان داد - از علامان سهای آاکثر
صاحب رسد و ریاست و امارت و خلافت شدند - هرگاه سلطان سهادت
دوب وی کرمان و سموران در بصرف داشت ، حضور سلطان محمود که
در حدود گرم سمر بود عرصه داشت نمود که در عربی بر نجف عم
جلوس فرماید - سلطان در حواب تحریر سلطان تاج الدین یلدوز
نگاشت که ما را بخت فرور کوه و عور نجای بدر کفایت می کند
و حلیت خلافت عربی و حظ آزادی فرستاد - بر طبق آن بر نجف
غری یادساز سد و بر قطب الدین داماد خود محدود
پنجاب بورس آورد الاچنان هزیم خورد که عربی در بصرف
قطب الدین درآمد الا بعد قطب الدین باز در نجف تاج الدین
رسد و هرگاه خوارزم شاه بر غزنین غالب گردید وی

در مصروفات قدیم خود کرمان و سواران خاص مانند الامام
دور رسیده بر عهد عارم سد در حدود بلاوری با شاه التمس جنگ
کرده اسیر گشت. بعد قطب الدین ناصر الدین صاحب که علام سبانی
و داماد یلدوزی بود یواحی سده و ملکان و اوج و نکر و سموران
دم اسمعلال زده ناساه سد. حکام حلب در نکلا ناحور سدید. بهاء الدین
طغرل در حدود گوالمار با قطب الدین بر حاس کرد الا روبروی
ایک در گدست سلطان دادگر رغبت برور سمس الدین التمس که
از علامان سبانی و سر خوانده ایک و داماد وی بود ناساه دامدار
همد سد -

منزل بست هشتم در خلافت باعدل و رافت
سلطان السلاطین ناصر امیر المومنین امام الاسلام
و المسلمین شمس الدین شاه درویش منش
مخاطب التمس و فیضان و برکات زمان و از
اجتماع علمای شریعت و صالحای طریقت و
فقرای نامدار و کبرای با وقار و هر قسم کاملان
و عارفان

در ذکر نسب حسب وی صاحب طبقات ناصری می نگارد
که التمس از بزرگ زادگان برکان فاختائی بود - پدرش سردار
قبایل آلیری ایلام خان نام ناسد برادران بوسف وار بر فراست و
لیاقت وی حاسد شدند و برای شکار برده بردست [ص ۳۹] تاجری
بخاری فروخت کردند - نوب نوب چند سباب الدین خریدن
خواست مالک هزار دیار قیم کرد شاه آنقدر قبول نکرد فرمان
داد که وی را کسی خرید نسازد - تاجر یک سال در انتظار ماند -

قصر عارفان

آخر قطب الدین اجارل ساه وی را با علامی دیگر در عهد دقیم یک حنبل خرید و دحمر خود را بوی داد و دو دختر خود را ناصرالدین قناح داد - الشمس سال ۶۰۷ - ناساه سد و بطهور معاوب بعضی سرداران جانب حصار چابور ولایت اودیسا عربت کرد ران بعد ملک ناح الدین یلدور از ساهی عرسن ناعت سلط حوارم ساه رو گردانده چمدی در امارت قدیم گذرانده نعرم مسحر دهلی و نواحی کرنال و بهانسر جنگ کرده نلسب الشمس افتاد - در حصار ندایون قند کرد تا وفات ناف در سال سسصد و چهار ده ملک ناصر الدین فاجا که از آب جانب ناوی محارب عظم بس آورد الا هریم حوردد - سال دگر ناصر الدین نامرای حلح حدود غربوی موالف کرده در پرده مخالف برآنان غالب آمد و سند را در بصرف آورد - سلطان نالجاح و ناه آوی حاجان ر مدد سان ناصرالدین را هزمنه و ددیب داد - سال دگر حلال الدین خوارم ساه از چنگر حان نحب عرس وداع کرده جانب لاهور آمد نا وی جنگ کرد حوارم ساه هم روی نگریر نهاد سال سب و دو جانب لکهنوی لسكر برد عتاب الدین حاجی که ساهی مسکرد از دست وی خراب و سمن گردید آن دنار نام بسر خود ناصرالدین قرارداد و ناز بر ناصر الدین فاج ناحب وی ندردا عری گردید - سال دگر بران سور لسكر کسند محاب گشت - سال دگر حصار مندو مسحر کرد - بسال دست و سن رسولان عرب خلعت خلافت آوردید سال دگر که از فوب ناصر الدین نسرین در بیگاله منور راه یاب آن طرف شتافت و پسر ثانی را ناهمان نام و منصب آنجا گذاست و سال دگر نصیط گوالبار برداحب و در سال سی و یک بصوب مالوه مهضت کرده بر اوحن متصرف گشت - آنجا معبدی بود که ارتفاع

دیوارس از هر چهار جانب صد گز عجایب نصف چون سوسنات
 آنجا کرده بودند بعد آن جانب ملتان اسکر آراس - اووات
 و سرکات سلطان الممس از وصال صحبت و نظر
 رحمت حیات حصرت قطب الافطاب [ص. ۳۰] فرد الاحباب کاکي
 اوشی چسی چسان ناسد که در دقابر نگمجد - در عمر دابرده سائی
 حمال باکمال داسر روری محصور حصرت سمح السوح سهروردی
 و اوحدالدین کرمای حاضر گردند سمح السوح سهروردی گفت که از
 حسن وی ابوار سلطنت می ناند سمح کرمای گفت که از برکت
 شما در سلطنت دیناوی دین وی نر سلامت ماند - این حکایت صاحب
 فوائد النواد و سیرالعارفین سر تحریر کرده اند و تاریخ حاجی
 مدهاری وارد و ابوالقاسم هندو ساه از وی روایت کرده که حصرت
 حواجه عثمان هروی در عهد الممس دهلی آمد ، پادشاه نعظیم و
 نوهر فراوان بجای آورد چندی بسر صحبت بهره وافر اندوخت -
 حصرت هندالولی بز زمانی بعهد سلطان دهلی آمد - علاوه بر این
 حصرات کرام از سوح و سادات و علما و فصاحت و هر قسم اهل
 فصایل و تدریس از ولایات دور دست بوقوع ظلم و فساد چنگیری
 وارد حضرت دهلی بودند عجب رمای حمید و اوای سعید بود -
 قبولت اعمال و افعال وی اراں و اس توان کرد که روری در خاطر
 آورد که حوص و چاه از آثار و یادگار حس ناسد خواهم که حای
 راست کم سب در خواب دید که حباب رسول مقبول صلی الله
 جلسانه علیه وآله وسلم بر اسمب گارنگ سوار بسررف آورد ، محلی
 نسانداد سواد آبادی دهلی که اگر سخوامی در اینجا حوضی
 راست ساز و از سم راهوار همانساعت بعضی بر روی زمین ندید آمد
 و آب صاف و شفاف چون مروارید ظاهر گردید ، سلطان بر نصف شب

دندار سد کونوال سمر را طلب کرد حاجت بحصور حصرت
 قطب لا قطب فرستاد که اگر محار نامم حاضر سوم حصرت ارشاد کرد
 آمدن حاجت ندارد جوابی که دنده اند راست ناسد ندانجی ناید روف
 سمر در میرسد دروازه آن آنادی کسانه خون بر محل مسهور رسیدند
 نشان سم راهوار و آب روان سرسار بود حد فطرات ازان هر یکی
 خورد بغایت سمری بود ران بعد از همان آب وضو کردند و نماز
 سکران نعم بروردگار ادا کردند سلطان آنجا ناسای سب حرگاه
 نصبت داس صباغ فرمایش حوض کرد خون در رمای قریب بریب
 یاف از روی قبول محل اسما حاجت دعا و مقام عبادت و گذر انما
 و اولماء و اواناد و ایراد حصرت و مردان عیب و سلاطین جن قرار
 یاف - فیض رسانی ازان موقع بسائر طبقات در امور دنیا و عقی می
 شود [ص ۱۴] بسر طیکه بطریق ممدوح دحایر حصرات چسب عمل
 نماید - حصرت قطب الطریف اصناف معاملات عتبه و سواهدات لاریب
 با یاران رفیق دنده اند که باوجود چندین عظم و کرامت داب
 مدسی صفات حیرت بر حرب خود بیان فرماید وفات حصرت
 قطب الاقطاب در حیات المس بود - مولانا ابوسعید بعد بجهنم و نکفین
 حسد مدسی ندای عام کرد که حسب وصیت حضرت حواجه
 امام نماز چهاره وی کسی خواهد بود که در وی شرایط چند ناسد
 و آن شرایط صلاحیت و صوابت اوصاف بر زبان آورد
 باوجودیکه مجمع اخیار و صلحای رورگار بود کسی مبادرت نکرد - چون
 دیری گذشت و سلطان جب و راست دید کسی مستعد نسد و جوابی
 نداد خود عازم سد و گفت که میخواستم با این صفات ما در پرده
 ماند الا حضرت ما نخواست در اینجا نام نامی بعضی حضرات کبار
 از مشایخ نامدار و فضیلائی عالی و فار که در عهد النمی در هند

بودند برهم می پذیرد حالی از بعضی بخواهد بود - انتقال ساه در سال
 شش صد و نلب و نلبین بود حبب مسعد فوه الا سلام دهلی جانب
 شمال در ممبره رفیع بلاسفی مدفون گردید و فروی از سادر فمور نالانتر
 و بلند - حضرت خواجه همدالولی حضرت خواجه قطب الاقطاب دهلوی
 حضرت خواجه فریدالدین گنجشکر احودهی حضرت خواجه
 حمیدالدین صوفی سعیدی ناگوری سوازی حضرت خواجه محمد بدرالدین
 عزنوی حضرت قاضی حمید الدین ناگوری حضرت محمود بهاءالدین
 زکریای مانی حضرت سح حلال الدین سریری حضرت سح نظام الدین
 اسوالعزیز عزنوی سراری حضرت مولانا معزالدین حاحرمی
 حضرت سح نورالدین مبارک عزنوی حضرت خواجه حسن حمام
 حضرت شیخ صباءالدین دست عیب حضرت سح ناح الدین اوسی
 حضرت سح حسن دانا حضرت سید حصر رومی حضرت سید نجم الدین
 غزنوی حضرت خواجه محمود موئیدور حضرت خواجه بدرالدین موی
 باب ندایوی حضرت سح ساهی مونات ندایوی حضرت سح عین الدین
 قصاب حضرت مولانا علاءالدین کرمانی حضرت ساه ترکمان
 سمس العارمین بیابانی حضرت مولانا برهان الدین بلخی حضرت
 فاضی منهاج الدین سراج حورحانی حضرت مولانا رفیع الدین مسر
 عزنوی حضرت مولانا محبت الدین فاری حضرت [ص ۴۲] مولانا
 مسعود برهان حضرت سید قطب الدین عزنوی حضرت شیخ
 عبدالعزیز استقامی حضرت سح جلال الدین بانی حضرت مولانا
 برهان الدین برار حضرت مولانا نجم الدین دمنهی حضرت مولانا
 سراج الدین مسجری حضرت مولانا حلال الدین کشانی و حضرت
 فاضی رکن الدین سامانی حضرت خواجه علی سنجری حضرت خواجه
 محمد ترکی نار نولی حضرت شیخ سعدی لنگوچی حضرت شیخ عبید

محدوب لاهوری -

منزل بخت و ذمهم در خلافت و عدالت، سلطان
ابن السلطان ناصر الدنیا والدین محمود غازی
خلف الصدق التمش و بعضی از صفات حمیده آن
شاه حمیده روش

ار فوب سلطان بعد حمدین حاسین که یکی اران سلطان رسی
بست سلطان معفور بود سال دوار دهم که سسصد و چهل و چهار
هجری بود ناصر الدین محمود ابن التمش پادشاه عادل و انصاف
و درویش وضع و فرمسن رعایا ترور خدا ترس است بیدار و صلا
دوست صالح چون بدر بررگوار بود بعضی اوداب بواریح معترض
سده اند که سلطان غاری را در حدام قطب الا قطاب حواء خلقای
وی شمار کردن درست نباشد وی وقت حضرت را نماف بدانست
رافم می سزد که در عمر صغر دولت حضور در دواب آن هم
لداف اعماد دارد بهر حال روس دروسی در سلطنت اقدم هند چندان
که وی گزید دنگری رامسر نسد - در بعضی ریاضات و صواب
اوداب بر پدر عالی ودر فصیلت داس حر یک نابوی سک زاد
خادمی دگر نداس سر معاس اهل و ذاب خود ار خور و پوس و
لباس و پوشاک و عمر آن ضروریات ار کتاب مصحف حمید ساخت
که آن را بر بهای متعارف می فروخت مدت بست سال پادشاه ماند -
طهات ناصری قاضی صدر جهان منهاج الدین سراج جرحانی نژاد وی
نویس آنجا دکر میکند که خداوند کریم هر قدر اوصاف حمیده
و اخلاق پسندید در ذات کرامت انتساب وی ودیعت نهاده از
جبین معدلت گزین وی می نابد - غالب در سال شصت و چار ار

روی زهر دهی سهادت سر ناف و بنا نامراض جسمانی در گذشت -
حسب وصیت در عاری وی را افکندند و آن عمارت بدیع در سراد
ملک پور دامن کوه واقع ده کروهی از دهلی در انام چون
عرس حصرات اواما جمع وافر آنها جمع می شود آثار برکات ازان
عار واضح و لایح -

منزل سی ام در خلافت پر معدالت [ص ۳۳]
سلطان محمد غیاث الدینا والدین بلبن و اولاد
آن پادشاه ذوالمنن تا معزالدین کی قباد و
بعضی حکایات خسرو هند و امیر حسن سنجر
در ایام رفاقت فرزند رشید سلطانی خان
شهید ملتانی

سلطان غیاث الدین بلبن برار علامان الممس بود او دفرم
الممس محمد علامان المسی برکی براد چهل بن بودند که انسان را
چهل کف لب بود و بر روی ساهان المسی صاحب اعتماد مابند الا
هرگاه غیاث الدین بعد سلطان عاری بحق شدگی و دامادی نادساره
رد همگان را پامال کرد - نادساره حبار و دانا و هوسار بود
خدمات مملکت ترکسان سرب و دیانت دار قرار داده در اندکی الرام
معزول کردی - شاهزادگان نامدار از دیار ترکستان و ماوراء النهر
و خراسان و عراق و فارس و روم و سام از جور حکمگری
پریشان حال بوده در عهد وی رو نهاد هند شدند - هر یکی را
باعزاز وافر جاداد - پانزده محلات بنام نهاد ذیل ازین فرق در دهلی
آباد شدند عباسی - سحری - حواری - دی لمی - علوی -
غوری - انانکی - چنگیزی - رومی - سقری - یمنی - موصلی -

سمرقندی - کاسعری - خطایی - قواعد جهاننداری خوب میدانست و انظام ممالک و دادرسانی بوضع درست می کرد - سرکشان هندوسان را بقوت و تدبیر مطیع و متقاد گردانید - سلاطین ولایات داوی مصالح و اتحاد طاهر می کردند - خان شهید پسر کلان وی که امارت ملتان داسب سی قدر دان صاحب جوهر و اهل هنر بود - حصرت امیر خسرو ناوی رواق داسب سعدی سیرازی را چند بار از ملتان نمود و احساس لایق بطریق بخاف فرستاده استدعای قدوم رنجگی کرد ، حضرت سح عذر صعب و بیری در تحریر آورد و بعریف حضرت خسرو بگانش و از بصافت خود کتاب گلستان و بوستان و کریم و دیوان غریب و جمع هرلیب بطرز نعم فرستاد که در هند از وقت وی قبول خاص و عام یاب و نام نامی حصرت شیخ فروغ عالی گرفت - سیح آدری در حواهر الانور می آرد که حصرت شیخ مصلح الدین سعدی سیرازی ندیدن امیر خسرو در هند آمد الا از دیگر کتب دکر این حال یاب نمی شود - ابوالقاسم هندو شاه تحریر میسارد که امر خسرو را با امیر حسن موافقت و موجب تمام بود، خان شهید بردست امیر حسن باریان زده خسرو درانوقت عزلی نوشت که مقطع آن این ناسد یب :

[ص ۴۴] رین دل خود کام کار ما برسوائی کشید

خسروا فرمان دل بردن همین بار آورد

چون تعشی صادق بود نشان آن ضرب بر دست خسرو پدیدار شد - زان بعد این مصرع در حواب مصرع خان گهت گواه عاشق صادق در آستین باشد خان شهید بعد دریافت بر حقیقت حال غور آورده هردو را بانعام و خلعت سرفراز ساحت سلطان ازکمال معتمدین

حضرت قطب العالم وحمدالعصر فرید الدهر گنج سکر بود - دختر سلطان در عقد نکاح حضرت بود و سوای از سنج نصرالله سبحانه جمیع فرزندان و دختران حضرت وی نواسگان جمعی سلطان اند - بسال شصت و هشتاد و پنج سلطان عمر هشتاد سالگی بیمار شده عالم نفاستاف - در مفره عمر ایام حب و محال خان شهید که وی در جنگ مغلان چنگیری چند سال قبل از ناساه شهید شده بود مدفون گردید - نام آن عمارت دارالامان بود و از روی کمال و جمال و تکلف آراست کرده بودند - حالا آن منارل در حرانات داؤد سرای واقع خرابات آن سان از عمارات رفع می دهد، سگ مرمر بالای آن در ایام عروج سلاطین اوذ با قیم فراوان جانب بیب السلاطین انتقال پذیرف - بعد سلطان عیث الدین معزالدين کيفباد پسر عراخان پسر دانی سلطان نادر شاه سد و حصاری رفع و سهری حدیدل آب سرحد کملو کهری بنا نهاد - ابواب عشق و طرب بر روی دل بسگان عالم کساد پدر وی صاحب ولایت لکوی بود نوادید انری پسر و هم دعوی سلطنت پدر از بنگالا عازم دهلی سد و کیخسرو پسر حان شهید صا ط ملتان در پی تسخیر دهلی گردید آخر در رهنک تقریب نقل رسید - ناصر الدین بغراخان و معزالدين کيفباد لب آب گها گهره وآب سرو* بعد مصالحت ملاقات کرد قران السعدين حضرت امیر خسرو بر ملاقات همین هر دو پدر و پسر شاهان بنگال و دهلی منی و مشعر باشد آخر سلطنت در سال ۸۷۰ بخاندان اصلی منتقل کردند -

منزل سی و یکم در سلطنت و سیاست سلاطین خلجی
ملک جلال الدین فیروز ملک علا الدین برادر زاده و

دامادش صاحب حکایت پدماوت و فرزند ابتر وی
 قطب الدین مبارکشاه نامراد مع حال وی از بربادی
 جان و مال و تباهی خاندان و اهل و عیال بردست
 خسرو خان برادر زاد

حلال الدین خلجی امروز پادشاهشد عمارات معری را نامراد رسانند
 و آن شهر نو رونق تازه گرفت [ص ۳۴] علاءالدین برادر زاده
 و داماد صاحب رسد عظم و در کره مانک نور معص بود - اکبر
 ولایات بلگانا و خاندیس که هنوز آنجا نوبت فروع اسلام نرسیده
 بود بردست علاءالدین مسح گردید سس صد من طلای خالص و
 هفت من مروارید و دو من حواهر از لعل و یاقوت و الماس و
 زمرد هزار من نقره از غنایم آنجا حاصل گردید - هر چند سلطان
 رعیت پرور و متحمل و دیدار بود الا بعضی از حاسدان بوی
 رسانیدند که در حوالی اندر پد در ویشی صاحب خزاین ناکمیا
 گری وارد شد مامولا نام دارد - چند هزار من از اجناس نرنج و
 گوشت و روغن و مایده و شکر در مطبخ وی ذخیره باشد - هر روز
 خاص و عام از هندوان و اسلامیان را محتاج و غیر محتاج ضیافت
 نماید عجب ندارد که سر شاهی بر دارد ساه متوهم گست وی
 را کشت ابری غلیظ برخاس و خاک ناپیدن گرفت - تمام شهر و
 دیار تاریکی پذیرفت از همان وقت آثار ضعف ریاست ساه پیدا شد آخر
 بعد چندی سال هفتم از حملوس بدست علاءالدین و
 خویشان وی اندرون کشتی در قتل درآمد - در کره مانک نور و
 آود و بهار سر وی را بذلت تمام شهر کردند - در سال شصت و
 نود پنج علاءالدین پادشاه شد - قریباً سب و چهار سال فرمان
 روائی کرد کوشک لعل محل خاص غیاب الدین بلبن و سهر حدید

دهلی کیلوکهری ترمیم کرد سهری و حصاری نو در حدود اندرپ
 بر بنیاد حصار قدیم راحگان هند نهاد انتظام لایق از بحر خراج
 بر رعایا و قرار داد محاسب بر هر یک موضع و حکام عدل شعار
 بر اقطاع و اسصار و فاصان دیانت دار در هر سهر و دیار نامزد
 ساخت و اخبار تمام مملکت هر روز بدات خود سماء کردی
 آسایش ناچر و راه رو خنای در عهد وی شد که از کابل تا بحر
 شرقی و از جمال تا بحر جنوبی شب و روز در سفر و حضر کسی
 را یارای دزدی و قطاع الطریق و ایدا رسائی نبود بجاییم صغیر
 و کبیر مجرمان را بسزای سخت رسایدی - مملکت هند بوضع خوب
 آراست - مغلان جنگیزی چند بار در دیار هند تا ملتان و سنده و
 لاهور و دهلی تا لک دو لک سوار تاخت آوردند و هزیم
 خوردند - سرکشان هند همگان نامال شدند و حصار چتور که
 هنوز بدست کسی از ساهان اسلام فتح نشده بود بر دست وی
 مفتوح شد حکایات پدماوید که یحندین زبان [ص ۴۶] از نظم و نثر
 رایج از وی یادگار حضرت سلطان المشایخ در عهد دولت وی
 صاحب مروع بود اکثر از آن جناب بواسطه حضرت امر و حضرت
 ساه سرف استمداد خواست - ساهزادگان وی شادی خان و خضر خان
 غلامان حصر بودند - عهد دولت علاءالدین نیز بهزاران برکات
 و حسنات از عارفین و عابدین و صلحا و علما بر نور بود - خصوص
 ذاب منزله از صفات حضرت محبوب الهی مورد موعظ نامتناهی بعد
 وی قطب الدین مبارک شاه پادشاه شد و با حضرت سلطان حقیقت
 لب گستاخ کشاد که هر ماه نو برای ادای نحب تشریف آرند
 هنوز ماه دیده نشده بود که خسروخان مراون زادی هندو در بام
 هزار ستون قصر معزی وی را بزخم خنجر قتل نمود بسال

سسصد و سست و یک امارت بحالداان تغلق انتقال بزیرفت -

منزل سی و دویم در سلطنت جلالت ملک غازی
غیاث الدین تغلق و ملک الف خان محمد شاه
تغلق و بنای حصار تغلق آباد در نواحی دهلی
و تعمیر عمارت دلپذیر در ولایت دیو گیر وسط
مملکت هند و نقل و حرکت عماید هر قسم
دهلی بشهر نو آباد دولت آباد

ملک غازی ار دیال نور حوالی ملتان یورش کرده بر هرآون
راد ظفر یاف - وی را که ناصرالدین خسرو شاه ملقب کرده بود
بر انداخ و خود را غیاث الدین تغلق نام نهاد تا سال
هفت صد و سست و پنج مدت چهار سال پادشاه ماند - حصار تغلق آباد
ده گروهی شاهجهان آباد از بنای وی یادگار مشتمل بر عمارت
عالیشان در وسط کوهستان با پنجاه و دو قصر رفیع و پنجاه و
سس دروازه همانجا مقبره وی و پسرش واقع در خیال خاص و عام
دیدن رفیع آن عمارت می گردد که پخند صد سال تعمیر آن
صورت پذیر بوده ناسد ازین گویند که در تسخیر وی جنات بودند
که باعانت ایشان بچنان عمارت عالی پرداخت و آن را در مدت
چهار سال انعام ساخت - حصار ویرانی دارد در مقبره سادات بخاری
از چمدین خانجاب آباد اند در سال سست و چار جانب بنگال رفت -
ناصرالدین ابن سلطان غیاث الدین آنجا بود - با تحف و هدایا
ملاقات کرد او را چتر داده اقطاعش از کوڑ و ننگالا و ستار کانو
و حدود بحر بوی سپرده معاودت کرد حکم داده بود که چون
ما بشهر در آیم حضرت سلطان المشایخ از شهر تشریف برد -

روی که وی می آمد علامان آسان [ص ۷۴] سلطنت حبیبی عرض کردند که تعلق بعد چند ساعت بشهر در آید بر زبان حق برهان رب که هنوز دهلی دور است و حصر بمخدوم نصیرالدین و حضرتی دیگر از خلفای حضرت محبوبی حسب الامر باطعامی بمحصور حصر سید محمود بخار رفت - حمام سید در برداشت گل و نعمر دیوار مصروف بود ، سیوی طعام بخورمی در دست گرفت و قدری ازان حورده بمحصر چراغ دهلی داد که بمحورده زن بعد ارشاد کرد که نانا نظام الدین تمام حساب عالم خود می بردارد سر بر ما حواله فرمود - سیدی از گل و خست پر کرد و انداخت و ارشاد ساخت که باد بر سر پادشاه - همان دم عمارات افغانان پور چند گروهی شهر نو ساخت الف خان بسرس که طعام ضیافت می خورد بر افتاد - سلطان با معدودی چند جان داد الف خان خود را سلطان عهد ساه بغلی خطاب داده پادشاه شد - سخاوت شعار کرد شهر دولت آباد در ولایت دیوگیر بنا نهاد و آن را بعرض و طول مسافت مملکت هند وسط قرار داد - اهل جوهر و صاحب هنر هر فریب را بدادن زادراه و بهای مکانات هر دو جا و انواع بذل و عاطفت آن جا آباد گردانید قهر و سیاست شاه ناعت برهمی انواع انتظام مملکت هنر شد و بر اکثر علما و صلحا تیغی دروغ خون آلوده کرد - آخر در سفر سنده و مکران عزیمت کرد ، حضرت مخدوم چراغ دهلی را تکلیف معیت داد - مخدوم بجای خود گفت که اگر ارشاد حضرت محبوب الهی نمی بود که در شهر باید ماند و جفا و قفای خلایق نباید کشید کجا ما و کجا پادشاه بهر حال حاضریم الا این سفر بر پادشاه مبارک نخواهد بود -

ار سرل کوندل بانزده کروهی کرنال مزاج پادشاه ناساز شد
بسال سشن صد و پنجاه و دو لب آب سند ووات یافت فیروز شاه
تعلی ناصرار حضرت حراع دهلی و دیگر ارکان دول پادشاه سد -

منزل سی و سیوم در خلافت و نظامت سلطان
دین پناه رفیع بارگاه معرفت آگاه فیروز شاه و
تسلط وی بر تاج و تخت از روی بشارت چهار
حضرات عارفان نامدار ذی شان و حصول برکات
آن و موصول گردیدن نقش قدم جناب فیضآب
حضرت رسول مقبول نبی آخرالزمان در حضرت
دهلی از ذخایر تبرکات نبوی بدست حضرت مخدوم
جهانیان بخاری اوچی در زمان نصفت تو امان
سرتاج خسروان و نصب آن بر صدر جد شاهزاده
قوی دولت [ص ۸۷] نوحوان محمد فتح خان بعد
سمات متمنای آن زنده جاودان و بعض فتوحات
بردست آن بادشاه ملایک صفات

در نواحی سنده فیروز شاه هر چند عذر از قبول سلطنت سی
کرد مگر حضرت مخدوم وی را ناصرار تمام بادساه گردانید - بطفیل
دستگیری حضرت مخدوم در ذاب پاک وی چنان برکات و هدایت
عدل و رام بدید آمد که نام نیکوی وی یادگار دوران ماند
انواع عذاب که سلاطین جهان برای قتل محرمین مقرر کرده بودند
بر انداخت چندین حصار و شهر در هند بنا کرد چون حصار
دهلی و شهر جدید لب دریای جمن و جهان نما فیروزی و حوض خاص
حصار فیروزی در حدود هانسی بفرمایش شاه بهلول صاحب ولایت و چند

امصار بنام فیروز پور و مساحد و مسافرخانات و اماکن اوقاف
 ذکر و آنادی متح آباد باغب ولادت ساهراہ فتح خان صاحب
 تاریخ فیروز ساهی مولانا صاء الدین بری ار رفقای وی امر مدیم
 سلط و علامان حصرت محبوب الہی بود بعد وی بگرید وررید
 چنان کہ بر وقت وفات در حجرہ وی نوریای بود فی حیر در جوار
 مرشد برحق مدفون صاحب تاریخ فروری سراج الدین سمس عصف
 دیر حصرت سبح قطب الدین مور هانسوی بود سوحاب فروری
 خود بادشاہ نوشت دلایل فیروزی عالمی دگر مترحم از ساسر در
 تفاولات جانب کوه سر مور چند سارہ سگ امداد ود سلطان برای
 ابطال عقاید ہنود کہ وقت برداشت آن را طہور قیام فرار سدادند
 آورده در عمارات خود نصب صاحب کہ هموز قایم ، فیروز ساه از چند
 درویشان صاحب باطن نوید سلط در ایام امارت در گوس کردہ
 بود یکی از حضرت مولانا علاہ الدین موح دریای اجودھی یکی ار
 حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی یکی ار محموم نصیر الدین
 چراح دہلی یکی ار محموم جہانیان بخاری کہ وی قدم مبارک حباب
 رسول مقبول صلی اللہ جلشاہ علیہ و آلہ وسلم باشاہ نوب از حرم
 نبوی بر سر نہادہ پیادہ پا تا حصرت دہلی آورد - فیروز ساه چند
 منازل استقبال کردہ از انجا پیادہ بر سر خود آورده داعزار و احترام
 تمام نگہداشت و میخواست کہ بعد وفات خود آنرا بر صدر خود
 نہد الا این نعمت نصیب دیگری بود - روزی ساهزادہ مقبول حامل
 دولت قدم جناب رسول روبروی پادساہ آمد ساه وی را ملول یافت
 بروی شفقت بی نہایت کردی [ص ۴۹] ازین کہ پدرش در جنگ
 بہرایچ شہید شدہ بود فرزند کلان سلطان باعث ملالت خاطر از
 وی برسید وی هیچ نگفت حکم کرد کہ در جواہر و نفایس

خانحاج ساهی برید هر چیزیکه وی قبول نماید بوی دهید - امرای دولت چنان بعمل آوردند وی هر چیزیکه می دید نفی از تسلیم آن می کرد - چون نوبت این دولت سرمدی رسید حال آن پرسید و بر سر خود نهاده بحضور شاه آمد - شاه گفت با تو عهد میکنم که اگر فل از ما وفات یابی این دولت نصیب تو باشد وری مارا راضی سو حالا در فکر ظهور وفای وعده بادشاه شد از هر درویشی و صاحب نعمی همان التجا داس حواش تمام قبل از سلطان میخواست مسموع وی شد که حضرت مخدوم همانیان بیمار بود حضرت مخدوم جلال پای بی چند سال از عمر سریف خود بر وی بخش کرد صحت یافت - حریده حانب حضرت شیخ حلال الحق والدین پای بی گذرونی ستاف - شاه ریا خادم و دربان آستان بود او ممانعت ساخت که بی احازب نشاید رفت - شیخ در حجره خلوت خاص باشد وی نپذیرفت وی لوای عزیزم را فراشت - شیخ در عالم استغراق مشغول حضرت حق بود بعد دیری مخاطب شد که برو نصیب تسب - خان شادان و فرحان درآمد شاه زیبا گفت که تا دلی سلامت نرسی عرص کرد که آرزوی ما همان باشد - سکر حق نه از ریان تو بسار مکرر یافتم در حوالی دهلی آمده زیر درختی بخواب رفت و مایل بخواب عاقبت گسب شاه وفای عهد کرده نفس قدم مبارک را بالای صدر فتح خان نهاد حصاری وسع و مسجد و خانقاه آرامت و برای احرافات خدام دیها و حاگیر مقرر دانت است :

بر زمینی که نشان کف پای تو بود
سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

بعضی فتح خان را پسر اصلی فیروز شاه گویند بعضی خواهر زاده شاه مهر در ملارست محمود نایب رسیده و از حضرت ایشان پرسیده که آنجناب جناب حضرت حق حل و اعلی را دیده اند محمود گفت که خدا را بحشم سرتوان دید الا ما ظل الحق را دیده ام - در عهد سلطان چند امرای عصر ساهی مملکت جنونی حسب عطای وی سر بر آوردند فیروز شاه هم عصر امر تیمور صاحب فران بود عزم امیر برای سحر هندوسان در ایام سلطنت وی بود الا نوبت نرسیده چنانکه از کلام هاتمی در محل [ص ۸۰] تعریف همد استخراج می یابد از تقریر امیر ، بیست :

چو فیروز گردم دران بحث گاه

زنم سکه بر نقد فیروز شاه

شاه بعمر بود سال در سال ششصد و نود از دنیا بریاض جب خرامید بالای حوض خاص معبره دارد -

منزل سی و چهارم در خلافت، پرسیاست امیر صاحب تدبیر قطب الدین گورکلی تیمور صاحب قرانی از روی برکت حصول یک مشیت شعیر از دست حق پرست سید مسعود امیر در عمر صغیر بخوردن آن عالی تقدیر و مختصر حالات فتوحات هر ولایت و رسیدن در هندوستان و نصرت یابی بر اولاد فیروز سلطان

در سلاطین رورگار چون سلطان امیر تیمور کسی نسان نمی دهند امیر در ترکی پادشاه و تیمر و براین و گورکان داماد را گویند دختر چغتای خان با قرا چار نویان کتبخدا شد - هنگام

ولادت امر فران دوستارگان سعد در نرج واحد بود و ابواب سرای
از خود شکست و بر زمین افتاد رباعی :

ز نسل فراچار نویاسی دان
گل بوی ناع فرا جاسی دان
فرا حار و چنگر انس عم اند
دکشور کشائی فرین هم اند

فرا حار نویان کسی ناسد که سپاه سالار چنگیز بود و از
احداد امیر اول همان دین اسلام قبول فرمود - امیر طعراں حان
پدر امیر هم صاحب انقیاء شد و ریاست و سپاه سالاری
آنای را برک داد تا معبد فلیل در شهر سبز بسر می
برد - امیر را بصعیر عمر بحضور حضرت سید امیر مسعود
کلل سوحاری پدر انسان امیر طراعا که از معقدان سید بود برده
امیر یک مسب سعیر از پیسگه سید یافت شمار قریب چار صد که
بحسب اعداد آن سلطنت در خاندان وی ماند و آن از روی حساب
تا زمان آمد نادرشاه منتهی می شود - بعد از بلوغ و حصول
فراسد و کداسب در شهر بلخ ولایت سمرقند که از شهر سبز
دست فرسخ ناسد احلاس فرما شد - درانوقت اسب وفات سلطان
ابو سعد در تمامی ممالک چنگیزی از ایران و دوران فتور واقع
بود سال ۷۷۱ و در ۷۷۷ بها و در ۷۸۱ خوارزم و در ۷۸۳
هراب و نوانع آن و در ۷۸۷ سلطانی و در ۷۸۸ عراق و
آذربائجان و گورخستان و قرا ناغ و در ۷۸۹ اصفهان و سیراز
و در ۷۹۳ تمام دست قیحاں بطول [ص ۵۱] هزار فرسخ
عرض ششصد فرسخ و خاص شهر سمرقند در سال ۷۹۴ تمام
ایران و بغداد در سال ۷۹۷ جمع بلاد شمال در سال ۸۰۰ هند

از تصرف اولاد فیروز ساه و راجگان نامدار در سال ۸۰۳ ایران و سیوستان و رابل و دمسق و دیار سام در سال ۸۰۴ تمام ملک روم با کنار دریای فرنگ و در سال ۷۷۰ جانب خطا لاسکرآراسه، سلطان بس :

سلطان بمیر که مل وی شاه نمود
در هفت صد و سی و سی در آمد بوحود
در هفت صد و هفتاد یکی کرد جلوس
در هشت صد و هفت کرد عالم بدرود

امیر هرگاه ندلی آمد اولاد فیروز ساه بعد چند محاربات هریمب حوردند در مسعد جامع فیروزی نادای ناز شکر پرداخت و ناخب و ناراح اکثر امرای فیروزی از دس افواج راه یاف - بعد معاودت حصراب سادات بر مملکت هند قایم شدند - امیر نادشاه خوش عقدت بود از حضور حضرب با برکات انواع تبرکات شارات بوی نصب گشت رسم تعزیم حضرات حسن ار وی سیوع پذیرفت اولاد اتحاد وی در بخارا و سمرقند و ایران و خراسان و ماوراءالنهر و هراب نوبت نبوت شاهی کردند و از عهد ظهیرالدین بابر نادساه با مجد ساه سلطنت هند در این خاندان برپا ماند - جز این که باب رمان امارت افغانان سور قریب پانزده سال بقاوت رو داد - حناب فضیلت مآب مولانا شرف الدین علی یزدی که از شعرای نامدار و فضیلائی عالی تبار و ندمای امیر بود تاریخ ظفرنامی نیموری حسب فرمایشی ساهرخ میرزا در کمال بلاغت و لطافت نوشت و تاریخ ترکی و توزک نیموری نیز بحال وی جمع یافت و مولانا هاتقی برادر یا خواهر زاده جامی تیمور نامی منظوم در عهد خود گفت بسی آبدار از سلاطین جهان در اکثر

قصر عارفان

مقامات حر سکندر و سمور - یگری - رسنه و در حقیقت جهانگیری و آسمور کسائی این هر دو نامدار یادگار باشد -

منزل سی و پنجم در امارت و ریاست رایات عالیات سید محمد خضرخان بن ملک سلیمان بعد معاودت صاحب قران از هندوستان و چندین فرمان روایان این خاندان معزالدین ابوالفتح مبارکشاه و محمد شاه بن فرید خان و علاءالدین محمد شاه [ص ۵۲] بن فرید خان بن خضرخان و بضعف تسلط این حضرات سادات تصرف اکثر قاجوران ولایات اقلیم هند سر خود بالذات

بعد معاودت امیر نیمور صاحب قران حضرات سادات بر سلطنت دهلی قایم شدند بصریح همان که خضرخان سر ملک سلیمان بود ملک سلیمان را ملک مردان دولت حاکم ملتان امیر فیروزی پسر خواند الاملک سلیمان دعوی سادات نمی کرد - روزی حضرت مخدوم حلال الدین بجاری تقریب صاف در منزل ملک مردان دولت آمد ملک سلیمان بر خدمت دست سوی همت سب حصر مخدوم وی را ندین خدمت دیده فرمود که وی سید زاده باشد ندین کار نشاید - صاحب طبقات محمود ساهی و تاریخ مبارک ساهی وی را سید صحیح داند و نسب وی تابعی مرتضی رسانند - بعد فوت ملک مردان دولت و پسر اصلی وی حکومت دیپال پور و ملتان بخضرخان رسید - زمان فتح دهلی نزد صاحب قران آمد و بر امارت لاهور و ملتان و دیپال پور سرفرازی یافت - هرگاه محمود شاه آخرین اولاد صاحب جاه فیروزی بود بسال هشتصد و پانزده وفات فرمود و بعض اکابر با دولت خان لودهی بیعت کردند و بعض سردار خضرخان نیز با وی

رواق و وزیدند حصرخان سصت هزار سوار دهلی را سحیر و لودهی را در حصار فیروزی اسیر کرده سال هفده راداب غالب بر خود لقب ساخت و نام سلطنت بر امر و ساهرح مبرا قایم داسب معزالدین ابوالفتح مبارک شاه بن حصرخان و محمد شاه بن فرید خان بن حصرخان و غیر هما چند ساهن د سال دهجاه و سج سلطنت کردند که در عهد اس حضرات ملک همد بر ناجوران متعدد ار گجرات و مالوه و حون پور و نگالا بصعب خلافت اکبر سمب یدیروب آخر امیر سلطنت دهلی بر سلطان بهلول لودی استقرار گرو-

منزل سی و ششم در پادشاهی افغانان لودی از سلطان بهلول خان که این منزلت از روی خرید حسب تصرف درویشی صاحب دولت یاعت و سلطان سکندر نظام خان فرزند نامدارش که بانتظام نمایان پر داخت و سلطان ابراهیم و زوال خلافت بدعای شیخ علاءالدین مجذوب از روی هزیمت در داوریکاه پانی پت

افغانان لودهی [ص ۵۳] مدام شعار بجارت اسان می کردند بلو طفلی صغیر بود که وی را بعد هلاک مادرش بحاک سکم باعث قرب زمان وضع حمل زنده و سلامت بر آوردند - از خدمات افتادگی مکان که موجب هلاک مادرش و زحمات دریدگی بطن مرده حضرات حق وی را در حمایت خود محفوظ داسب بحضور پدر چندی پرورش یافت - زان بعد از پدر ربحده نزد ملک فیروز و ملک اسلامخان و ملک سلطان شاه اعمام خود آمد - روزی با عمی بقریب تجارت اسپان در حدود نارنول می گذشت درویشی شاه غریب نامی چو بدستی بر زمین باهر دو دست یزدان پرسب می زد که کسی

داسد تا سلطنت دهلی عیوض نهصد روپیه خرید نماید - سماع اس
 آواز شور از اس درحسب و نهصد روپیه که از فروخت و نفع اسپان
 با خود موقوفه داسد برگرفت و برد قمرنهاد و فقیر آن را بر حاضران
 قسمت کرده ساکت شد - عم وی از اس حرکت رنجنده وی از وی
 جدا گشت و با عم دیگر اسلام خان در سرحد پوس وی صاحب
 جمعیت دوارده هزار افعانان از حویش و اقارب بود - هنگام نزاع
 باو خود پسران لایق ریاست بر وی گذاشت الحاصل ترقی روز افزون
 در سال پنجاه و پنج هجری پادشاه دهلی شد - در بعضی دخایر چنان
 دیده شد که در صغر عمر از پدر یا عم چیزی میخواست و بعد
 یافتگی آن اصرار استمداد میکرد - فقیری گذر کرد و بر زبان آورد که
 برای قدری فلل شاه دهلی را می رنجانید و از شاه غریب
 شارت مکرر یافت - قریب چهل سال پادشاه ماند - سلطان
 بهلول لودهی بعد وی بطام حیا پسر - سلطان
 سکندر پادشاه شد - فصلا دوست رعایا پرور منظم مملکت خیرگیر
 ریاست بود سح بطام الدین احمد در تاریخ خود نویسد که سلطان
 بجمال ظاهری و کمال معنوی داشت عدل و رحم و هر روز دربار
 کردی بود و جسی لایق هر روز بر درویشان و محتاحان ایثار
 کردی - اوامر و نواهی سریع در عهد وی خوب استقامت پذیرفت -
 فرهنگ سکندری و فتوحات سکندری در زمان دولت وی مرتب
 شده اخبار مملکت دور دست هر روز نزد شاه می آمد بنا بران وی
 را بر تسخیر جنات منسوب میکردند - بست و هشت سال پادشاه ماند بعد
 وی پسرش ابراهیم شاه پادشاه [ص ۵۴] شد بسال نهصد و بست
 و چار و بسال سی و دو رخت آخر بست - حضرت شیخ علاء الدین
 مجذوب اکبر آبادی بزرگی بود صاحب نعمت از طرف سلاطین وقت

دوازده موضع برای مصارف خانقاه ایشان مقرر بود - ابراهیم در آخر عهد خود آن را مسدود کرد - نوبت بجای که درویشان که حد صد بودند و روزی خاص و عام وارد صادر یا مدنی سب و چهار هزار روپیه سال دیهات متعلق بود با چند واقعات گذرایند - ساه در عالم استغرافی می بود هر چند عرض کردند الباقی بیاورد - روزی همگان بر سر ساه جمع آمدند و فریاد و فغان بعد آغار نهادند - سر بر آورد و گفت چرا شور می سازید حقیقت عرض رسانیدید که ناساه وقت مواضع خانقاه ضبط کرد و درویشان ساه آمدند چند بار برسند همان جواب یافت - آنگاه ارشاد ساخت که ملک وی را بضط آوردم و سلطان بابر تفویض کردم دیهات ما بدرویشان گذارد همان نزدیکی ظهیرالدین بابر از کابل تابخ و ابراهیم را در پای پست از خان و خائمان بر انداخت - قرووی بر فراز شمالی آن شهر واقع که ناچند هزار مقتولان آسوده بعد فتح و جلوس بر تخت دهلی و آگره اول حکمی که از پیشگاه بابری جاری شد معافی مواضع خانقاه بود -

منزل سی و هفتم در خلافت سلاطین آل تیمر
ظهیرالدین محمد بابر و نصیرالدین محمد همایون
وجلال الدین اکبر و صفای اعتقاد وی باحضرت
هندالولی و مخدوم شیخ سلیم چشتی فتحپوری
وبنای منازل رفیع در کوه ستگری

بابر بعد تصرف بر هند چون سامان آخری آماده گردانید همایون پادشاه شد - وی بر نشو و نمای طاهری از راه پندار کلامی خلاف ادب بر زبان راند محالف شان قهاری افتاد اکثر فوج و سپاه از وی بر گردید کار و بار وی تاهمی بدیروت و سلطنت قریب یازده

سال با افغانان سور بعلی گروف آخر بعفو تقصیر از حضور ایرد
 عفر از روی اعاب سلاطین صفوی ایران بار بر تحت هندوستان
 دست قدرت یافت - بعد از وی اکبر پادشاه سد در حقیقت صافی عقیدت
 بود بحضور همدالولی چند بار پادشاه از دهلی و آگره رفیع الایام
 عصر وی هر چند عالی حادثان بودند امامدهی [ص ۵۵] حی
 نورزیدند و از پادشاه که اکثر شعار خلاف اسلام ظاهر میشد بار صحت
 و حسب بقاصای وقت بود با حضور محمود سیح سلیم چسی فتحپوری
 فراوان ارادت و اعتقاد داشت و مایل رفیع دران کوه باکرد از
 مسجد و حمامه و حصار و تحت گاه -

منزل سی و هشتم در خلافت نورالدین جهانگیر
 و شرف ولادت و پرداخت وی بدعای حضرت
 شیخ سلیم در حضور وی و شهاب الدین
 شاهجهان و صفات حمیده عدل و داد و خدمت
 گذاری درویشان و حسن ظن با حضرت ایشان و
 دیگر محمد بیکران

نورالدین جهانگیر وی بدعای حضور سیح سلیم چستی
 ولادت و در صغر عمر بحضور وی پرورس یافت - از برکات دعای
 و دست شفقت سیح حسن عقیدت و مراتب عدل و راف در داد
 وی مخمر بود - از اخلاف شاه مغفور شهاب الدین شاهجهان پادشاه
 سد که بنای این شهر و این مسجد بر دست وی صورت بست -
 صفات حمیده این پادشاه دین پناه نجدانست که در تحریر در آید -
 از قدر دانی اهل فضل و کمال و بدل و ایثار و علو هم
 و فراخ حوصلگی و اولوالعزمی و رفیع شان و منزلت و ریاضت

و عباد و دوی عمارت و خدمت گذاری درویشان و حسن ظن
۱ حصر اب اسان -

منزل سی و نهم در خلافت محی الدین اورنگ زیب
عالم گیر و تسلط وی بجای پدر اسیر و زهد
و تقوی و انتظام و تدبیر

ار حمیدین احلاف نادر شاه معفور اورنگ زیب عالم گیر
بجای پدین های پدر اسیر گردید - عالم و عابد و زاهد و متقی
و منظم و دانا و مروح سعادت اسلام ود - مدت ۲۵ سال نافوج
و سناه در دیار جنوبی بسر فرمود همانجا بعالم عقی حرامند خند
کرومی دولت آباد شهر نو آباد اورنگ آباد آرامند -

منزل چهلیم در قضای قاضی القضاة ملا قوی
که تیغ سیاست وی در پرده شریعت بخون
عارفان بی تقصیر آلود بود

در عهد پادشاه سریع شاه قاضی القضاة سلطنت واهی ملا
قوی بود که بمع سیاست در درده سریع اکثر بحون عارفان
بی تقصیر آلود کردن میخواست و کسکه در دست قدرت وی
اقتاد او را زنده نگذاشت چنانکه مختصری ازان در ذکر شاه سرمد
یهود کسایی در منازل آینده واضح گردد اسماء الله سبحانه تعالی -

منزل چهل و یکم در حالات اصلی شاه سرمد
یهود کلاشی سرآمد مجاذیب بارگاه ربانی و
[ص ۶۵] تجرید و تفرید آن عارف یزدانی در
تعشق هندو پسری ملتانی و رسیدن در ایام فروغ

خلافت شاهجهانی در حضور شاه مجذوب
وزیر آبادی مشرف دولت قطب ابدالی از شاه
شرف بفیض روحانی و روداد حالت جذب و
پیشانی در طی منازل درویشی و خدادانی
معتقد گردیدن شاهزاده دارا شکوه اکبر اولاد
سلطانی و قال آن فرخنده فال در باب شاهزاده
ممدوح بعد شهادت بفیض رسانی جاودانی

حکیم سرمد در اصل از یهودان کنشای بود - آنای وی حرب
بحارب از قدیم می کردند و علوم طب هم واقف بودند وی از
صغر عمر آزادی و مساحت ورزید در دیار معرب بر دست یکی از
شیخ طریقت ایمان آورده بر ناچر پسری حراسای محبت و موالف
گرفت، برفاق وی در نساپور آمد - آنجا حال وفات پدر مسموع
کرد لا جرم بوطن آمد و نامال و مال پدر عازم ددار سده گردید -
در آنجا نگاه وی بر ابهی چند نامی هنود پسری افتاد مال و متاع
پسری نمر زیاده بود الا حکیم سرمد متاع بحارب خود بر آن افزود
خود مجرد شد بر در آن معسوف قنای کرد - بعد چندی صرب بعشق
صادق بر وی هم مؤثر گردید حمیع سامان دساوی از خود بر
انداخت و کمر همت بر خدمت عاشق صادق بست و امارت و
تجارت را حیر بادی بلند گف - در دولت شاهجهانی وارد شاهجهان
آباد شد در وزیر آباد مجذوبی بود که معروف بشاه مجذوب و از
فیض روحانی حضرت شاه سرف الدین عراق پانی پتی صاحب نعمت و
غالباً وی منصب قطب اندالی داشت شاه سرمد وی را مرشد گرفت -
وی شاه سرمد را فرزند خواند بعد از چندگاه عالم وحد و از خود
رونگی و استغراق و بحق پیوستگی بر شاه سرمد غالب گشت حی که

تر عورت هم بر خود نداشت و بی بند و باند در صحرا و شهر
 بی گداز ابهی چند نیز با وی می بود خاص و عام شهر باوجود
 بهنگی از قدر و منزلت مرشد وی و خود وی آگاه شده بودند
 بی الوسع در بزرگ داشت و خاطر داری وی ذریع نمی کردند -
 سلطان محمد دارا سکوه اکثر در حضور وی آمدی و اعتمادی فراوان
 است - بحریری و تقریری چند مسایل طریقت از وی پرسید و جواب
 صواب یافتی شاه سرمد گاهی مسعوف و گاهی عوسار بودی در
 هوسهای قند محض می شد و خبر از خود نداشت الا باهم
 تنگویی سامی کردی و در سوال [ص ۷۲] جواب سانی دادی - بعضی
 مل منزلت گویند که از عملای محاسن بود بعضی ورا دهند که
 کر غالب داشت بعضی بر آن اند که سالک محدودی را طی منازل
 بی کرد از باعث سهادت مباحث وی در بر رخ برق ندیدند نادانان
 ده نامدار دارا سکوه را چند بار متوقع خلافت گردانده هر گه
 ارا سکوه بردست برادر والا قدر سپید شد بعضی اهل انکار برد
 رمد خبر کردند که کسی را توقع سلطنت دادی که وی امروز
 اقب رو نهاد و گفت ما وی را توقع خلافت عقی میدادیم که
 مرور یافت - شب آینده آن منکر منزلت شاهزاده در حلقه ترین حلقه
 الاطن معدلت گرین بل بهتر اریس مشاهده کرد - شاهزاده بسی
 مدبمند در خدمات اهل عرو بود اوقات سعید خود اکثر
 کر این حضرات صرف کردی و در عظم و توقیر این حضرات و
 دمای لایق از حد کوسیدی و مقبول انظار ایسان بودی زمانی که از برای
 اهمی سامان جنگ بعد هریم از برادر حانت لاهور آمد بحضور حضرت
 ه میر لاهوری حاضر شد - شاه سجاده خود برای وی کرده
 ازت فرمود که بر آن قیام نماید و چند بار از روی ناکید گفت

ساهراده هر کُر قبول نکرد لا حرم ساه بر ربان آورد که تحب
 دهلی بصب عالمگیر بود - حیرت و دیر ترا تحب حب روری
 خواهد گردانید - ساهراده وف قیل این شعر از عایب رسوخ حصرب
 فطرت رای عوب صمدانی سمح عبدالقادر حیلانی بر زبان آورد بیت :

ساه حیلان حوسا مدد کردی
 کستی و رنده اند کردی

منزل چهل و دویم در تلافی شاه سرمد با ملا
 قوی در ره گذری زیر عشرنگاه دارا شکوهی و
 گفت و گوی زبانی و استقرار غضب و تعصب
 نفسانی در قوی روحانی آن رهنمای نادانی و
 استعداد قاضی و استبداد ماضی در حضور جهان
 بانی از پی ایذا رسائی آن عارف حقانی و استظهار
 باحکام سلطانی

روری حصرب سرمد رحمه الله سبحانه علیه نا معسوق دلفگار
 در حجرات عسرب که دارا سکوعی ایستاده بود، ملا قوی فشری از
 جانب دربار گذر کرد گفت سرمد نمار چرانی گذاری ؟ گفت شیطان
 قوی فشری ملا ساکت ماند الا ار همانوف آس غضب در کانون دل
 وی استعال بدبوم - مکرر بحصور پادشاه شکایت و حکایت [ص ۵۸]
 وی رسانید که نا دارا سکوه الف دارد او را متوقع خلافت
 گردانیده بود عریان میگردد نمار نمی گذارد - پادشاه گفت حسب
 قواعد شرعی نادیب باید کرد - روزی در مسجد جامع وی را برای
 نماز قایم کردند در قرأت دوم سرمد نماز بشکست که امام فکر
 تجارت اسپان دارد چون تفحص کردند واقعی چنان بود - روزی وی

را لباس پوشانیدند بعد دبری بر انداخت که بوی عصب می آید
حرف محسوس کردند چنان بود -

منزل چهل و سوم در سوالات و جوابات تحریری
منشور و منظوم باهم قاضی قشری و آن منصور
ثانی در باب تن عریانی پرورد فرامین دارالعدل
سلطانی و تقاریر زبانی و گردانیدن وی را زندانی
و تقرر جاسوسان چند در حالت حبس و بند
برای تفحص کلاسی قاطع زندگلی و اخذ رباعی
از تصانیف وی در اسرار معانی که ازان افکار
صعود آسمانی جناب سرور کلینات استخراج
کردند پراه نسیانی و تجاهل عارفانی و نفاذ حکم
قتل آن صاحب منزلت فانی و دستخط سرمد
بوصول منشور بر پیشانی

قاضی قوی قشری فرمان دارالعدل سلطانی تمام سرمد از مهر
خاص پادشاه جاری گردانید در باب ستر عورت حصر سرمد این
رباعی در جواب نوشت ، رباعی :

آن کس که ترا ناح جهان بای داد
ما را همه اسباب پریشانی داد

پوشاند لباس هر کرا عیبی دید
بی عیبان را لباس عریانی داد

باز قاضی قشری از طرف پادشاه بوی نوشت که اگر چنان
صاحب نعمتی ما را نیز در چنان نعمت خدا داد چری بچیزی
شریک گردان پاسخ آن رباعی دگر نوشت :

سرمه عم عشق بو الهوس را ندهند
 سور دل بروانه مگس را ندهند
 عمری باید که یار آید بکمار
 این دولت سرمه همه کس را ندهند

بحرای مسور دگر وی را گرفتار کردند این رباعی ر
 ریان راند :

حوس بالای کرد چنان هست مرا
 حسی ندو حام برد از دست مرا
 او در نعل مست و من در طلبس
 درو عجبی برین کردست مرا

بحضور پادشاه رفت کلام رندی آغار نهاد و در باب عریایی
 گفت، رباعی :

خاک نسینی اسب سلماایم
 عار بود اوسر سلطانم
 هس چهل سال که می پوسم
 کهنه بشد جامه عریانم

[ص ۵۹] شاه حسب استصواب فضلا و علماء فرمان داد که
 در زندان برند اثنای راه دو رباعی از طبع موزون در نظم
 آورده می خواند نظم :

سرمه که ز جام عشق مستی کردند
 خواندند سرفرازش و هستی کردند
 میخواست خدا پرستی و هوشیاری
 مستی کردند و بت پرستی کردند

سرمد چه طلسم را که سر وا کردم
در سام دریاچه سحر وا کردم
هر چند که حواب را ر سر وا کردم
دیدم همه حواب نا نظر وا کردم

در حال فید اکبر حواری بردست وی طاهر سدن گروم - اهل
ریدان و محافظان سان همگنان در خدمت و اطاعت وی بودند - ملا
نوی فیری چون این حال دید بصورید که مقصود اصلی بر آمد
نگردید چند جاسوسان بر گماشت که بر حالات وی و کلمات وی
نظر دارند تا فعلی یا عملی یا کلامی نا مقامی از وی رو نماید که
حسب رعایت سریع مجدی حواری ریزی وی حایز ناسد - بعد بحسب
مقام آن کسان یک رباعی از کلام وی احد کردید و خاصی
رسانیدند که ساه سرمد لاله الله می گوید و مجد رسول الله بر زبان
می آید رباعی مذکوره :

آن را که سر حقیقتس ناور شد
خود پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر فلک سد احمد
سرمد گوید فلک ناحمد در شد

ملا قوی قشری فتوی بر و حواری قتل وی نوسب که از
کلام وی انکار معراج لارم می آید و ناوجود ادعای اسلام
مجد رسول الله سبحانه نمی گوید - مشهوری نوی نگاشت که از روی
حکم دارالانصاف شریعت و دارالعدل سریع نابین و حوه واحب القتل
شدی اگر عدری باشد در پینش باید کرد - وی یرپیشانی آن تحریر
کرد رباعی :

ما سر خود را چو گو در زیر نا واسته ایم
 سهر دهلی را بجای کربلا دانسته ایم
 رب مصبور از فصا بر دار و سرمد نیز هم
 دار ناری را عطای کمریا دانسته ایم

منزل چهل و چهارم در منزلت و مناصب شاه سرمد
 در عالم زندگانی و ترقی مدارج بعد شهادت از
 منزل فانی و تصرف وی از قبر بفیض رسائی و
 رباعیات حسب حال و اشعار آبدار پر معانی تا
 وقت نجات از قید جسمانی محاذی [ص ۶۰] آثار
 شریف زیر مسجد جامع صاحبقرانی و اشعار
 غزلی در بیان حقیقت بعد سر برداری بردست

سره سرمد علیه الرحمه سر آمد عس دران منزلت وی
 الرسول بود - بعالم زندگانی ارس منزلت در نگذشت الا بعد شهادت
 مارل وی بری پذیرف و ار حصرت صاحب بصرفی سد که فص
 سانی ار عبور سازید و در بررح ریادت مناصب حاصل آرند، الحاصل
 ون از بند بر آوردید این رباعی حوازد رباعی :

سرمد گه احصار می باید کرد
 یک کار ازین دو کار می ناید کرد
 یا بن بر صای دوست می ناید داد
 یا قطع نظر ز یار می باید کرد

هرگه سرهنگی رسنی بر نازوی وی بسبب فی الفور این رباعی

نفت ، رباعی :

سرمد جسمی است جانس در دسب کسی
تیریسب ولی کماشش در دسب کسی
میخواست که مرع گردد و برنام حمد
گای شد و ریسمانس در دسب کسی

حسب دستور از وی برسیدند که آرووی داری بخواه - گفت
اینقدر میخوام که تصور کسیکه ما را قتل می سارید روی بروی
وی کسید باهم صلاح فتاد بوب بافوی مسری و ناساه رسد آخر
فرار داد گردید که زیر مسجد جامع محادی آثار سریف نبوی : بردند
سر برداشت و این شعر بر زبان راند سب :

بجرم عسی نوام می کسند و عوعائی
تو نوز بر سر بام آکه خوس تماشائی

اراده کردند که چشمان وی بر نندند قبول سحاب و این
شعر خواند شعر :

گرم عتاب چون سود پرده پیوشم از رخش
پرده کشتند مردمان چون سود آفتاب گرم

چند جلادان صاحب حوهر بنگ بر گردن مبارک وی رانده
هر یک از دسب بیکار سد خوبروی دود از جلادان آسین بر دسب
پچیده حضرت سرمد رحمته الله سبحانه علیه جانب وی دیده تسم
کرد و این شعر خواند رباعی :

بهر رنگی که خواهی جامه می پوش
من از رفتار قلد می شناسم

و سر عجز پیش برد و این شعر خواند بیت :

عمریست که آوازه منصور کهن شد
 من از سر از سر نو جلوه دهم دار و رسن را
 بعد قتل سر خود را بدست برداست [ص ۶۱] و این دو
 شعر خواند رباعی :

سر جدا کرد از سم سوخی که ناما یار بود
 و صبه کوتاه کرد ورده درد سر بسیار بود
 سرمه سر داد و سرمه ی یاف
 مرل ر مقام احمدی یاف

از مصمون شعر آخر صاف مستعد می شود که نفور قتل وی
 را عروج بر مراتب اعلی که فناء الحق باسد رونما شد و ترق
 دایمی نصیب گشت بعد از سر برداری و بر زبان آوری دو
 شعر جانب قرار مسجد عارم سد و نه آوار فصیح این عزل
 میخواند شعر :

سوحب بی وحهم ناما را نه بین
 کشف بی حرمم مسیحا را نه بین
 زبده کس جان ناسد دیدی
 گر ندیدستی یا مارا نه بین
 ای که از دیدار یوسف غافل
 داغ یعقوب و زلخا را به بین
 ای که از رور بدم در حیرت
 یکزمان این روی زیبا را به بین
 ساه درویشی و قلندر دیده ای
 سرمه بدمست و رسوا را به بین

منزل چهل و پنجم در عروج سرمد رحمته الله جل
 شانده علیه بحالت غزل خوانی بر معراج مسجد
 صاحب قرانی تن بی سر روان و سر مقتول بدست
 خون فشان و گذر یکی از عارفان ربانی از جانب ثانی
 و اطفای نوایر غضب بآب حیات آیت قرانی
 اطیعوا الله جلشانه و اطیعوا الرسول و اولی الامر
 منکم از هوای نفسانی و افتادن تن بی سر بزمین و سر
 بی تن بفضل چندین و جریان آواز وحدانیت از تن و
 صدای شهادت رسالت از سر بی تن تا وقت تدفین
 و کوایف خوش بیایی هندو پسر ملتانی و تزلزل
 خلافت از همان وقت و بعد پشیمانی رجوع بادشاه
 و التجا با مرشد مقتول مقبول کاشانی و نمائیدن
 وی چندین سر سلاطین از صاحب قرانی تا جنت
 مکانی و نجات دهانی ازان پریشانی و حصر
 منصب ابدالی ازان زمان بر حضرت مجاذیب و
 اعلان استکمال این فریق بعد مجاورت و درباری
 چار حصرات بالتزام رحمانی

نسی از منازل مسجد طی کرده چند نای بود که صاحب ناطمی
 وارد شد و ارشاد کرد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 بغور آن سر از دس بر زمین افتاد [ص ۶۲] از درون بی آواز
 لاله الا الله جلسانه و از درون سر آوار محمد رسول الله حل عظمه
 می بر آمد تا وقت دهن کردن فاضی سیری بعد وی از انهی چند
 تعرض کرد - وی بجواب پرداخت که اگر ما را متهم دارید که

سپاه سرمد حور نوس داس و بجر در اسلام می آرید دعوی
 خونری ناهی صاحب اسلامی دارم و در صورتی که وی را سرک
 و کمر فل کردید اگر مسرکی با مسرکی حور ناک ی - رای اکثر
 اهل طریقت چنانست که اگر سرمد ناس ی سر و سر بدست نا نالای
 مسجد گذرد عجب بپایند که عالمی را زیر و زبر گرداند - و ب آخر
 دعای بد در حق ملاقوی فسری کرد - بعد حندی چنان سب و سلطنت
 ناری نیز از آنوقت برلرل پدیرف - حصر عالمگیر هرگاه سب حواب
 کردی شاه سرمد را علیه الرحمه با سع بی علاف بر سر دیدی - آخر
 با مرشد سپاه سرمد رجوع آورد حاجب ، بعد اجار نار داد پادشاه
 اندرون رف و گفت :

در درویش را دربان نماید

حق برست گفت :

بباید ناسک دنیا بیاید

و بعد نمائیدن چند سر نادرشاه نامدار از حبیب بجای خود وی را
 فرمان داد که صلاح و انساب در حق پادشاه چنان باشد که ازین
 سهر بدر رود - چنان بعمل آورد تکمیل محاذیب بعد آگره و پای ب
 از وزیر آباد و دهلی میسود و حصراب محاذیب صاحب منصب
 قطب اندال اند در هر عصر از وقت سپاه سرمد رحمه الله جلشانه علیه
 زناده بر پنجاه سال پادشاه بود اکثر زمان خلافت مسافرت مملکت
 جوی گذرانید -

منزل چهل و ششم در حالات ما بعد حضرت
 اورنگ زیب عالمگیر و هم برهمی انتظام و
 تدبیر در ایام خلافت و حیات آن اولوالعزم

آفاق گیر باعث سفر دور و دراز جانب دیوگیر و
نزاع و اختلاف باهم هر چار اختلاف و بادشاهی
معزالدین جهاندار شاه و جلال الدین فرخ سیر
پادشاه و سیاست وی و سیاسات سادات و
شهادت وی

حصر اورنگ ریب هر حد اطراف آن ولایات کلی بصط
در آمد الا در هد و سد و پنجاب و سگال هر جانب فتوری بطنی
راه یافت و با وصف سلط و صط و ربط و عالی دماغی چنان
پادشاه دیندار و متقی و پرهیزگار بوحوه طوالت سفر و مفارقت
[ص ۶۳] یکدگر نظم طبایع اعلی و ادبی از صلاحیت و عافیت بر
افتاد و انواع بدعات و فحور آشکارا و بهان ضایع شدن گرفت - در
سال هزار و یکصد و هجده هجری پادشاه ممدوح راهی عقی گسب -
باهم پسران نزع خلاف برحاص آخر بعد قتل شاهزاده اعظم
شاه و پسرانش فرجهانداری بر شاهزاده معظم فرار یافت - وی
در آخر مذهب شیع گزید هر چار فرزندان صاحب امدار وی در
احرای العاط حدید شامل بانگ بمار با پادشاه مخالف کردند و شاید
بعض از صلحای لاهور وی را بعمل هلاک گردانیدند - بعد وی باهم
هر چار پسران مازعب رو داد اول جهاندار ساه پادشاه سد فرخ سیر
پسر شاهزاده مجد عظیم الشان باعانت حصراب سادات بر عم بزرگوار
یورش کرده فتح یافت سادات در وقت وی صاحب اقتدار کافی
شدند نواب عبدالله خان وزیر نواب حسن علی خان امیر الا مرا
جمع ارکان دولت قدیم را پامال کردند - بعضی از تصرف اهالی کمال
در حفظ و حمایت ماندند - چنانکه در باب اول بذکر خانواده

قلندری نعمی کرمانی مذکور شد که خان صادق از تصرف حضرت سید شاه نعمت الله سبحانه دهلوی و حضرت سید شاه سمس الدین برک پانی پتی نجات یافت و دگر بعض امرای دگر در اینجا خالی از بطویل نباشد - آخر پادشاه را بپیر در باطن از مآداب مکدر شد و دفع خواست و بداند کرد الا ابر بدید نگردید - از نواب آمدن عالمگیری که از مدتی بعد برک روزگار در کج عاف بود بطرر اخفا استصواب کرد که هر چند از ما بر خاندان سما طلعی صریح رفت الا نافتضای تحمل و صلاحیت سما می رسم که حالا ما را با سادات چنان ناید پرداخت و فار و صر و لحاظ و باس نمک خواری خاندان خلاف در این وقت از جانب نواب حمال باید کرد که در پاسخ استفسار با پادشاه پیام فرستاد که هرگز سما را روی مخالفت با سادات رای صواب نباشد بل سراسر خطا و ناعب بلا خواهد بود - هرگاه جهاندار شاه در عماری لال کنور معشوق خود پنهان بعد هزیمت از آگره وارد شاهجهان آباد شد نواب ذوالفقار خان امیرالامرای وی میخواست که وی را طرفی برده سامانی از سپاه و جاه فراهم آرد و باز بحرب فرخ سیر پردازد اندرین باب با پدر غالبقدر صلاح جست - وی گفت که اقبال از شاه و امرای [ص ۶۴] وی برگشت جای نباید رفت - بعد چند روز فرخ سیر بافوح و لشکر وارد بل باران آغا مهربان جهانگیری شد - نواب اسد خان را مع پسر اینجا طلب داشت و بعد ملازم گفت که ذوالفقار خان را در اینجا گذارید شما رخصت شوید - نواب مجبور چنان کرد الا خوبی دانست که قضای آسمانی و بلای ناگهانی برسر برسر آمد با دل فگار و چشم زار راهی شد - همان روز یا روز دوم آن خان مذکور عذاب تسمه کشی قتل شد و بعد قتل معزالدین لاش پادشاه بر فیل

و لاس امر بردم آویخت و در تمام شهر سهر کردند و جاگیر
و مناصب نواب اسد خان بصط در آوردند - نام اصلی نواب ابراهیم
امام خان اسماعیل بود شاعری درین موقع خویش تاریخ گفت شب :

هانف سام عربان بادو جسم خون فشان
گفت ابراهیم اسماعیل را قربان نمود

بعد چند روز سادات فرح سهر را در بنجره آهی مید کردند -
روز بالای بل مسلم گهره شب در رندانی محل می برد دران وقت
وی این رباعی طبع را در خود گفت و نزد نواب اسد خان فرستاد
رباعی :

خو کرده آنست آنست بدهند
لب لمس سرا بست سراس بدهند
هر کس که ر احوال دل ما نرسد
آنی لب آرد و حواس بدهند

نواب در جواب بوسیله مری که از کمان حسب فوه
عود ندارد بعد دو ماه در این حالت گذرانده قتل شد - هر کرا
خواهش کردند از فید بر آوردند شاه کردند -

منزل چهل و هفتم در بادشاهی ناصر الدین محمد
شاه پادشاه و استکمال خلافت وی از روی
کمال اقتدار و استقلال تا هزار و یکصد و پنجاه
حسب بشارت حضرت سید اسیر کلال و آمد
فادر شاه

محمد شاه نیز از سلاطین بود که سادات کردند ، یب :

روشن آخر بود اکنون ماه سید
یوسف از رندان بر آمد ساه سید

بحریم سادات بر دست وی صورت گرفت تا سال هزار و
یکصد و ده از روی کمال استعلاال یادسناه بود بعس و طرب
گذرانید که کسی از ساهان نامدار هند را مسر نگردید - اهل
حوهر و صاحب هر هر فریق در عهد وی جمع بودند - هر یکی
را فدرانی کردی آخر وقت از غایت بعس و راحت غفلت در امور خلافت
راه یافت [ص ۶۵] نادر ساه آمد این باشد مدب خلافت خاندان عالیسان
امیر سمور که بدان حصرت امیر سید مسعود کللال بخاری سوحاری
سوار داد ران بعد حر نامی از سلطنت دانی نماید - مجد ساه از روی
هزاران تدبیر و فکر و تدویر حای غایت خود بحس و دوم برکت
بروم حصرت سلطان الاولما برهان الا صفیاءمحبوب الهی مورد تموص
نامساهی داف - محجر وی بحس و غفلت و قول حصرت در وسط سراز
فایض الانوار و مرقد مطهر حصرت امیر خسرو طوطی سکر مقال
هند واقع - حوسانصص وی که در میان این حصرات نارکات حا یابد
در معمر و بخسایس و رحمت و آسایس وی کدام فسی القاب
سیاه ناطی را سکی تواند بود مگر دامرادی که درین بحر آسما
بباید -

منزل چهل و هشتم در صلاحیت حالات فرزندان
صغر سید راجو یکی از سادات کبیر و قیل و قال
سید ممدوح بانواب سید حسن علی خان بهادر
امیر الا مرا در مجمع صفاقت صلحا و انحضار
آن بحضور دربار جناب سید الشهداء و استخراج
تاریخ عربی در صنعت تقلیب از کلام معجز
نظام آن قره العین مصطفی و نور دیده مرتضی

سید ساه راجو بررگی بود از خاندان سادات مارهره از مریدان
 حصرت ساه ابوالحرکات مارهری ریاضات سمار ساق کسبده و
 نارشاد مرشد حق آگاه ماهرل گردیده دو فرزندان نوامان زائیدند
 بعد مرورشش ماه که که از دهان کماح نوحند و نمجد و بعض
 آیات قرآن محمد صادر میسند - چون عمر حار سال رسیدند اوواب
 صباح و سام بر ستر حواب و راحب نمی بودند و عاب می
 شدند و ناگاه می آمدند و در استفسار حال حوابی نمی دادند - ساه
 راجو ماحرا بحضور مرشد خود عرض داسوی مراتب نموده فرمود
 که خدمت وضوی صبح و سام حباب سعیدین سهدین حصرت حسن و
 حصرت امام حسین در تعلق دارند الا در مدت فیلل از دنیا روند - ران بعد
 سید راجو این حال بر پسران گفت نسیم کردند و اربن که سید
 راجو از باعث اقامت در سادات باره حاتم مددت تسبیح مملاتی داسب
 طرر وضو و نماز حصرت امام از فرزندان برسد حواب دادند که
 همین طور وضو و نماز حصرت امام باشد الا رفع یدین نمایند در
 عمر پنج سالگی فوب شدند - ساه راجو رجوع بحصرت امام آورد
 فرزندان [ص ۶۶] خود را بحضور ایسان یاف - روری نواب
 حسن علی خان در دهلی صاف فخرای سهر و دیار نمود سید راجو
 نیز آنها حاضر بود بعد اطعام سوالی کرد مهمهم همگنان در جواب
 ساک ماندند، چون نواب با شاه راجو حار چشم شد سید راجو گفت
 در دل اراده قبل پادشاه داری و از ما در پرده می کنی - ازین کار
 قایب شو و حق آفای خود نگاهدار تا جواب گویم - نواب
 بر آشفت گفت که سب در محفل جناب رسول مقبول با ما و شما
 گفتگو خواهد بود - سید راجو وقت منب دید که هر دو برادر
 حسن علی خان و عبدالله سبحانه خان که امیر الاسرا و صاحب خدمت

وزارت بودند در دربار حیات حضرت سیدالشهداء حاضر اند - حضرت
امام محاط بهر دو گفت که بلغ وعدک و علب عدوک
ورحمت صاحب خون ساه راحو این حکایت ناعمان طاهر کرد
ار روی عور بصعب نقلت ناریح زوال دول سادات بود -

منزل چهل و نهم در تدبیر پادشاه عالی تقدیر
از روی مشاورت و موافقت بامرای نامدار برای
قلع و قمع سادات ذی اقتدار و ظهور آن در
اسرع زمان

مجد ساه بعد سرمایی بر مصعب حلاوت بامرای قدیم در باطن
سار و رار کرده از روی حسن تدبیر سادات را در کمال عفلت
و اعتماد بر نهج مشدر داس و آخر باسبصال برداشت -

منزل پنجاهم در نواب حسن علی خان بهادر بر
دست حیدر خان دلاور

مر حیدر خان کاسعری از طرف نواب امین خان تکفل قبل
نواب سید حسن علی خان بهادر بر همب خود گرفت - روری سواری
امیر الامرا واپس از دربار ساهی می رفت ، هفت صد سادات بیع
ی نجام بر دست گرد پالکی بودند - خان کاسعری اثنای راه با پیش
مقص آدکی (۹) در دامن پیراهن فرشل زانلی نهان عرصی شکایت مجد
امین خان در دست از بالای بلندی به آوار واویلا فریاد کرد -
امیر الامرا فرمان داد که وی را زود حاضر سازید زیرا که مدام
در نجسس بدنامی امرای قدیم بودی وی را بیس خواندند عرضی

ندست خود گرفت و ندیدن آن مسعود گسب - حان فرصت یافت
و نا یک زخم بیس قض [ص ۶۷] کار امیر الامرا تمام صاحب -
وی را همانجا پاره پاره کردند مجد امن حان حسد وی را برداشت
و دهلوی فرستاد تا فریب محل پوره بجاک سردند - وی را در عرف
امرای و دیم مجد ساهی عاری گوید مقبره دارد اولادس معرر
مادند عبدالله حان گرفتار آمد و در مد نگذشت انالله سبحانه و
انا الیه راجعون -

تمام شد باب دوم از قصر عارفان من تالیف مولوی احمد علی
خیر آبادی دهلوی رحمته الله جل عظمته علیه از دست فقیر حقیر
وامانده ندست نفس سریر خاکسوس آستانه اولیاء الله بالیهین مجد
رکن الدین ابن مرشد در حق راه نمای خلایق مقبول نارگاه
رب العالمین خواجہ مجد معزالدین ابن مطب الاقطاب غوث الرمان
نصح المشایخ والا صفا سلطان الاولیا الراسخ فی السریع والطریف
والحقیق والمعروف کالخلیل حضرت مطب مجد اسماعیل حنفی قادری
شطاری عربوی نم الحصار رحمته الله علیهم اجمعین در حصار
فیروزه دست دریم شعمان روز یکشنبه یون چاشت ۱۲۹۱ هجری نبوی
صلی الله حل عظمته علیه و آله و سلم این نقل اول است از مسوده
خاص نوشته ندست مصنف علیه الرحمت و العفران که بعد انتقالس
از برادر او مولوی علی احمد بصد منت سده نقل نمودم بیب :

غرض نقشیست کز ما یاد ماند

که هستی را نمی بیم بقائی

مگر صاحبذی روزی برحمت

کند بر حال من مسکین دعائی

یا الله حل مغمره جمع گاه صغیر و کمایر این کاتب
 عاخر و مصنف و برادرش که دهنده این مسوده بحمیر است
 و خواننده و مطالعه کننده این کتاب را بفضل و کرم خود
 به بخش ، لب :

اگر دعوت رد کی ور قبول
 من و دست و دامن آل رسول

شعر :

يلوح الخط في الفراطس دهرآ
 و كاتبه رميم في التراب

بیب :

مراد ما مقس بود کردیم
 حوالا نا خدا کردیم و رفتیم

یا فتاح
بسم الله الرحمن الرحيم

باب سوم

در ذکر مختصر اسمای بعض حضرات خلفای
مجاز و سریدان سرافراز خواجهگان چشت مشتمل
بر چند منازل : منزل اول در ذکر خلفای حضرت
خواجه عثمان هرونی

(۱) یکی ازان حضرت همدالولی که مناصب و مناصب وی در
دیار بگنجد (۲) یکی ازان شیخ سعدی لنگوچی که طبعی آزاد
داشت و از عایت زهد و تقوی و سعی رور و شب نمی
ساخت در هند رسیده آنادی دار نول برای امامت پسندید و آنجا
منزل گزید قبر مبارکسی در حوالی شهر نارتول بچار دیواری مختصر
واقع (۳) یکی ازان خواجه محمد برک نارتویی معروف به پیر برکمان
شهید مزار وی قریب شهر و عمارات لطیف از گنبد و مجلس گاه و

مسافر حاجات متعدد کرد آن قدیم و حدید سهادت وی در يوم
 عند اوایل اسلام لب حوص بود تا جماعت کرام که آنجا مقبره
 وی واقع محذوم چراغ دهلی فرماید که هر کرا حاجتی باشد بدرگه
 ساه مجد برکمان رجوع نمایند (۴) یکی اران سیح الاسلام دهلی
 نجم الدین صغری که بر سیخ حلال الدین تبریزی محضر باطل کرده
 بحال یاف و با حضرت هندالولی عرصداست که سما مریدی را
 چنان در دهلی فرستاده اید که سیخ الاسلامی ما را کسی نمی پرسد -
 سیخ حلال الدین همان ار سهر جانب ننگال رفت - روزی با درویشان
 چند لب حوصی بود گفت که نائید بر حمازه نسج الاسلام [ص ۲]
 دهلی نمار گذاریم وی ما را چون ار سهر بیرون کرد سیح ما وی
 را اریں همان بیرون کرد العرص حاضرین نافتدای نسج تبریزی نمار
 گذاردند، بعد چند روز خبر رسید که واقعی همان روز وی وفات
 یاف - مرس بر جموره نو قریب مولانا برهان الدین بلخی حاجب
 شرق حوص شمسی واقع و برابر وی فبری دیگر که آن را که
 قبر برادر کلان سیح الاسلام معروف نجم الدین کبری قرار دهد
 و این نجم الدین کبری غیر صاحب خانواده فردوسی بود بر رای
 هوشمندان فایق و از احبار صالحان منتظر وسایق واضح باد که
 عهد معدلت مهد التمشی قبل و بعد و عین زمان قیصر سالی حضرت
 قطب الاقطاب بعد انکار حضرت وی چند حضرات شیخ الاسلام
 شدند - یکی سیخ عبدالعزیز بسطامی که قبر وی بالین حضرت واقع
 قبل از قطب الاقطاب یکی شیخ جمال الدین بسطامی که حضرت
 در دولت سرای وی فرود آمد و باهم اتحادی فراوان داشت یکی
 سید نور الدین مبارک غرنوی که مقبره شرق حوص شمسی آسوده
 سید جلال الدین برادر خورد سید مجد خو برو و سید قطب الدین

برادر رادگان حمیفی وی بودند - سح نظام الدین ابو الموبد حواهرزاده
 حقیقی سید غرنوی باشد اراد از حضور سمس العارفین سح
 عبدالواحد جد خود دارد که در عرنین بود - حضرت قطب الاقطاب
 هندالولی هنگام ورود آنجا برای ملاقات وی رفت و صحبت داس
 نبر شیخ نظام عقب نماز گاه قدیم بر چوبره طویل واقع که آستان
 حضرت قطب الاقطاب نشأ آن باشد و فری می سائره والده شیخ
 در جنب جنوبی آن مسجد برادر حضرت فخر العصر و سح جمال
 کولوی از اولاد شیخ باشد - سید نور الدین از اصحاب حضرت
 شهاب سهروردی و نعمت یاب از شیخ اجل سیراری غرنوی بود -
 یکی شیخ نجم الدین صغری و شیخ حلال تبریزی مرید سح المایخ
 ابو سید بدر الدین تبریزی بود - بعد وفات وی بحضور شهاب سهروردی
 موسس - لغایت آخر در سگال بود هم بها آسود - حضرت گنج سکر در
 ایام صغر عمر از سح حلال نص برداشت - یکی از مسلمان حواجه
 عثمان هروی قاضی ابوالحسن غرنوی بود صاحب است ادرس که آن
 باد پای حوش لقای بقاضی ابوالقاسم و قاضی ابوالفتح و قاضی
 ابوالمعالی هم نشین السمس و مرید [ص ۳] قطب الاقطاب هم
 قرین مانند از برکت کلام حواجه هزاران اسان نماز مانند قلای
 مولانا عابد ضیای غزنوی صاحب حوص عرنین از زنان و چاره وی
 صحت یاب شدند - مولانا محمد معین در دحمره خویش این حکایه منقول
 از مولانا سعید الدین اوی نواستای دختری مولانا رفیع الدین مفسر
 صاحب رفیقی داماد قاضی ابوالمعالی تفصیلاً می نگارد -

منزل دویم در ذکر خلفای هندالولی

(۱) یکی ازان حضرت قطب الاقطاب دهلوی (۲) یکی ازان

سلطان التارکین حمید الدین صوفی صاحب خاواده سعدی صاحب
 مصائب شهر و در بحریه و نمریدی بطیر نواحی ناگور آرامگاه
 دارد - شیخ عبدالعزیز فرزند ارحمد وی بود او را چند فرزندان
 نامدار بودند سمح و حمد و سمح فرزند و سمح نعمت هر یکی صاحب
 رسد اوسط خاک پیران لقب دارد - جامع سرور الصدر مملوحد حد خود
 مرسد سمح صای نخشی بدایونی صاحب کتب متعدد چون سلک
 السلوک وغیرآن در لادو سرای که یکی از محلات دهلی قدیم باشد
 جانب راه چراغ دهلی قمری معروف و سنگ خراس که در حالت
 سکر در گردن انداخته و از ناگور بدلی آورد آنها افتاده - فرزند
 وی شیخ عزالدین عبدالعزیز و فرزند وی شیخ سعد الدین کسر و
 صاحب نعمت وی محدوم حواجه حسین ناگوری بود که در گجرات فروغ
 عظیم ناه هزار در هزار مردم بردست وی نائب شدند و شجره
 وی با حال حارنس و یکی شجره سمح سعید الدین کبیر با ساه نور
 وادری گجراتی که با ماب دواردهم رنده بود - چنان در نظر افتاده از
 شیخ ممدوح محدوم ملک محمد از وی سید یعقوب چشتی از وی پسر
 سید عبدالوهاب چشتی از وی پسر سید عات الدین حشتی از وی
 پسرش عبدالجلیل عرف سید عریب از وی ساه نور محمد ممدوح و این
 حضرات سادات بهر والی مصری دگر آنای از حضرات محبوب الهی
 دارند بدین طریق از حناب محبوب ذاب سید حسین بن عمر خنگ
 سوار نهر والی از وی سلطان العشاق بهر والی از وی سید یعقوب
 کبیر نهر والی از وی سید کبیر عرف شادی نهر والی از وی سید
 محمود عرف اخوان میر از وی سید یعقوب چشتی ممدوح یکی ازان
 شیخ فخرالدین سرواری فرزند کلان حضرت هداولی در سردار
 شانزده گروهی اجمیر آرامگاه دارد یکی ازان شیخ [ص م] حسام الدین

بحلاف حاندای معرر گردانند مولانا صدرالدین دو سال بالای هفتاد
 زندگی کرد فرزند رسیدن های گزین پدر شد و مولوی حرالدین
 نام و رشد و نفوی و عرفان تمام داشت هفتاد سال بر روی دنیا
 ماند بعد وفات مولانا طهرالدین بنی حلف الصدوق وی سال هفت
 صد و چهل و یک های پدر آراس - شافعی مذهب داشت با علمای
 حصر دلی در عهد سلطان محمد ساه تعلق بحصور مخدوم چراغ دهلی
 و پادشاه در چند محالس بحث طویل کرد - مواضع چند پادشاه می
 خواست که قبول کند نگرفت الا پیشکس صواب بهدر بست هزار
 روپیه حاصل کرده جانب وطن نارگسب در سال ثلاث وسعمی مایه
 بعالم عقی رفت ساه نصرالدین محمد عطاءالله حل سانه حلف الیرسد
 خود را که بحصور حصر سنج حسام الدین فتحوری خصوصیت
 دامادی داشت بعتای حلاف حاندای معرر صاحب و سر وصیت
 فرمود ده بعد ما درین دیار فحط واقع شود برا ناید که در
 فتح نور ناسی و از اینجا بحرری ولادت وی در هفت صد و چهل
 و هشت هنگام وفات پدر بست و پنج سال بود - هر گاه فحط واقع
 شد مخدوم مدوح بی بی ہماری دحر و ساه محمد عطا داماد خود را
 در فتح پور طلب کرد حوان نعمت مخدوم خصوص دران
 ایام فحط سالی سی وسع و فراح بود چند هزار کسان روز و سب
 نان محوردند شاه محمد عطا نعمت سصب و پنج سال در فتح پور
 وفات و برابر وی در حمت راسب بیرون گشت مخدوم جا یافت
 وی را علاوه از نعمت حاندای از مخدوم غیر اجازت و خلافت
 بود - ساه علاء الدین جرم پوس فرزند کامگار ساه محمد عطا بود روزی
 در عمر شش سالی چرم آهو بوسنده بازی میکرد که گذر نانای
 وی آنجا فتاد بر زبان آورد که این بانای حرمین پوس خواهد

اندال فرزند حورد حضرت همدالولی که در دوایر اندال بنو س از
 هردو فرزندان نامدار بل که از فرزند ثالب سح ابوسعید بنز اولاد
 سد و از روی قصاص ناطی آنای سلاسل برکات احرا یدیروب - یکی
 اران سیخ اوحد الدین کرمانی صاحب خانواده کرمانان یکی اران
 سیخ عبدالله جل سانه یمانی معروف احی پال جوگی که از روی
 بعض روایات زندگی دوام وی و استعانت در زایران آسمان قدسی
 واضح می شود یکی اران قاضی حمید الدین ناگوری هر چند صاحب
 حلاوت از حضرت سح السموخ سهروردی الا صاحب احازب از حضرت
 همدالولی بنو سایل سح محمود موبن دور آسوده طرف جنوبی آستان
 قطب الاقطاب و سح عین الدین قصاب آسوده نواح بی نور یک
 گروهی آستان و سیخ شاهی مونات نساج و سیخ بدرالدین مونات
 برادر وی که هر دو برادر در بدایون آرامگاه دارند و سیخ
 ناصح الدین فرزند فاضی و دیگر اولاد سری و دحری در اکبر بواحی
 سحره وی رایج یکی اران سد و حوه الدین مشهدی که دحیر وی
 در عهد حضرت همدالولی بود علاوه بی عصمت دختر
 یکی از راحگان هد که از وی صرف بی حافظ جمال دحتری نسک
 احتری بوجود آمد یکی اران خواجه علی سحری که در خانقاه وی
 قطب الاقطاب در حالت سماع جان داد و وی در صحن خانقاه
 مذکور فریب چاه رای والا عقب خانقاه حضرت قطب الاقطاب زیر
 معبره چد ولیج حان اکبری واقع و بحب آن حوض جل کاره که
 دران حضرت خواجه را غسل داده اند کاتب همدالولی بود یکی
 ازان شیخ حسن دانا فاضی زاده که قریب سیخ نظام الدین ابی
 الموید آسوده یکی ازان خواجه حسن خیاط که در معجر جانب
 راست راهی که از دروازه مجلس گه بدر گاه قطب الاقطاب می رود

آله آبادی در مدت عشره ار وی چنان نعمت یافت که در محنت چندین سال ارجای دگر هم نرسیده بود از کمالان وقت بود اعمال صحیح سرعی نوی مسوب حکام و وف از سرداران حموی روی نیار و النجا نوی می آوردند مواضع چند برای مصارف اولاد و درویشان وی مقرر کرده بودند اولاد ایشان حافظ اکرام علی و حافظ مکارم علی قریب مقبره سان که سرق آستان شاه سرف در پانی یب واقع اقامت پذیر و بر طریق سرورگان خود سعمار ریاضات و عبادات و صیط افوات و حفظ از آفات دارند - یکی شاه عبدالهی وی نیز نیره برادر کلان ساه محمد سریف بود صاحب زهد و تقوی از وی حافظ اکرام علی ممدوح فیضیات و ارادت و احارب دارد - ساه علام نوعلی صاحب سجاده داوولی فرزند رسید ساه [ص ۶] عبدالهی نرسد از ساه نور محمد و صوفی صمعی و حافظ علی اکبر نیز فیض و ترکاب احرا یافت - ساه سرف الدین کسکوی از مصر یانان دولت باطنی این حصاراب بود بررگی عالی طبع عاسی وضع بود از وی چندین دروسان عالی مرتب احد طریقت کردند - ساه ندر محمد گامی شاه ، میر شاه ساه دیدار بخش و ساه عبدالرحمان که تمام عمر عربی در آستان نوسی و جاروب کشی دارالخیر اجمر بسر برد از شاه ندر محمد ساه علام علی مرشد شهر و وف در انواع کرامت و اقسام ریاضت حقیقت آگاه مردان ساه که از غایت قبول از گدا تا پادشاه بر در وی التجا داشت پنج سال میگذرد که ازین دار بی بنیاد قدم در منزلگاه بقا نهاد بقول بزرگی اگر در حالات وی معذوری که حسب رای بعضی احتمال دارد نباشد در کشف و کرامت وی اشتباهی ناشی نبود - شاه علام علی صاحب هموز بعمر زیاده از صد سال در رانور پنج گروهی کرنال زنده و سلامت اند و از

شاه محمد باقر بدولی سید ساه میر حبهانوی و اریسان قاضی غلام
 عوب پانی پانی پتی و ار وی حاجی کریم الله سجانه پانی پتی
 و حاجی ساه ولی محمد کاسمیری وی از صلحای رورگار و عارفان
 نامدار بود اوایل حسب بشارت نبوی در رویای صحیح صورت
 مرسدی نوی نمودند مدت هفت سال در نلاس وی اطراف اکثر
 شهر و دیار گردید آخر روری در راه روی محلات حضرت پانی پتی
 قاضی غلام عوب را بسیاح و خاک قدوم وی کحل الجواهر دیده
 انتظار ساخت - زیاده از مدت سی سال از روی اسقامت دران شهر
 بر فیض حاجت روای عالم و فیض رسان حلالی ماند صاحب سوز
 و گداز مجرد و مهر و ار اصحاب وجد و حال بود نظرش
 در حالت خاص بر هر کسی که ابر کردی - ندوی گردیدی لباس
 درویشان و صورت و سیرب ایسان داس بشرف حضور ساه شرف
 مشرف بود اکثر مرمود که ارشاد مسازند که ترا در همسایگی
 خود جا دهم چند ماه می گذرد که ازین دار جزا بدار ثواب
 عریب کرد در وسط آسان شاه شرف و شاه فاصل مدفن یافت - یکی
 اران سید ساه خضر رومی ذکر وی در خاندان قلندری چشتی خضری
 گدست فروغ این خانواده در پورب دیار بسیار بنای آن از برکات
 [ص ۷] قدوم سید شاه خضر در جونپور شد حضرات نامدار چون
 سید نجم الدین غوث الدهر محی النور قلندر بحری این سید نظام الدین
 عزنوی و شاه قطب الدین بینا دل و شاه محمد و ساه عبدالسلام
 عرف شاه علی جونپوری و شاه عبدالقدوس جونپوری و بعد ازین
 نا حال مشاعیر روزگار شدند سجاده ایشان قایم و فیص از ایشان
 دایم و ازین خاندان جونپور بسی خاندان شاه خضر نو روز شد
 خاندان اود که سر گروه وی شیخ محمود قلندر لکهنوی بود در

وسط هر دو دروازه سه لی آرامیده بیرهن حصرت همدالولی می دوخ
یکی اران سیخ برهان الدین یکی اران سمح احمد یکی اران سیخ
محسن یکی اران سمح سلمان نماری یکی اران سمح محسن الدین -

منزل سیوم در ذکر خلفای حضرت قطب الاقطاب دهلوی

یکی ازان حصرت و چند عصر و ربذ دهر [ص ۵]

کان نمک و گنج سکر سمخ و برید
کر گنج سکر کان نمک کرد یدید
در کان نمک کرد نظر گشت سکر
سیرین بر ارس کرامتی کس نه دید

یکی اران مولانا بدر الدین عربوی که پائین آسوده از وی سیخ
امام الدین اندالی وی نیز پائین آسوده از وی سمح سهاب الدین
عالمیان عاسی که فریب عید گاه شمسی سال حصار قصر سمد
شهره آرامگاه دارد از وی شاه سرف الدین بوعلی فلندر پانی بی ار
وی شاه مجد شریف ناوولی صاحب حایواده فلندری سرفنی ناوولی از وی
حمد خلفای نامدار شدند - یکی سیخ مجد همجانوی یکی شاه نور مجد
ناوولی یکی حافظ علی اکثر ناوولی یکی صوفی صوفی ناوولی یکی شاه مجد
داقر ندولی سمح مجد همجانوی را چند خلفای عارف بودند یکی شاه
غلام مجد همجانوی حواهر راده وی از وی حافظ مجد سمع و شاه
غلام بوعلی نیره برادر کلان شاه مجد سرف صاحب سجاده آستان
نیاول و شاه مجد ساکر پتی و شاه گوهر گهیری تا زمان فریب زنده
بودند یکی شاه مجد رمان پانی پتی که سرف حضوری حضرت شاه
شرف معزز و از عمر هفتده سالگی تا هشتاد و هفت سالگی در حجرات
آستان حضرت ممدوح الصدر اعتکاف داس و مدب هفتاد سال گوشت
نخورد اکثر صلحا و دنیا دار از وی فیضیاب شدند - شاه غلام علی

نگالی ناع آسوده خاندان بهرایج که سرگروه وی سید محمد ماه نود
حواد سید سالار مسعود عاری آسوده خاندان ساه عبدالرحمان خان
نار لاهر پوری خاندان ساه مجسی فلمدر لاهرنوری خاندان کنتور
خاندان کاکوری اریں خانوادگان نامی و سلاسل گرامی مختصر ذکر
مضی که ار ساه عبدالسلام خونپوری حضرت سبح عبدالقدوس
گنگوهی صابری چستی رسید در خانواده مجددی بیان رفت -

(۱) اکنون ذکر خانواده شاه عبدالرحمان جان باز و شاه محی قلندر لاهر پوری باختصار از کرام ایشان کرده میشود

امیر عبدالله سحابه ابوسلمان ابن محمد نور الله حلشانه از
اولاد حمیدی عباسی از روی تحریر اسباب و آرائش دنیا وی را کلی
بر کنار کرده صحبت دروسان ورزند - سررس مولانا ساه محمد سلیمان
در عمر دوازده سالگی از تحصیل علوم فارغ گشت و بحضور حضرت
سبح السبوح سهاب الدین سهروردی نوسب - حضرت وی را سلطان
التارکین خطاب داد بعد چندی نا مولانا صدر الدین برادر راده خود
بدهلی آمد سلطان التمس ناعراز تمام ملاقات کرده محوز قیام دهلی
سد و هشاد هزار روپیه سال برای مصارف ایشان مقرر کردن
حواس مولانای ممدوح نا حضرت قطب الاقطاب و شیخ حلال الدین
بمیزی که برای ملاقات در منزل وی آمده بودند اینحال گفت که
نادساه حنان محوز و ما را برای قیام احازی نباشد قطب الا قطاب
مراقب بوده ارسال کرد که تمام گاه شما کنتور داند آنجا رسیده ناهل
گزید آخر سال سسصد و سصب و پنج نقل نعالم بقا کرد
بعجره عبادت گاه مدفون مولانا صدر الدین قایم مقام عم بزرگوار
[ص ۸] بود مصروف تعلیم ظهیرالدین فرزند صغیر
مولانا محمد سلیمان گردید و بعد استکمال وی را

شد - ولادت در ۷۸۶ هجری قمری وفات پدر سی سال عمر داشت بعد آن سفر گزید هفت سال در حرم ماند ساه بختی در حجب العارفین می آورد که وی را در شارب نمائندند که تاهل باید صاحب از تو ورزندی معدر قطب رمان خواهد بود بر طبق آن در بغداد آمد زان بعد راهی فتح پور شد چندی برد ابو حنیف ثانی فخر زمانی نسج اعظم عثمانی کرمانی که نا وی الف و اتحاد تمام دانش بسر برد - زان بعد [ص ۹] لکهنو آمد چند هزار مردم بوی رجوع آوردند چند اسخاص ماندن وی آنجا براه حسد خوش نمی کردند حسب التماس آنان مخدوم شیخ سعد خیر آبادی بحضور صاحب ولایت مرشد خود گذارش آورد که شیخ علاءالدین آنجا وارد وی ارشاد کرد که این ولایت بعلی ما باشد دیگری بی اجازت ما در اینجا ماندن نمی تواند همان سب ساه مجد سلمان وی را در رونا نمائند که شاه مسا صاحب ولایت آنجا باشد برا بحضور وی حاضر باید شد - صحدم آن را بعمل آورد شاه میا گفت که بخاطر داسب شاه سلیمان از دو حوسود سدم چندین تمام فرما ولایت نو لاهرپور خواهد بود - ران یس در فتح پور آمده در حضرات سادات گفتور معتقد شد یک فرزند بوجود آمد نظام الدین که عمر بست و پنج سال در حیات پدر در گذشت - روزی از مخدوم و پدر خود بشارت یافت که حالا عازم بغلق پور باید شد و آن دیار را بنور اسلام فروع کافی باید داد سادات و حضرات آنجا در انتظار تو اند بنور راهی شد مع نظام الدین و خواهر مادر وی در اثنای راه شیخ بری فاروقی از موضع بحیره آمده ملاق شد و در منزل خود برده مع اهل و عیال مرید شد و چندی مقیم داشت روزی عرض ساخت

که از اولاد حضرت ابراهیم ادهم بلخی ایم الا ندانم که از
 نسل کدام فرزند سلطانم که فرزندان حصر متعدد بودند - شاه
 مرابط بوده گفت که از اولاد سیح نصیح الدین فرزند کلان شاه
 حون سواد طعلی نور رسد اول حضرت حصر ملاقی گردید و گفت
 که سهدای این دیار در انتظار تو بودید بنا که بروقت آمدی
 کفار این دیار نجات دری ایدای اسلام اند در عمر پنجه و پنج
 سال نسال هشتصد و چهل و یک در خلاف عهد شاه حصری وارد
 حای ولادت شد حار سال زیر درختان واقع بالاب سلطانی شرق شهر
 آرامید و مانند درویشان در سفر گذرانید - بعد رسیدن شاه طاهر
 غاری با دو هزار سوار حرار و استنصال کفار ناهنجار دایره مسجد
 و خانقاه و محل سرای بنا یافت در اینجا دو فرزند مولد شدند
 کمال الدین عبدالرحمان جان باز و جمال الدین عبدالرحیم که در طفلی
 در گدس دوازدهم سوال سال نصد و یزده عهد سکندر لودهی
 نصد و یکصد و سب و پنج سال شاه غلام الدین اربین حبان اسقال
 کرد فریب آبادی حاسوره [ص. ۱] سادات دفن یافت لب تالاب کر بلا
 مرشد شاه طاهر غازی باسد تصرفات صاحب ولایت با حال حاریسب
 هفتاد سال در ولایت خود ماند و سی سال در خدمت پدر و سب
 و پنج سال در زیارات حرمین و سیاحت هر دیار -

(۲) ذکر فروغ اسلام در تغلق پور

از عهد سلاطین غوری که حضرات سادات از ولایات
 وارد هند شدند بعضی از ایشان در خانپور اقامت ورزیدند و
 قاضی رکن الدین صدیقی یکی از بار صحبت یافتگان حضرت محبوب
 الهی در کلتاح پور مقیم گردید الا نظرز رعایا می ماندند زمانی که

سلطان غیاث الدین بلخی نعلی نعل اربین راه گدسب و طایف لایق
 برای اهل اسلام هر شهر و دیار معرر کرد و برای اطاعت و خاطر
 داسب سادات خان پور و شیوخ کلتاح نور برایان صاحب سلط این
 دیار ارساد ساخت ظاهر قول کردند الا در دایم در بی حسد و آزار
 اسلام ماندند و سلطان این آنادی را که لاهریور نام داشت از
 باعث قیام چند روزه ایجاد مسجدی و حاه و دالاب و باع بر نام
 خود بلخی پور نام گذاشت هرگاه شاه صاحب ولایت مع فمایل از
 فتحپور آمده بر دالاب معمم گردید - رای هرچند پاسی که بصرف
 درین اطراف و ار جاه و حشم نا دیگر هم عصیان خود عزت و
 آبروی وافر داسب بریارب ساه حاضر شد و حکایت کرد که فقیری
 بود هندو چندین سال نا یک نای نام کرده مصروف عبادت ماند
 روزی حشتی از رمینی ندسب آورد خبری بر آن دهنده بر دسب ما داد
 زر بود حالا چنان فقرای صاحب کمال کجا ساه گفت که حدایتعالی
 را بدگانه که درخان صحرا را یک بکه کنما سارید نور این
 تقریر در نظر رای و نابعان ری نامی صحرای از زد در آمد
 رای در های افتاده گفت اینجا درویشی کامل گذر نکرده و
 دیوی بر اولاد ما تسلط دارد هر سال آدم زادی در نذر می
 گیرد از حضور شاه درویشی ایما یاب نا در مجلسرای رای رفت و
 مخاطب نوی گفت که صاحب ولایت در اینجا وارد شد ازینجا زود
 بدر رو طوفانی عظم برخاست نا یکپاس تمام شهر و دیار تاریک
 ماند و آوازی مهیب بر آمد که علاءالدین از سکونت گاه هزار سال
 ما را خارج کرد لاچار جانب کوه شمالی می روم رای تازیست
 اطاعت شاه میکرد بعد قوب وی [ص ۱۱] پسرانش منحرف شدند
 درویشان عرض کردند که رای زادگان در پی آزار اند و حضرت
 سادات و شیوخ نیز شکایت زیادت و تعدی شان بر رو آوردند شاه

همگنان را دلاسا داد که امشب بستم ماه جمادی اول سال هشت صد و چهل و پنج بظاهر خان غاری مالک دو هزار سوار در قنوج بشارت داد هم وی زود اینجا میرسد - همچنان شد که طاهر خان با دو هزار سوار وارد شد و دوازده هزار اهل اسلام از انواع ساه جمع آمدند و محاربات سخت برای زادگان کردند و فتح یاب شدند - طاهر خان چهارده هزار نقد و هفت اسبان عراقی ندر شیخ نظام الدین فرزند ساه کرد اران تعمیر مکانات صورت بس در محلی که محل سرای رای هری چند بود و آنجا درویش ساه اذان و اقامت برای دفع دیو آدم خور و حطاب نوی کرده بود مسجد بنا نهادند فریب آن دیگر عمارات دایره و خانقاه و مجلسرای و مجلسگاه و خود صاحب ولایت بذات واحد در حجره عبادت که سادات حانپور بعد برخاست از بالاب سلطانی خالی کرده بودند می بود [؟] روز جمع در مسجد می آمد روزی طاهر خان از غایب اعتقاد گفت که میخواهم با قبرم زیر قدم باشد خواب داد که قبر تو بالین قبر ما خواهد بود بعد وفات شیخ طاهر غاری حواه سهادت وی ساه سمار سال رنده ماند پادشاه سند فتوی و فرمان چند موضع فرستاد بگرفت که درویشان را باین اشیا کار ناسد - روری مخدوم شیخ سعد حیر آبادی که پادشاه راه و رسم موافقت داشت در حجره وی تشریف آورد شاه قدری نخود خام بر آورد و پیش مخدوم نهاده گفت که خون باهم ما و شما اخلاص باشد تکلف بر طرف کردم وی گفت اگر تکلف بودی چه می گردیدی گفت نیمی بریان کردمی و از نیمی نمک خریدمی شاه در حجره عبادت گاه خود مدفون بعد از دفن سقف حجره از خود بر افتاد باز عزم بنا کردند بشارت دارد که زیر آسمان خواب خوش دارم بعد مرور ایام چند اشجار پاکر بالین مزار وی روئید و چتر وار تمامی چبوتره قبر را

فرارگرف در زمانی فیل نای نالای درحب برآمد و در بی قطع ساخ و برگس برای چاره فلان گردید هر چند هفرای آهستان دریی مع سدند مویر بسده ناگه سرنگون بر رمیی افتاد [ص ۱۲] جاننداد فیصل سواریشش دیر که ریر درحب بود بماب یاب و از سر نا پای درحب حار حار بدیدار سد که کسی را یارای بالا بر آمدن ناسد حاجب مندان آن را بریده بظفلان و سماران می دادند اکثر فایده بدیر مسند و سی اسقام دور می گشت دو صد سال آن درحب برقرار بود بسال هزار و دو صد و سبب از طوفان بر افتاد بجای آن درخی دیگر بدید آمد الای خار - حوالی مهر شریف مور بعضی از اولاد واقع طاهرا سمح نظام الدین را دو فرزند بود - عبدالواحد مدرس که لاولد رب و عبدالمقدر که از وی یک پسر شمع فصیل و دو دحر بی صلی که بعدد شیخ رکن الدین پسر کلان حان بار در آمد بی لهر که درارواح شیخ بدیع الدین حلف قاضی محمود صدیقی ملا پوری رسید ازان رو اولاد قاضی سبب نواسکی ناین حاندان می سمارند -

(۳) ذکر امام کمال الدین عبدالرحمن جان باز

وی در نعلی پور بعمر هفتاد و پنج سالی پدر ولادت یافت - بعمر پنجاه و پنج سالی بعد پدر عزم مسافرت کرد - پنجاه سال زیر قدوم پدر عالی قدر بسر برد بعمر چهارده بحرالعلوم گرید و خدمت تدریس طلبا و تعلیم هفرای و افتای سریع خدمت درویشان خانقاه از حضور پدر تفویض وی بود - بعهد سکندر لودهی در دهلی آمد از ملا الهداد ملک العلمای عصر تحقیق بعض مسایل و فنون حکمت کرد دوازده سال خدمت پادشاهان بجای آورد زان بعد بوطن

رسم و عازم خونورسد در اثنای راه دریای عظیم جاری بود سامان گذر عمر موجود بصوب بر افضال حق کرده اندر بحر ذخار در آمد و باکسان رفقای خود سلامت بگدست و بحضور شاه عبدالسلام خونوری رسم وی ارساد کرد که شما خان یارید که در چنان بحر محط در آمدید فریب یک ماه آنجا سر برده مالا مال از فیوض و برکات برگشت - تصرفات طاهر و ناهر از وی منقول در حیات خود چندین ارواح در عقد در آورد - یکی از خاندان قاصی پاری صدیقی وی در نسوه و ناری سکونت داشت از وی یک پسر رکن الدین و دو دختر که یکی بعد دگری بسد خضر منعقد شد یکی از خاندان سد مجد ماه بهرایجی از وی اولاد نماید یکی از خاندان سح بری صدیقی از وی سر اولادی نماید بقول بعضی یک دختر که در نمایر همان خاندان عهد یاف و اصح آن که [ص ۱۳] دختر نالط صاحب عصمی که از خاندان قاصی بود با یکی از نمایر بری صدیقی منکوح گردید شاید لفظ صدیقی اینجا بجای فاروی باشد زیرا که در ذکر شاه ولایت گذشت که در اثنای راه سح پور و لاهرپور سح بری فاروق در منزل خود برده چند روز مهمان داشت و سیخ از ساه در باب صحت نسب خود سوال کرد همدران هنگام سح ممدوح دخب خود را در عقد شیخ نظام الدین فرزند صاحب ولایت داد که از وی عبدالواحد و عبدالمقتدر ولادت یافت از بزرگان شیخ ممدوح معزالدین بلخی از نواحی بلخ آمده در اوایل اسلام در خدر پور و بچره سکونت ورزید از وی اکثر سیر و نواریخ چنان استنباط می شود که ابراهیم ادهم را اولادی که از وی نسلی در جهان مانده باشد نبود ابراهیم از وی در بلخ بود چند پسر داشت فرزند ارشدش شقیق بلخی از فیض صحبت

یافتگان حضرت ابراهیم بن ادهم قلندر بلخی بود - یکی از حامدان
 سادات برمذی سامانی که از وی هفت پسر والا گهر پیدا شد -
 بعمر هفتاد سالی نکاح آخرین با سیده ملک رای خواهر سید خضر
 صورت بست دگر سمید سامانی اجداد ایسان از برمذ در سامانه
 آمدند - سمید سامانی سید الهدیای ریدی حسینی از اولاد حضرت سید
 الشهداء و زید شهید در زمان سلطه همایون پادشاه دهلی آمد در
 همگامیکه باهم شیرشاه افغان سوری پادشاه دهلی و سلطان سرق
 محاربات شد برای نادیب سرکشان بهرایچ مامور بود جنگ کدبان
 تا تنبور آمد چون خود را قریب شهادت دید در موضع هتیا مرید
 آبادی شیوخ رسید بعد چندی بهمان جراحات و فواید اولاد و
 اساع خود را مع سید خضر پسر و سید ملک رای دختر نفویض
 امام عبدالرحمان خان ناز صاحب وی ایسان را برای مقام هر کام
 اجازت داد - هر دو دحر خود را در عقد یکی بعد فواید دگری
 بسید خضر داد ، سیده ملک رای خواهر وی را در نکاح خود
 آورد الا درین حانداں سمید سامانی و امام جان ناز رسم باشد که
 با باهم هر دو خانواده گنجایش باشد جای دگر پیوند فرات
 نسازند خصوص دختران را هرگز مسوب در خانواده دگر نگردانند
 در هر دو خانواده فضیلتی نامدار و درویشان [ص ۱۴] کاسگار
 بوده اند سیده ملک رای میخواست که برای خود و شیخ مقبره
 بنا نماید اول منع کرد بعد چندی حسب اشارت حضرت شاه
 بدیع الدین مدار و مخدوم اخی جمشید ایما داد اندرون دایره شهر
 محاذی مسجد که بر محل مجلسرای رای بنا یافت مقبره باصفا آراست
 در سال نهصد و هفتاد و شش بعمر یک صد و پانزده سال ازین

دردمای بی باب سوی دارالقرار تاریخ بنای مقبره و رحلت
حضرت جان ناز چنانست اشعار :

بنا کرد گنبد بصد زیب و فر
بی قبر خود حصر شیخ ما

چو اندر صفا بی مثال آمدش
بجو سالس ار گمید با صفا

شیخ هم مرید عبدالرحمان
عالمی نسب درین دهر چو او

وعظ می گفت همیشه بخلق
سال تاریخ وی از وعظ بجو

۱۲ دی حج سال ۹۷۶ -

(۵) در ذکر اولاد جان باز اول

شاه عبدالسمع سجاده که هنگام وفات نعمت خاندانی باخود برد
حسب مسجد آسوده جانب جنوب یکی شیخ امین الدین که از حضرت
شاه میر لاهوری خلاف یافت و جانب شمالی مسجد آسوده یکی حاجی
حرمی شیخ عبداللطیف یکی سیح ابوالفضایل یکی شیخ ابوالفضل یکی
سیح ابوالعالی یکی سیح رفیع الدین که حسب اجازت پدر در فرزندی
شیخ محمود قلندر لکهنوی در آمد همانجا در بنگالی باغ آرمید
اکثر فرزندان جانباز صاحب اولاد شدند هرگاه نوبت شاه مجتبی این
شاه مصطفی رسید اهل خاندان را خالی دید لاجرم اول حسب
هدایت شیخ امین الدین جانب لاهور دوید در باغات هاپر سواری نقاب
پوشی ازغیب خبر وفات شاه میر رسانید و نیز آگاه گردانید که نصیب
تو از جونپور باشد از همانجا برگردید جانب جونپور رفت و از شاه

عبدالقدوس خون پوری نعمت فراوان بر گریب - مقتدای رورگر و
 از عارفان نامدار گردید اکثر صاحب طریقت از وی مصیبت بردند
 و بسی خلفای نامدار وی مساعیر روردر شدند - صاحب علوم طریقت
 و سرریع سد نصایف بسیار از وی یادگار و حمد منویات و رسایل
 را که در حالت استداد سکر [۱۰] و استلای غوامض بوحید بر
 زبان آورده بود هنگام رجوع و عود بحال صحو و استشهاد محو
 گردانید و تاب سب - شاه علاءالدین احمد الهیدی بغلی پوری و
 شاه عبد الرحمان فرزند ایسان و ساهراده مجد عباسی
 خراسانی و مولانا سیدالهدیای هرگامی و فاضی مجد مبارک
 گوپاموی و مولوی مجد معصم بریلوی و مولوی مجد عرب بهاری از
 بواسطه شاه سرف الدین یحیی مسری و شاه مجد رحیم محمدر بهاری و
 شاه صیای سورتی و شاه سرف آزاد آسگه ایرانی و شاه مراد رسول صاحب
 تفسیر بوحید و شاه دلسه علی و پدر صاحب کسب‌الرموز از مصیبت
 یانان نعمت وی اندک فر شاه علاء الدین در معمره شاه محبی را بر وی
 واقع گشت رفع و محاط و سع و مسجد عالی و مکانات متعدد بنای حکم
 عهد و از اولاد اجماد وی صاحب سجادگان بوب بوب وی و اولاد
 سید خضر هرگامی جمع وافر صف نصف اندران دایره که جانب
 شمال آنادی باشد آرامگاه دارند در هر وقتی صاحب نعمی و صاحب
 عملی ازین هردو خاندان نص رسان مانند با حال که شاه عبدالرحمان
 صاحب سجاده آرای جای جد و پدر اند و باوصاف اخلاق و ایثار
 و تواضع و تحمل بمدوح مولانا شاه مجد افضل صاحب نیز از خاندان
 عباسی بودند جامع فضایل صوری و معنوی عالم شریعت و طریقت
 چند سال در خدمات حضرات صلحا و علمای ذی شان چون مولانا
 شاه مدن شاهجهان پوری و شاه مجد واضح بریلوی و مولانا

عبدالعزیز دهلوی و ساه نیاز احمد بریلوی هدایت حال تحصیل
 علوم دین و اکتساب اشغال یمن کردند زن بعد پانصد روزگار شدند
 و از روی نبرد و نبرد اراک آخر عمر مشغول بحضرت حق ماندند
 حد سال می گذرد که ارباب سرای فانی سرای حاودانی رحاب
 فرمودند از حاندان ساه حضر و سهند سامانی در مآخیزین و اب
 جامع التراب مولانا حکیم ساه مجد حامد هرگامی بغلی دوری بود
 که از عمر طفولیت بعد براء و تکمیل فنون علمی از معقول و
 معقول و کسب طریق ریاضت لغایت عمر هشتاد سالگی بدرس و
 تدریس و عبادت سر کرد - اندر تعلیم وی مضی بود که طالب
 با وصف کونا همتی هم محروم نمی ماند اکثر صاحب علوم متبحر
 در مسائل مسایل از وی استعادت می کردند - ساه مجد افضل فرماید
 که در صاحب اطراف اکبر مصلاهی [ص ۱۶] نامدار دیدم احصای
 ورری مصباح بنای که خاطر نشین طلبای علوم گردد چون وی
 بماتم - مولانا ساه مدن صاحب بنی وسیع دانش و مطالب کتب
 حفظ وی بود خصوص مواع مسکن وری در وری از روحانندی و
 بصیرت معانی و فوائد هر یکی بطور متعدد کردی - انعام ما حصل و
 رای مستقر وی همان بودی که مولانا مجد حامد مختصر در گوش
 سامع افکند مبتدیان هرگز بحر طویل مولانا مدن نمی فهمیدند حتی
 که اصل معبود آخرین سر در مهم و ضبط آنانان نمی آمد الا
 منتهمان صاحب فکر رسا و حفظ عالی را نفع تمام بودی و شاه مدن
 حسب عادت خود با همگان همان طرز و سعار داشت - در علاج
 مولانا شاه مجد حامد از روی م طب هم سفای عاجل بود از اخلاف
 وی مولوی سید احمد و مولوی شمس الدین صاحب علم و صاحب
 مذاق درویشی شدند، هر چند اوایل مصروف دنیا ماندند آخر کلی

بر کنار شدند. مولوی سید احمد ساه عبدالقادر جمهوری یکی از حلقای
بحار حصرت مولانا فجر زمان دست سمع دادند و مولوی محمد سمس الدین
در ابتدای حال صاحب چندین سال ارادت ساه معری
آورده بودند. وی از صلاحی کنار دیار معرب بود بطریق سباح در
مملکت هند و سید چندین سال مانند حلابی سیار از وی مضایق و نیر
مولوی صاحب ممدوح را قرابت دامادی بحصرت ساهجهان معفور
سیدیلوی حاصل و ساه ممدوح از سهیر عارفان اطراف
اود بود مانند ساه محمد رمضان بهلولی و ساه عبدالرحمان
لکھوی که صد در صد مردم قصب و سبور در دست این حصرات
سمع آوردند. همگامکه نکین نفس سلطانی بر دست حباب حافظ
کلام ربانی حضرت ما در دست آمد هزار در هزار مردم از ادب و
دکور بر دست حق ترست وی نایب و معفور شدند. یکی از ان مولانا
برهان الدین محمود ابن ابی الحر اسعد بلخی وی از اکابر علمای
زمان غماتی بود، صاحب وحد و سماع مساری حدیب را نرد مصف
سد کرده و در طفلی مولانا برهان الدین مرغمانی صاحب هدایا
سلام کرد اندر رهگذری و سار یاف بدین کلام که بر در
این کودک نادشاهان حاضر شوید. فر وی بر تخت نور معروف و
مشهور مولانا کمال الدین زاهد که حصرت محبوب الهی در حدیب
از وی مجاز باشد شاگرد وی بود. شکای در قبر و سست مردم خاک
از ان می آرند و ناطقال خورد سال می حوراند در کسایس [ص ۱۰۱]
دهن و فتوح باب علوم اثری دارد. یکی از ان مولانا علاء الدین کرمانی
میرسوی عقب عید گاه شمسی خوانگاه دارد از حضور هندالولی
میرمرازی داشت. شرف الدین کرمانی که در سماع خان داد برادر
و یستد یکی از ان سلطان شمس الدین التمنس یکی از ان سلطان ناصرالدین

عری یکی اران ملک راده سعید الدین سلطان المارکن عوری که برانر حصرب مولانا جا دارد یکی اران مولانا صباء الدین دسب عیب یکی اران سبخ ناح الدین اوسی که هر دو پایگاه قطب الا قطاب آرامگاه دارند یکی مولانا ابو سعید نحوی یکی اران نابا سجری بحر دریا یکی اران مولانا برهان الدین حلواری یکی اران مولانا فجر الدین حلوائی یکی اران مولانا معر الدین حاجرمی حرف موج حامی ار خلفای حصرب سبخ السوح سهروردی بعد دوارده حج بدھلی آمد ناساه وی را صدر ولایت خود گردانید دو سال بضط مهماب آن پرداحب ران بعد متروک ساحب حصرب رسول مقبول وی را محار گردانید که برای آیمده عزم دیار حرم بسازد ایام سسریق در خانقاه خود محاس آراند - سریکان وی را بیر نواب عبادت حج مرحمت خواهد شد - بعد وفات وی هم آن رسم هوزحاری بر وی در صحن و دایره مسجدی قدیم واقع که محادی آن ناغ ناظر بها یاف - یکی اران مولانا صباء الدین روهی وی بر صاحب احازب ار شهاب سهروردی بود حو در هد آمد خرف برکب ازین آستان گرب وی پر سلطان قطب الدین مارک ساه حلجی بود قدری دور ار سبخ رحمت الدین موکل محادی یعنی سائل بر حصار چد ساه بقلق لب سارع عالم که ار دھلی نا مہرولی می رود جانب دست چپ مہرہ مختصر دارد گرد آن مہور دگر ار متنسسان خاندان وی ناشد - یکی ازان شیخ احمد برماچی صاحبزاده که در پهلوی چپ آسوده یکی ازان شیخ حسن دانا که عقب نماز گاہ آستان حادارد یکی ازان شیخ چد یکی ازان شیخ فیروز یکی ازان شیخ محمود -

منزل چهارم در ذکر خلفای حضرت قطب العالم فرید الحق والدین اجودهنی

یکی ازان حضرت سلطان المسایخن رحمۃ للعالمین محبوب الهی
مورد موصوف نامهای یکی ازان قدوه اهل حقیقت زبده ارباب
[۱۸] معرفت متجلی بحلالیل موسوی مصطفی بصفای مرصوی
مخدوم حضرت سید علاء الدین علی احمد صابر، هر دو حضرات صاحب
سلسله خاص اند اولین رنده افراد بنی نوع حضرت آدم و نسی
از ولایت مهدی را خاتم و ثانی عمده الاولیاد شیخ بزرگوار و حال
نامدار حواهر راده هم داماد یکی ازان جمال حقیقت و کمال طریقت
قطب عرفان نور یردان سح جمال الدین احمد هانسوی یکی ازان خادم
خاص صاحب اختصاص سهر آفای مولانا سید بدر الدین اسحاق
دهلوی یکی ازان صاحب سجاده خادمان مولانا سید بدر الدین سلیمان
فرزند کلان آن فص رسان، یکی ازان مولانا سحاب الدین گنج الدین
علم فرزند ثانی، یکی ازان سح احمد صوفی ابن سح محمد عمر صوفی
لاهوری، یکی ازان شیخ نظام الدین سهد فرزند ثالث یکی ازان شیخ
یعقوب فرزند رابع یکی ازان سح نحب الدین موکل درادر حورد یکی
ازان شیخ نصیرالدین فرزند متسی یکی ازان سح زین الدین دمشقی
یکی ازان شیخ علی سکر ریز یکی ازان شیخ شکر دار یکی ازان سح
محمد سراج یکی ازان شیخ جمال عاشقان کامل یکی ازان شیخ محمد عارف
سیوستای یکی ازان شیخ رگریای سدهی یکی ازان شیخ صدر دیوانگی یکی
ازان مولانا داؤد پالهی یکی ازان سح جلال الدین یکی ازان شیخ
رکن الدین یکی ازان شیخ سحاب الدین خطیب هانسوی یکی ازان
شیخ برهان الدین صوفی هانسوی -

یکی از ان ذکر مخدوم علی احمد صابر

صاحب جاه و جلال در قدم حضرت موسی کلیم بود - هر چند
 جر حضرت حواحه سید سمسالدین ترک صاحب ولایت پای پت
 کسی را در ارادت خود معزز نگردانید و همچنان ترک صاحب
 ولایت صرف مخدوم سح جلالالدین عثمانی کاررونی را بر منصب
 حلاوت رسانید الا از مخدوم سح حلال فیض وافر بر ارادت دنیا و
 اصحاب عمی سایع گردید و فروع خانواده صابریان از هد نا
 ولایت بلخ رسید که بصریح آن در منارل علیحدہ بعد حصر اب
 نظامان از خلفای مخدوم پای پی که هم از اولاد هم از اهل
 ارساد نا حال جاری صورت پذیرد کتب اولاد حضرت مخدوم آنقدر
 سد که در هر یک قرن و زمان نصف سهر پای پت ازین حضرت اب
 آباد ماند و مدام از صلاح و نفوی و رفعت شان [ص ۱۹] دنیا و
 عمی معرر و مکرم ماندند- مخدوم پای پی مقبول نظر خاص حضرت
 ساه سرف بر بود- همان رعایات حسب وعده داوود احمد وی ملحوظ
 نا حال از امور عقابوی و دنیاوی و حضرت ساه سرف صاحب
 منزلت قطب اندالی و از حضرائی باشد که مجاز حضرت از قبور اند
 مخصوص از وقت مخصوص که این منزلت بر حصرات محاذیبت
 انحصار بدیعت و آن سال هزار و هفتاد و یک باشد- تکمیل هر
 محدودی بعد از جاروبی آستانجانب حضرت شاه علاءالدین محدود
 اکبر آبادی و ساه سرمد شاهجهان آبادی و ساه مخدوم وزیر آبادی
 و حضرت ساه شرف بوعلی قلندر پای پی - قبر شریف مخدوم صابر
 در کلیر و مقبره ترک صاحب ولایت قریب دهلی دروازه پای پت
 و مقبره مخدوم کازرونی درون شهر جائی که اولاد شان آباد و مقبره
 سناه شرف در چوک وسط آبادی و آنجا مقابر بسیار از امرای نامدار

و صلاحی کنار و شاه علاءالدین در آگره مدی حمامان و شاه
سرمد ربر مسجد جامع محادی آثار سرف و شاه مجدد در کوه
وزیر آباد آرامگاه دارند -

(۲) ذکر قطب جمال از مخصوصان حضرت فرید

دهر بود

صاحب کمال از اولاد حضرت امام اعظم کوفی و نواسگان
حاندان حضرت سد شاه نعم الله سبحانه ولی کرمانشاهی که از
اولیای فامدار و رسایل مکشفات و توحید و قلندری و دیوان عزلت
و اسعار آندار از وی دادگار بود و او را در خانواده سلاطین
صفوی قرابت خویشی باشد. قطب جمال خطیب هانسوی نیز دیوان
عالی فارسی دارد هم رسایل ملهمات در عربی هر کسی مثال خلافت
از حضور سح یافعی وی را صدور ارساد سدی که بوی نماید مثال
خلافت حضرت دهلی که اول نام نامی محمود علی احمد صابر
تحریر یاب وی در هانسی یاره کرد - محصول مثال ذکر حضرت
کبیر محمود نرد وی نیاید الا بالا رفت و بر مال حضرت سلطان
المشایخ نگاش این سر :

هزاران درود و هزاران ستاس
که گوهر سیردی نگوهر ستاس

هنگام وفات قطب جمال قطب برهان الدین صوفی صغیر بود
الا حضرت گنج شکر وی را ندسور ندر حرف و عصا مرحمت
ساحت و تاکید کرد در خدمت مولانا نظام الدین تعلیم یابد -
همچنان بعمل آورد تا حضرت محبوب الهی زنده ماند مریدی نکرد

قطب جمال را بر سعار دست گری کمر بودی. از مشاهیر مریدان وی سمح الفصاح [ص ۲۰] و الخطبای وقت مولانا حسام الدین مقیم اندر دست بود. سمح قطب الدین ممور هانسوی حلفا لرسد قطب برهان صوفی از اعظم حلقای حصر محبوب سد و از وی قصص طریف این خاندان بسی سموع گرفت. قطب نورالدین هانسوی فرزند وی مانند پدر سد. حضرت مخدوم جهانیاں بخاری از وی نعمت یاف. سید نایح الدین سیر سوار نارنولی از وی مجاز، سراج الدین شمس عمیف صاحب تاریخ فیروزی مرید و کاتب و همراه و از وی سر فرار مراد از چار قطب هر چار حصراب اند.

(۱) قطب جمال الدین حطط (۲) قطب برهان الدین صوفی (۳) نائب منصب الدین مسور (م) رابع قطب نورالدین نور جهان آستان ریارات این حصراب در هانسوی حاکم عربی ملحق آبادی مفره و سمع و مسجد رفیع و مجلس خاتبات متعدد از قدیم و جدید و در حوالی و درون محاط قبور اکثر از اولاد و هم اصحاب اعتقاد بر چنوبه قبر والد ماجد قطب جمال و در کج مسجد و مفره قبر اسناد زیر درختی از سنگ سناه مصلاهی حضرت فریدالدهر سید جمال بود. بزرگی از خدام و قصص یافگان نعمت خدمت هر چهار حصراب و بزرگی دگر معروف حاجی صاحب در صحن خانقاه حاضر دارد و سنا حصراب بابرکات آرامگاه دارند طرقی قبر شاه محمد رمضان که درین زمان قریب درین خاندان دست بیعت با مردم می داد هم برادر عالی قدر وی یدین تسلسل که در یکی از شجرات مریدان وی دیده ام از قطب نور جهان مخدوم سراج الدین از وی مخدوم علاء الدین از وی مخدوم بهاء الدین از وی مخدوم سید شاه حامد مانک پوری از وی شاه ادهی از وی شاه محمد ماه از وی

سید ساه مجد بن سید منتخب از وی مخدوم سح مجد بن سیخ فصل الله حل شانه از وی مخدوم سح احمد صدیقی از وی مخدوم سح میر حمد حسدی از وی مخدوم ساه مجد فصل از وی ساه علام مجد حنفی از وی ساه نظام الدین از وی ساه مجد اونس از وی ساه مجد رمضان در هاسی اکثر اولاد حصرات اطبات امام دارند و بعضی در فصابت دگر ساه مجد فلندر بحس صاحب سعاده آرای جائگاه بزرگانست حلم و سلم و فایم بعبادت

(۳) دگر سید شیر سوار

از اولاد حصرت سید ساه مجد عثمان ناریولی معروف کفر مل باشد که در ابتدای فتوح اسلام وارد هند شد [ص ۲۱] و در ناریول سکونت فرمود اولاد وافر حق تعالی بوی روزی گردانیده که اکثر اران صاحب بصرفات بلبع شدند - مرار وی در ناریول ریارینگاه حلالی و معروف سید سر سوار نیز همانجا پیرون سپهر مقبره دارد - زمانکه محرز مسطور ریاریب ناریول فیضیات شد میر حیدر علی صاحب سعاده مقبره سید مدوح بود حصرت سید ساه حس رسولسای ساهجهان آبادی که در طرف و سریع ثنی طاؤس یعی حصرت اویس فری ناسد ازین حامدان بود اولاد نسری و دختری وی که در آستان دهلی مسم اند - مرار و بوند در ناریول دارند -

(۴) دگر مولانا بدرالدین اسحق

از علمای روزگار و عرفای نامدار خادم و داماد و صاحب خلافت حضرت شیخ بود - تصانیف عالی دارد اندرون شهر در نازار مقبره وی

آستان گنج شکر واقع و مردم آنجا حضرت وی را معروف بدر حمل دارند فرزندان وی بحضور حضرت سلطان المشایخ معلم پذیر شدند اولاد ایشان حضرات سادات در آستان دهلی صاحب خدمات اند و صاحب ریاضات -

(۵) دگر فرزندان حضرت گنج شکر

اکثر صاحب اولاد شدند و برکت چنان شد که در امصار و دیار در پنجاب و سند و هند و گجرات و غیر آن آباد اند و سلاسل رفیع ایشان نفیض آبای ایشان جاری سوای شمع عبدالله جل شانه بیابانی که بصغر سهادت یافت هر چار فرزندان صاحب اولاد شدند فرزند کلان که برابر پدر بالا پدر درون مبره بنا دارد شش پسر و پنج دختر داشت اعظم آنان مولانا علاء الدین موج دریا که صب کمالش در ریاضات و محبت و صرف هم وی در یاد حدای کریم از قاف تا قاف بود - ناحال صاحبان سجاده آستان از نسل موج دریا صاحب اند - پایان مبره قطب العالم فرزند عصر مایل شمال مبره وی را بعمار بسی عالی از وسعت و نیز رفعت سلطان محمد شاه عادل بنا نهاده که در آن اکثر قبور اولاد و پست هفت خلغای موج دریا صاحب سرل بودند یکی اران خالص فرید که ده گروهی وار دریا وی را در موضعی که برنام وی آباد و پیر خالص معروف مقبره بلند واقع اولادش آنجا باشند در زمانی بزیارت وی رسیدم شاه شاهد الدین منصب سجادی و ریاست آن دیار [ص ۲۲] داشت بسی اخلاق کرد و عندالله ذکر گفت که ما و بابای ما پیر خالص از اولاد سلطان تغلق شاه دهلوی اند چون کاغذات پارین خاندان وی بشوق دریافت حال دیدم نسب وی از خودش پشت در پشت تا هارون رشید عباسی درست بود همانجا

مرار سیح صدرالدین آنجا درویشی مجددوب آنس افروز دربانان مفره
زیر سایبان بود حوس رنای و سرین سال چون دانست که این فوایل
رایرین در جب از دهلی اند بسی الطاف کرده گفت که ما غلام
آسان دهلی ام پسوای ما سر آمد مجادیب وب ساه سرمد و رنگ
آنجا بود اشعار خند از نتایج افکار سرمد خواند و مدهوس گشت
مدهوشی وی برمایان اتری داد با حال دو سر اران در خاطر سر

بحسب میدهم سوگند جانان جسم بالاکن
نمیدان نگه خویش را ظالم نعاماکن
دو س در آغوس سسم حسی ای گل داسحر
نار بر بلبل مکن دیگر که بر داس سدی

حضرت محمود سیح سلیم هستی فتحوری از خاندان صاحب
سجاده بود - پدرسی سیح نهاء الدین که در لودخانه درون بازار آرمیده
پسر سیخ سلطان پسر سیح آدم سر سیخ موسی بن سیح مودود بن
شیخ بدر الدین سلمان شیخ سلیم دو نار از سیکری برای سیاح
اطرف روم و سام و نصره و حرم روم و سب و حار سال دران
نواحی سر برد هر سال حج کرد بسی مسایح مغرب و حرم و دیار
یمن را زیارت فرمود چون معاود سد در آگره بخدمت سیخ علاء الدین
مجدوب آمد وی گفت برو کوه سیکری را برای توار زر آراستم سیر
شاه و سلیم شاه و حواص خاں بر در وی می آمدند اکمر ساه آن را
تختگاه ساخت شهری سام فتحپور آراس بعد معاودت از فتح ولایت
خاندیس عمارات آنجا همسر عماراب دهلی و آگره شد در سال نهصد
و هفتاد برحمت حق پیوست سیخ بدر الدین فرزند اکبر بجای وی
نشست و بحج رفت همانجا ماند شیخ قطب الدین فرزند اصغر همشیر

نور الدین جهانگیر بود که ولادت وی همانجا بدعای شیخ سلیم سد هم برداخت ازین نام وی شاهزاده سلیم باشد - در خلافت جهانگیر پادشاه حکومت ولایت بگال یاف الا همان ایام بدست نواب شیر امکن خان سوهر نور جهان بیگم شهید شد علاء الدین محاطب اسلام خان فرزند صاحب سجاده بجای عم سروراز شد سجاده سیخ سلیم هنوز [ص ۲۳] قائم اولاد ایشان در فتحپور معزز مخدوم کمال الدین الوری صاحب ولایت آنجا برادر زاده با خواهرزاده سیخ بود فرزند ثانی حضرت گنج سکر در محجر جانب غربی آسوده صاحب پنج پسر فرزند ثالث در حصارى از قلاع جنوبی هند شهید گردید از وی دو پسر ماند فرزند رابع که بصحبت ابدال پیوست از وی نیز دوپسر ماند - شیخ نصیر الدین شش پسر دارد بوطن قدیم آبای سیخ آسوده شیخ احمد صوفی داماد حضرت شیخ بود که ذکر حیر وی در منزل ۷۴ باب اول گذشت شیخ نجم الدین متوکل در دهلی بدولت سرای خود قریب بی بی نور آرمیده اکثر از اولاد وی آنجا و بی بی فاطمی صاحب دختر حضرت گنج سکر نمر همانجا مقبره حضرت وی را در اجودهن چند دروازه یکی جنوبی که در جب بهشتی دروازه باسد پنجم و ششم ماه محرم هر سال نجاه و جلال از مغرب تا فجر کشاده ماند یکی شمالی که وقت آخر وا خواهد سد یکی سرق کشایس هر روزه شیخ علاء الدین ابن سیخ نور الدین از اولاد وی در اواسط سال مایث عاسر دهلی تشریف آورد - موضعی و سرای در دهلی قدیم قریب چراغ دهلی بر نام وی سهرت پذیر و اولادش آنجا سکونت دارند - سید سلطان سهرابی مرید وی بود - سیخ جنید حصارى نیز از اولاد حضرت گنج سکر باشد صاحب کبرسن و صاحب تصانیف عجیب که غالباً

در حالت عابت اسمعرائی موقع سکر از روی مشاهدات بروی مکشوف گردیده شد - در حصار نمرود دروازه ناگوری لب ساه نهر فیروزی آستان وی واقع آنجا مرار ساه چیدن و حافظ محمود و بر ستون سنگ سرخ نمسی مدور و نمسی مربع کلمه دران سوره احلاص بخط طعرا ناسد حلافی آرا طبع کرده رر و ساهی بر کشته سفید دور دست برید - در امراض صمان نگار برید الا نا دوارده کروه اثر نمسی نچسد آده آن ولایت شاه مهلول ناعب نمای سهر حصار فیروزیست اولاد وی در حصار بودید در محط س . م . ده در سنه هجری بود نا طراف رفتند دو سه خانه از آنها در سکاتر و یک خانه در حصار موجود مسجد مرار از حد مرمت طلب بود باری بصرف همب سید نجمت حسین بهاری و محبت شاه هیرای حصارى از اعانت اسلامیان نچدید پذیرفت -

منزل پنجم در ذکر خلفای مجاز و مریدان سرافراز

حضرت با برکت سلطان المشایخ

یکی اران مخدوم نصیرالدین حراغ دهلی یکی ازان سیح قطب الدین منور هانسوی که دکر وی گدسب یکی ازان مولانا محمد شمس الدین یحیی که در چونره یاران آرامگاه دارد از وی بیص به حضرت مخدوم جهانبیان رسد یکی ازان مولانا علاء الدین نیلی که مولانا شمس یحیی قریب وی آسوده یکی ازان سیح حسام الدین ملتانی که در گجرات حا دارد یکی ازان مولانا فخر الدین زرادى که بسمر حجاز در بحر فنا غرق آب بقا شد یکی ازان مولانا وجوه الدین یوسف چندیری که در چندیری آسوده یکی ازان مولانا سراج الدین عثمان بنگالی یکی اران مولانا برهان الدین غریب که بعد پیر خود جانب دیو گیر رفت و برحمت حق پیوست

سیح زین الدین حاشین وی شد هر که نصیر خان فاروق والی خاندیس مرید وی حصار اسر گرفت درخواست مدوم سیخ بدان نواهی کرد سیح پذیرفت و از آب دریا فرود آمد دیار نصیر خان وارد شد در حصار بردن حواس جواب یافت که برای گذر ازین دریا رخصت پیر نیاسد لا جرم حان چند روز آنجا ماند - هر روز وقت صبح نماز عقب نسخ ادا می کرد همگام رخصت از جاگیر و مواضع خراج اصرار نسار کرد سیخ هیچ پذیرا نفرمود - چون مبالغه خان از حد گذشت که تا نارساد چیزی و خدمتی نپردازد رخصت ندهم شیخ ایما کرد که در حای قمام خود شهری پرنام سیخ ما بنا نماید خان همانوقت ساد شهر برهان پور بر فرودگاه لشکر خود بنیاد آبادی زین آباد جای قمام سیخ نهاد - آبادی برهان پور در چندی چنان بروی پذیرفت که خارج از حساب و رین آباد نماز از قصبات حسابی شد - یکی اران مولانا سهاب الدین امام سیح رکن الدین مرید و فرزند ویست حواحه مسعود نک صاحب مراه العارفین مرید وی بود - اوایل تابع فرات با حاندان مروز شاهی در امرای کنار انسلاک داشت از روی تجرید درویشی گزید - از حضرات چش کسی چون وی بی نای نکرد آخر منصور ثانی شد استخوان وی را چندی در آستان حصر محبوب امانت کردند زان بعد زیر قدم پیر و پدر وی در دایره لادو سرای که محل امامت امام بود هم خطیره خاک سپردند - یکی ازان مولانا وجوه الدین یوسف هابی که در خطیره قتل خان لب حوض شمس جا دارد یکی ازان قاضی محی الدین کاشانی که اکثر اولاد وی در حضرات خدام انسلاک دارند خود هم در آستان [ص ۲۵] آرامگاه دارد یکی ازان مولانا فخر الدین فیروزی بر جیونره یاران یکی ازان مولانا فصیح الدین یکی ازان سلطان الشعرا

عديم المثال سكر مهال طوطى همد خواجه ابوالحسن امير خسرو
ابن امير سيف الدين محمود تركى لا چس هزارى كه عمر هشتاد و
پنج سالگى شهادت يافت و دو پسر گذاشت خواجه حسام الدين و
خواجه ابوالحسن يكي ازان مولانا جلال الدين يكي ازان خواجه
كريم الدين سمرقندى در سب گاسوه آرميده محاطب بخطاب
شيخ الاسلام والوزرا وى فرزند خواجه كمال الدين وزير حراسان و
داماد مولانا بدر الدين اسحاق بود يكي ازان امير حسن علاى سنجرى
صاحب فوايد الفواد رماى دراز در خدمات سلاطين نامدار وى و امير
خسرو هم صديق و هم رار بودند - بعد مفارقت چند سال ناهمدگر
ملاقات نشده و هر يكي برنگى افتاد روزى خسرو هم باى سمح خود
لب تالاب سمسى يك طرف و امير حسن طرف ديگر با ياران مصروف
تفریح بود در حواند، بيت :

سالها ناسد كه نا هم صديقيم
گر ز صديق ها اثر بودى كجا
رهد ناں موى از دل ما كم بگرد
موى ما محكم تر از رهد شما
امير خسرو در جواب گفت ، بيت :

صديق بى كان ندان را سود نيسب
كم بود آن بد كه بهتر مى شود
جواب امير حسن سنجرى - بيت :

هر كه از ناثير صديق مكر است
جهل او بر ما مقرر مى شود

طوطی اندر صحبت مردم حرا
هم سخن دان هم سخن ور می شود

حسرت محبوب نسیم کرده جانب امر نگاه لطف آمیز مبدول
داسد که در واقعی صحبت ابری دارد - همان رور دل محبت منزل
وی از قسی در گسب و داخل یاران عمده گردید - در کلام نعظیم
خسرو نگاه ممدارد همان که فرماید، بیت :

خسرو از راه کرم بسدیرد
آن که من بنده حسن میگویم

سحیم چون سخن خسرو نیست
راسد ایست که من میگویم

در موقع نایب گردیدن خود فرماید ، بیت :

ای حسن نایب ازان زمان گشتی
که سرا طواف گناه نماند

[ص ۲۶] کلام وی خصوص مواید الفواد قبول خاص و عام
دارد - خسرو اکثر گمی که کاش تمام تصانیف ما وی را بودی و
این کتاب نما منسوب سدی در آخر عمر بدیوگیر رفت و همانجا ماند -
یکی ازان بهاء الدین ادهمی دارا لامانی یکی ازان قاضی سرف الدین
فیروزی در دیوگیر یکی ازان سیخ مبارک امیر داد کوپاموی پاهان
آستان امیر یکی اران خواجه موید الدین کره پاهان آستان یکی ازان
سیخ تاج الدین داوری بر چبوتره یاران یکی ازان سیخ موید الدین
انصاری معروف نور الدین موید بر چبوتره یاران یکی ازان خواجه
اعزالدین علی شاه برادر زاده یا خواهر زاده خسرو یکی ازان

حواجه سمس الدین خواهر زاده خسرو یکی ازین هر دو پایان خسرو
 آرمیده یکی اران مولانا نظام الدین شیرازی در حصار علای یکی اران
 حواجه سالار نهی یکی اران مولانا فخر الدین میرنهی یکی اران
 مولانا علاء الدین اندر هتی یکی اران مولانا سہاب الدین کسوری
 یکی اران مولانا حجب الدین ملتانی یکی اران مولانا بدرالدین فوق
 یکی اران مولانا رکن الدین حمیر یکی اران خواجہ عبدالرحمان
 مارنگ پوری یکی اران خواجہ احمد بدایوانی یکی ازین حواجه
 لطیف الدین کھندسانی یکی اران مولانا نجم الدین محبوب شکر خای
 تھانیسری یکی اران مولانا یوسف بدایوی یکی اران مولانا سراح الدین
 حافظ بدایوی یکی اران قاضی ساء پایلی یکی اران نوام الدین اودھی
 یکی اران مولانا برهان الدین ساوی یکی اران حواجه عبدالعزیز
 ناکرموی یکی اران مولانا جمال الدین اودھی یکی اران حواجه
 سمس الدین دھاری طغر آبادی یکی اران مولانا محمود بوہتی یکی اران
 مولانا صیاء الدین سرن صاحب ساریخ ویروز شاہی یکی
 اران حواجه ابوبکر ماندوی یکی اران قاضی قیام الدین قندوی
 یکی اران قاضی عبدالکریم قندوی یکی اران نضر الدین صدیقی یکی اران
 قاضی محمد رکن الدین گلٹاج پوری یکی اران سید علاء الدین خراسانی
 صاحب ترجیع بند معروف اودی یکی اران شاہ غیاث الدین قریب
 مولانا ابوسلیمان مندوی عقب آستان قطب الاقطاب جا دارد یکی
 اران مخدوم شیخ حیدر دھلوی کہ از قطب الاقطاب اثنای راہی
 جانب تغلق آباد دست چپ مقبرہ ہاکیزہ دارد صاحب خلافت وی
 خواجہ محمد موسای ہلوی دو کروہی نوح در ملک نیوات آسودہ
 [ص ۲۷] و اولادش دران آبادی زیر دامن کوه اقامت دارند یکی
 اران ساء منتخب الدین زری زربخش دولت آبادی صاحب خانوادہ

قصر عارفان

رویحسی یکی ازان سمح یعقوب گجراتی یکی ازان سید حسن بن عمر
حمک سوار بهروالی یکی ازان سید علاء الدین اودی -

ذکر اول نواسگان پسری و دختری حضرت قطب العالم اکثر در نظر شفقت حضرت سلطان المشایخ مذهب و معزز گردیدند

یکی ازان سمح سعد الدین مولانا علاء الدین موح درنا که
ساگرد مولانا وحوه الدین یوسف بانی بود حسب الطلب ناساه بعد
حائسی بجای پدر در دهلی آمد و آخر در گجرات رفت و همانجا
سهادت داف - یکی ازان برادر بانی وی سمح علم الحق والدین وی
را ناساه سمح الاسلام هندوسان گردانید - یکی ازان سمح
افصل الدین بن سمح معرالدین ده سجاده برزبان آراس -
یکی ازان سمح مطهرالدین ده بعد پدر سمح الاسلام مدد - یکی
ازان حواجه عزیزالدین ابن سمح یعقوب فرزند رابع حصرت سمح
که در ددو گمر سهد سد - یکی ازان برادر حوردس فاضی که در
سر چنوره یاران مدعی داف - یکی ازان سمح کمال الدین ابن سمح
نادرید ابن سمح بصیرالدین فرزند مسی - یکی ازان سمح اعرالدین
برادرش که هر دو را حصرت محبوع بعطای دو جلای رحص
مالوه و دیوگر صاحب - یکی ازان سمح عزیزالدین ابن حواجه
انراهم ابن حواجه نظام الدین فرزند نال در پایان آستان حا دارد -
یکی ازان حواجه محمد بن مولانا بدرالدین اسحاق جامع انوارالمجالس -
یکی ازان حواجه موسی برادر وی هر دو بررگوار سرق آستان بیرون
دایره جا دارند و اولاد ایشان هوز حدام آستان و تفصایل علوی
خاندان و کمالات داتی و صفای هم عمان - یکی ازان حواجه

عزیزالدین صوفی ابن شیخ احمد ابن شیخ محمد عمر صوفی صاحب
شیخ اسماعیل قسری -

حسب تصریح ذیل خلفای قطب العالم ذکر دوم در اقربای حضرت محبوب هم در ظل عنایت وی صاحب منصب شدند

یکی ازان حواجه رفیع الدین هارون یکی ازان حواجه بهی الدین
روح هر دو پسران حواهرزاده حقیقی بودند - یکی ازان حواجه
ابوبکر مصلی دار حواهرزاده حقیقی یکی ازان حواجه عزیزالدین ابن
حواجه ابوبکر مصلی دار جامع مجموع الفوائد یکی ازان مولانا محمد
قسم ابن شیخ عمر صاحب لطایف التفسیر [ص ۲۸] در سماع
مفسر خود را سر حواهرزاده آن سند السالکین بحدوث آورده
برادر زاده حواجه ابوبکر مصلی دار بود -

ذکر سیوم در ذکر حضرات سادات کرمانی در نظر حضرت قطب العالم و حضرت سلطان المشایخ معزز و مکرم بودند اعظم آذان

یکی ازان سید محمد کرمانی که هجده سال از روی درک بجا
در خدمت حضرت شیخ گذرانید ، نایق عمر عزیز در محبت حضرت
سلطان المشایخ بسر برده یکی ازان سید نورالدین مبارک کرمانی
فرزند اکبر وی یکی ازان سند کمال الدین امیر احمد کرمانی فرزند
ثانی یکی ازان سید قطب الدین حسن کرمانی فرزند ثالث - یکی ازان
سید شمس الدین خاموش کرمانی فرزند رابع این حضرات سر آن
چپوتره یاران سواد خاموش که در دیوگیر آسوده

آرامگاه دارند -

و از اولاد سید مبارک کرمانی چند فرزند بودند -

یکی اران سمیع پد کرمانی صاحب سیرالاولیا یکی ازان سید داؤد

یکی اران سید لقمان -

ذکر چهارم در بعضی از حالات قدسی سمات

خود حضرت محبوب ذات منزّه از صفات بچندین

حکایات مختصر بیان

آن سرور اولهای عالم آن رب اصفای آدم سلطان رفیع الشان

افالم ولایت عمان و من رسان لب نسگان وادی هدایت محرم راه

لامکان محط دوائر امکان مرشد کامل رهبر واصل عارف دریای

نوحه و اقیانوس بیدای نفیرید مدوه العارفین زبده الواصلین عالم با عمل

واصل اکمل آدم زمان معدای دوران سید پاکراده گوهر صاف مر

جلس سرور و دس انس محفل انس جامع السریع و الطریق حرر

المعروف و الحقیق رحمت للعالمین محبوب الراحین وارث الانبیا

و المرسلین دلیل المستاهلین حافظ کلام قدیم رعمای صراط مستقیم

صاحب مروض محمد مولانا و سیدنا حضرت خواجه نظام الحق والدین

پد ندابوی دهلوی خلف سرف السلف حضرت خواجه سید احمد بخاری

رضوی فرزند رسید حضرت سید خواجه علی بخاری خاندی

(۱) حکایت آنای کرام وی از سادات ذوالاحرام دارالاسلام بخارا

بودند خالد طرفی از اطراف و محلات بخارا نماند که از تابع سکونت

آنجا منسوب شدند [ص ۲۹] و نسب ماقبل چنان باشد که خواجه سید

علی البخاری بن سید عبدالله سمعانه بن سید حسین بن اصغر بن سید

احمد بن سید ابی عبد الله حل شانه بن سید علی اصغر

جعفر بن حبیب امام محمد بنی دکی بن امام بنی حواد بن امام موسی علی رضا و نسب حواجه سید عرب بدن بهیج که وی ان سید ابوالمقاهر بن سید محمد اطهر که یکی از حلقای حبیب قطب ربانی سید عبدالقادر حلالی بود هم برادر حقیقی سید عبداللہ حل سائہ مدکور العرص حواجه سید علی و حواجه سید عرب هر دو برادر ار سادات پاکراد اوایل فوج اسلام بر دست سلطان محمد معزالدین عم راد بن سام وارد هند شدند اول در سمر لاهور مقام بدر شدند بعد مدنی در دکانوں سرف امامت ورزیدند معدن نور وصفا حبیب بی زلیخا که از صالحات وف و عارفات عصر و مسجات الدعوات و صاحب بصرفات بود نسب عقب سر نسب حواجه سید عرب ناسد که با برادر عم راد خود حبیب حواجه سید احمد ابن حواجه سید علی کجدا سد و از فراں حمان سعدبن سرف آن بحر سلف بوخود آمد۔ سال ولادت باحر و سعادت حبیب سلطان المسابح بعد انصای سل سن صد و سی هجری بموی نوم الا ربع آخر ابن ماه صفر ناربح نسب و هفتم وف روز بعد طلوع در عهد معدلت دادسای ولایت مسس سلطان المسس ما بعد وفات آن ساه دین ساه در وف اخلافس۔

(۲) حکایت: هرگه عمر سریف وی عمر مسجاوز از پنج سال رسد پدر عالقدر سمار گردید ملهم عتب در گوس حق نموش آن باوی پارسا رساند که از پدر و پسر یکی را بر گزن این عقب فاب عقب اسباب پسر را قبول کرد لاجرم در همان زحم والد بررگوار برحم حق پموسب در ظل حمایت ایزد کار ساز و دست شفق والدہ ماحده پرورش و پرداخت پدیروم۔

(۳) حکایت: با سال دوازدهم عمر سریف قدوری بحضور

قصر عارفان

مولانا علاء الدین اصولی و مولانا علی بنی از نعمت نادان حضرت سیح حلال تمرینی تمام کرد همان ادم باقصای حدب طبع و سرشب اری محبت حضرت فرید دهر در دل پیدا گردید و روز بروز دری بدریوب - سال شانزدهم عمر مع والده ماحده بحضرت دهلی رسید اتفاق احسن آنکه در حوار حضرت سیح نعمت الدین ممولک سکوب ورید و از مضمان صحبت آن بر طرف سو [ص ۳۰] ملازم آن وحید عصر ریاده بر ریاده گردید فریب حار سال برد مولانا سمس الدین حواررمی معروف سمس الملک که سر آمد اهل فضل و کمال بود و مولانا کمال الدین راهد یکی از ساگردان مولانا ابوانحیر برهان الدین محمود بن ابی الحسن اسعد السخی محدب بعلم علوم دین بدریوب سال سیم عارم ریارب حضرت سیح گسب -

(۴) حکایت: : شانزدهم ماه رجب المرحب نوم الاربع سرف نعمت حضرت گنجسکر سرف ناب گردید و بعد تمام حید ماه و حید روره و اکساب فضائل و اسحصال احارب چندین ریاضات و تحوید سس شماره عرفان مجید و سس ناب عوارف المعارف حضرت سیح الشوخ سهروردی و نمید سرف حضرت خواجه عبدالشکور السالمی ناز بحضرت دهلی سرف آورد -

(۵) حکایت: : چون بحضرت دهلی رسید هم باساره مرسد حق پرست بریاض پرداخت و هم در تعلم و بعلم بسر می صاحب - در چندین مدت چنان تکمیل در علوم دین حاصل گردید که بحمع فضائل علمی هج یکی از فضلی دهر و کملا ی عصر همسر وی بود -

(۶) حکایت: : بار ثانی که تشریف برد بحضور مرسد وقت

چند سال ملازم خدمت ماند علی الاتصال و موصی فی کرام الله و
و چندین کتب توحید و تصوف و دلام و اصول بعضی سماعت
و بعضی بقرات در نظر حضرت شیخ دعلام و مهمم نام - این
نویس که رحمت فرمودند دعای با دامت الدین الی آخره از روی
مزید سقبت یاد گردانیدند و ارساد کردند که این دعا را داد گیر
و بران مداومت و مواظب نما تا در تو لماقب ما رو نما شود و
خصمان را حوسنود گردان و دامی و درمی از کسی سدا و حسنا
قرص مستان که در صورت عدم ادا در زندگی و نال آن با عقی
بر گردن من ماند درویش را در آس سوران در آمدن آسان و
استقراض بدین ارا و گلیعی که بران سست دامت حضرت
سلطان الاولیا مرحمت ساخت -

(۶) حکایت : چون الزام این معنی بحاضر نماز مآثر بود
که در هر سال زیارت حضرت شیخ از سهر دعلی عرم سود
اندر سال تمام یکبار ضرور شرف ملازم افتخار داد بار دلب
بانتضای زمان معهود عازم احودهی سد - این بار نعمت مزید یاف
حضرت قطب العالم را زحمتی عارض بود باران محبت را برای دعای
شفا بر مقابر شهدای کرام فرستاد هرگاه واس آمدند گفت که
دعای شما اثری نکرد - علی بهاری [ص ۳۱] دور ایستاده بود جواب
داد که ما ناقصانیم و ذات حضرت شیخ کامل دعای ناقصان در
حق کاملان کی اثر بخشد - حضرت المشایخ از یاعب اینکه جواب
علی بهاری بسبب بعد مسموع نکردند بود بسمع شیخ لفظ لفظ
آن رسانید مخاطب بسلطان الاولیا بوده ارشاد کرد که ما از حدای
کریم درخواست کرده ام که هر چیزی تو از وی خواهی یابی و
عصائی که در دست داشت مرحمت ساخت و روزی همدران ایام

قصر عارفان

حضرت شیخ حواس که دوفی گیرد مولانا بدرالدین اسحاق را فرمود که مکتوبی که فاضل حمیدالدین ناگوری تحریر کرده بود بنام وی حامدانی که دخیره مکتوبات نامزدان بود بر آورد مکتوب مطلوب حواد چون درین رباعی رسد ، رباعی :

حواهم که دوام در وفای تو ریم
خاکی سوم و نذر پای تو ریم
مقصود من بنده ر کوبی نوی
از نهر تو میرم و برای توزیم

نواجذ کرد - مولانا بیرون آمد حضرت شیخ نار نار آنرا معخواند و ساجد میگردد - درین موقع مولانا بدرالدین بحضرت نظام لاولیا گفت که یرحای ما بدرنای شیخ العالم تمام سار احدی را درایموف - ص اندرون مداخل ندهی - چون وی اینحال دید درون رفت و سر در قدم حضرت شیخ کبیر نهاد بستره شیخ معبر بود ، آب از دیده حواد جاری فرمود که بابا نظام الدین کدام چیز میخواهی حضرت سلطان المشایخ میفرماید که ما چیزی دینی خواستیم شیخ بما بخشید بعدله شیمان گردیدم که چرا نخواستیم که در سماع میرم و بحسب استفسار قاضی محی الدین کلسانی ارشاد رفت که آن حزینکه از شیخ خواستم و بما بخشید استعاض بود -

(۸) حکایت : بار چهارم که بقیام یک سال دهلی برای ملازم رفت دوم ماه ربیع الاول سال ششصد و سصد و نو بود - روزی که در اجودهی رسید و یوم الاربع و بتاریخ نست و پنجم ماه جمادی الاول لعاب دهن مبارک در دهن حضرت سلطان المشایخ کرده بحفظ قرآن مجید وصیب فرمود نیز گفت که بابا نظام دین و

دیبا را داده اند برو ملک هند گهر - این حکایت بقلم حضرت المصباح دیده اند و بر اینکه عره سعبان وی از حضرت سنج دعا حواس که نا در بدر حلقی نگردد -

(۹) حکایت : در ماه مبارک رمضان [ص ۳۲] روری ارساد کرد که دعاء ناسط الدین باد داری و بران مداوب کردی - حضرت سلطان الاولیا عرض کرد که بلی - فرمود - حالا لایق خلافت سدی برای تو مهال خلافت در سب سارم آخر نارساد حضرت قطب العالم بر دست مولانا بدرالدین اسحاقی مهال خلافت مبارک چهاردهم ماه صیام مرتب گردید و ا نصاح ارحمد بقویض حضرت سلطان الاولیا شد و ارساد نام که رب فدر بر جمع صفات درویشی مرحمت گردانید و اربن هم ریاده بر مهال رفع خواهد رسانید - این کار از نو بوحوه احسن بررسی بدرد مهال را در هانسی سمح جمال و در دهلی سمح مسخض نمای حضرت سلطان المصباح فرماید که چون سمح کمیر نام حضرت سنج بحسب الدین متوکل بر زبان گوهر نشان ماوردند دانسم که شاید خاطر ایسان را بحری رنجانده ناسد - العرض چون به هانسی رسیم حضرت قطب جمال هانسی در تحت جمال از قلم خاص این شعر تحریر کردند :

هزاران درود و هزاران سپاس
که گوهر سبردی گوهر سناس

و هرگاه دهلی رسیم دریافت شد که سمخ متوکل مبارک نهم ماه رمضان چند روز قبل از تحریر مهال رحلت فرموده اند وی را مدب هفتاد سال در شهر دهلی بسر گردید وصت ریاض و نوکل وی بهفت آسمان رسید و حضرت قطب جمال هانسی نیز اندرین

سال سفر آخرت گزید -

(۱۰) حکایت : عمر شریف حضور نظام اولیا با سال
سع و سینی و سماعت که مسرف بخلاف و عبات سال گردید زاده
از سی و کم از چهل سال بود - زیرا که حضور مدوح بحضرت مبارک
خود تحریر کرده در عبارت عربی که امست رسمدم بعد چهل سال
سرم می آید ریں چهل سالگی هرگاه یاد میکنم و مولانا بهرام
یکی از پیروگان حضرت سحیح بن عبدالدین متوکل روایت کنند که وقتی
حضرت سلطان المسایح را بزمار حضرت قطب الاقطاب در غایب
مستغولی دیدم بعد ملاقات ارساد کرد که امست نما فرموده اند که
از اهل اسلام هر کسکه را دید وی را بیا مرزیدم - در خیال سمدم
کرماتی شب مذکور همان سم و د که در آن سم حضرت وی
چهل سال رسد و ندین کرامت مسرف گردید - هر حمد که هر
سم وی سم قدر بود خزانکه اکثر نا ناران ارساد رفت که آخر
سمب نتی از عالم غیب در دل فرود می آمد ران نا صبح خوش
می باشم :

چندان بسیمم ده بر آید نفس صبح

کانونف بدل مرشد از دوست پیامی

[ص ۳۳] سبج کتب اسرار می دید و معانی توحید که ندان

ملهم می گردید در کتابت می رسید ناگاه قلم از دست افتاد و
بسجده معبود نهاد ازین علامت بین قدر دریافت شد، بیت :

امشب قدر سمب استاب

قدر شب قدر خویش دریاب

مجموع داد که این سرب بعد از انتقال حصر گنج سکر رو داد
 بمعی نامند که در افعال حصر گنج سکر ارباب نواریح را عجب
 اختلاف واقع - بروایب اکثری در سال سصد و سب و حار و
 حسب تحریر اکثری سال هفتاد و از روی تحقیق معنی هسناد و
 هشت و بیز سب و هس قرار دهند و صاحب سیر الاقطاب نود
 مرار داده و ماده ناریخ آن لفظ محذوم آورد - همچنان در سال ولادت
 اختلاف احوال دارند سید کرمانی گوید که در سال بانصد و سب
 و نو ولادت یافت و شش صد و سب و چار وفات - پانصد و پانصد
 سال عمر سرف بود که در اراد حضرت قطب الاقطاب درآمد
 بعد آن هشتاد سال در قد حیات ماند و کسانیکه سب و چار وادع
 دارند قیام می و پنج سال بر سجاده ، همای بعد مرشد ثبات نمایند -
 از روی هر کتابیکه کم از هفتاد بدریافت می رسد لیاف صاحب
 ندارد زیرا که منشو . خلافت حضرت سلطان المشایخ مرقوم چاردهم
 رمضان سال سح و ست و ستمایب نوم الاربع بود - صداف
 تحریر آن در سال مذکور از روی کتب متعدد زمان حضرت وی
 چون افضل الفواید امر خسرو طوطی هند و راحب القلوب و سیر
 الاولیا و کتاب الاخبار نوصوح می رسد و هم اکثر از دخیار و
 ملفوطات حضرت فرید العصر و قطب جمال هاسوی و مولانا
 علاءالدین موج دریا و مولانا حمید قلندر صاحب خیر المجاس چنان
 تراوش می پذیرد بل صاف در معنی بالصریح مرقوم که در ایام
 حیات بعد یافتن خلافت حضرت سلطان المشایخ سرف ملازم
 حضرت گنج سکر معرز نگردیده سال تمام بر مفارقت منعفی نشده
 بود که انتقال فرمود بدین جهت که از روز اراد بر این معنی
 ملزم ماند که در هر سال یکبار در ملازمت رسد - مجموع چهار بار

تشریف برد بعد خلافت در همان ماه صیام رخصت یاف [ص ۳۴] و نقل حضرت فرید الدهر پنجم محرم بالانفاق باشد - اندرین حال مقیاس متمرکز بصاحب حنان استیلا می نبرد که پنجم محرم در سال هفتاد بالای سس صد نقل آن عارف ربانی ارین سرای فانی صادی باشد که لفظ خلیل ماده تاریخ آن تجویز کرده اند و ساه مظهرالحی در معجز الواصلین آنرا مظلوم هم کرده و این تصویر اتفاق دارد عباراتی که در چندین نسخ معتمد تواریخ سلاطین هندوستان مندرج که اوایل سلطه سلطان غیاث الدین بقدم حصرات شیخ فرید الدین احوذنی و صدر الدین عارف و سح نجیب الدین سوکل و شیخ جمال هانسوی منور بود - هر چند که زمان شیخ عارف در تمام خلافت بلبن حاوی بود الا در عمر سریف حضرت گنجشکر همگنان متوفی اند که نود و پنج سال بود خواه نود و هفت -

(۱۰) حکایت: حضرت سلطان المشایخ ریاده از پنجاه و پنج سال بر سجاده مشیخت ارشاد مانند حاص در حضرت دهلی و از اینجای نعل و حرکت نفرمود حز آن که هفت بار بزیارت حضرت گنجشکر رفت -

(۱۱) حکایت: آخر عهد غیاث الدین بلبن بود که بعد انتشار بسیار و اقامت چندین طرف و جوار امر پروردگار در غیاث پور جای اقامت مختار ساخت رمانیکه معز الدین کبچباد در کیلو گڑھی شهر جدید آراست هجوم خلائق بوفور آبادی در غیاث پور نیز شد -

(۱۲) حکایت: سلاطین کبار که بعد سلطان ناصر الدین - ر و غیاث الدین بلبن و معز الدین کبچباد و سمس الدین کیمورمت مذب آرای مملک و جهانداوی شدند - در عهد حضرت نظام الدین

اولیا تا بعضی معاملات سان مختصراً در حکایات آمده زبب ارفام
ندید -

(۱۳) حکایت : هرگاه سلف عوریان و بیوستگان ایسان عد
انصای مدب قریب صد سال ر کیومرث ختم بدیرم و حلال الدین حاجی
مرور بادساره چیزی فتوح فرساده در خواست کرد که برای مصارف
درویشان چند مواضع بخویز کم بدیرا گردید که نام درویشان
فراری دهد و هر چند بحضوری خدمت الحاج کرد باز بود و
حکایت حواشی قدوم بوسی وی در حالت احاطه مضمحل حالات حصرت
امر بحرر یافت -

(۱۴) حکایت : در سال نود و پنج بالای سسی صد علاء الدین
شهاب الدین مسعود برادر راده و داماد حلال الدین وی را مرید
قتل کرده خود ناساه سد و استقلال تمام در دیار هند ناف - مکرر
دامغان چمکری محاربات عظم کرده مرید داد حارلک و هفتاد
و پنجاهار سوار جرار در یکاب داسب آرو کرده بود که شریعتی
حدید انگیزد و هفت اقلیم را در سبخر در آرد اخر دانست که
این معنی از روی تدبیر راست سمود خود را سکندر دای لقب داد
بعضی فلاح دای که هنوز در بصرف اسلام بدر آمده بود او ضبط
فرمود و قواعد و اصول مملکت داری و تحصیل از رعایا و رؤسا
نظرز باج و حراج قرار داد بر پیلان سواری عماری وی نهاد
امیر خسرو گوید بیت :

ز شاهان کس نهنگام سواری

جز او نهاد بر پیلان عماری

ذکر حضرت امیر خسرو رحمتہ اللہ علیہ

از روی پیروی اخبار و آثار سلاطین و صالحین چنان استنباط

قصر عارفان

می پذیرد که حضرت امیر در سال شصت و پنجاه و یک زمان خلافت با برکت سلطان السلاطین دادساز درویش فرین مبول باری ناصر الدینا والدین محمود عاری سرف ولادت یافت و در سال سبب عم در عهد معدل سهد آن ساه دین بهاء امیر سبب الدین والد ماجد او از روی شهادت بخلد نرس ساهب زیرا که سلطان عات در ساه حمادی الاول سال شصت و شصت و چهار پادساز شد و خان ملتان که ولی عهد و پسر کلان ابن سلطان بود سال هشتاد و چهار از دس معلان چنگیزی سهد گردند خسرو با وی رفاقت و موافقت و مصاحبت داشت از چندین سال ما قبل آن چنان که در حکایات سابق بحریر یافت و نمر واضح می شود که امیر درین دار و گهر آمد مغلان و عرب و صرب ایشان در بند و امیری افتاد و بعد چندی از روی تدبیر لایق از دس حور شان بجات دس داد - اندرین حال بحساب سال ولادت که دران اشتاهی نباشد عمر امیر وقت حلوس سلطانی بر سریر سلطنت چهارده سال و هنگام سهادت خان ملتانی در محاربت سی و چهار سال در عباس در می آید و بعد وفات عیاب الدین در سال هشتاد و پنج معزالدین کی قبد پادشاه سد - پدرس از بگل بر وی یورش آورد آخر بر صلح و ملاقات باهم پدر و پسر هر دو پادشاه جانب بخگاه منصور گردیدند - امیر ابن حکایت را در نظم در آورده مشوی قران السعدین نام نهاد - اندران کتاب در ایام تصنیف آن که سال هشتاد و هفت باشد عمر خود بسی سال ارقام می نماید و ازین رو که در کتاب موصوف ذکر خیر حضرت محبوب ذات منزله از صفات جای نکرده غالب چنان در خیال می گذرد که تا وقت و سال مذکور شرف یاب دولت ملازمت نگردیده و الا ضرور مدح حضرت وی در عنوائی

شوی می نگاشته چنانکه در جمیع تصانیف خود ملحوظ می دارد - تا آن
که با وصف ملاقات و تعارف زبان تعلیم و زبان هوس در ارادت
طریقی مستقیم دست نموده باشد - حضرت محبوب ذات مبره از
صدا در فواید الفوائد ارساد می فرماید تقریب ذکر ر زبان آمد
این دو شعر حکیم سنائی عونوی، رباعی :

بر سر طور هوا طسور سحر بر سر
عشق ساه لب ترانی اندرین خواری مجو
حار راه شوق عیاران این درگاه را
ر کف بای عروس مهبد عماری محو

که عمار نام شخصی بود او ایجاد آن کرده نام برین نام
شهرت گرفت - شیخ جمال الله سبحانه ابوالفضل محمد الفاضل بن
بجملی مقبول از مولاد صناء الدین سنابی محسب وف صاحب تصانیف
الاحتساب در سیرالعارفین می آرد که علاءالدین خنجی روری
فرایک را بحضور شیخ المشایخ فرساد و التماس داد که مدتی می
گذرد که ما لشکری عظیم برابر الف حان برادر عیسی خود بر
ولایت ارنگل طرف جنوبی هد راهی گردانیده ام هوس حری بر سرده -
بغایت مکر دارم میخواهم که خود غلام شوم حضرت شیخ زمانی
شبهستان ما را بجمال باکمال خود شمع سان منور گردانند و مصلحت
کاری که بخاطر گذرد ارشاد نمایند مگر سلطان را در دل بود که
حضرت سلطان الاولیا بدین تاویل در ایوان وی شریف برد و
سلطان بدین تشریف در سلاطین روزگار امتیاز یابد - از حضور پرنور
قرایک جواب یافت که بسلطان دعا رساند و عرض نماید که چنان
که شما را غمخواری اسلام در خیال ما را نیز مدام پیرامون حال

فردا وقت چاشت شما را بوند فتح آنولایت و سلامتی برادر و لشکر
رسد و در ایام معدود خدمت اعظم همایون الف خان نیز با غنائم
سوار آید و شما را فرجی دگر افزایش دهد. ناساه ازین کلام فرحت انجام
انشراح تمام یافت و نذر کرد که [ص ۳۶] بعد رسیدن مزده ظفر
یابنده دیوار سرح رای دره همان خانقاه سال دارد از قدرت رب قدس
برور ثانی بوقت مغرب شمسوار بپوش رفتار داعراض فتح رسید و سلطان
را عمده عذاب ولایت مآب صد چندان گشت و نذر معذور ارسال داشت.
حون قراسک حاضر آمده در پیش نظر حضرت نهاد همان روز قلندری
اسعد یار نام از خراسان وارد آستان سده بودند دید و خود را
نزدیک کسب و گفت که الهدایا مشترک حصرت فرمود بل تنها
خوسترک و تمام آن را بوی بخشید وی فارغ البال راهی گردید.

(۱۵) حکایت : زمانی علاء الدین مذکور را بعضی حاسدان
در انداز سلطان زمان حضرت نظام دوران در تشویش آوردند و تنگه
صیب فضایل و کمالات وی باکناف عالم رسید و کوس عظمت و
کرامت وی ناگونی فلک ملک بلند آواره گردید بوی رسانیدند
که از وضع و شریف و شهری و لشکری و درباری و بازاری و امرای
نامدار و ساهزادگان و الاتباع کسی نباشد که خاک در او را تاج
سرسارد اندر این حال عجب نباشد که فتوری در مملکت راه یابد
روال حلاوت بعض سلاطین زمان بدین عنوان گردید. لاجرم پادشاه را
بوهم افرو. معاین چمد بر کاسه بوس و بدست خضر خان والی
خدا. خوب طردین از جانب کاتب و هم مکتوب الیهم و
فرستاد برای امتحان این معنی که حضرت سیع را خواهش بر این
معاملات هست یا فی حضرت سلطان المشایخ جواب داد که مادرشائیم
عزلت گزین شاغل بدعای پادشاه و خاص و عام اهل اسلام، اگر ساه

بعد ازین چیزی گوید عرصات زمیں حدای تعالی سی وسع دارد جای
دگر راهی شوم - شاه مد یافتن این پاسخ حوسحال سد والتماس داشت که
مخالفانم مرا مغوی شده بودند تا با معبولان نارگه رب العزت در
اندازم و مال و جان بر باد دهم ما یکی از معتقدان محذوم ام جراتی
کرده بودم عمو میخواهم و احارت حضوری - حضرت گفت که
ما بدعای غیب مشغولم که زیاده اثر دارد آمدن حاجب ندارد -
باز چون پادشاه التجای بی انداز کرد پاسخ یافت که سرای درویش
دو در دارد اگر پادشاه از یک در در آید درویش از در دوم
بدر رود -

(۱۶) حکایت : ربانی پادشاه را مهمی سخت در پیش آمد -
بحضرت سلطان الاولیا پیام داد که بوفور مرحمت امیر خسرو را
مع بحریری [ص ۷۷] سفارسی تمام نامی حضرت شاه سرف رحمت
مرحمت شود تا بواسطت آن عرصی ما بحضور ایشان رود و جواب
آرد پدیرا افتاد - چون امیر و نیز خدمت شاه ممدوح گردید چندی
مقیم ماند و نعمات پرکاف فراوان یافت و تا جواب تا صواب
و اطمینان رسید خسرو در عزل خود هم وزن خواند مطلع و مقطع یک
غزل در این جا ذکر می یابد، عزل :

ای که گویی هیچ مشکل چون فرای یار نیست
گر امید وصل باشد آنقدر دشوار نیست
چند گویندم برو زنار بند خود پرست
بر تن خسرو کدامین رگ رگ که آن زنار نیست

و مقطع غزل ثانی - اینست :

خلق می گوید که خسرو بی پرستی میکند
آری آری میکنم با خلق عالم کار نیست

(۱۷) حکایت : علاءالدین در آخر عمر مفتون و در قابوی ملک نایب گردیده بود او را منزلت عالی داد که دماغ وی سودای خلافت پیدا کرد - قصد آن داشت که مدعیان سلطنت این خاندان را نابود گرداند در حال بیماری علاءالدین حضر خان و شادی خان هر دو برادران را مع نانوی ملک جهان مادر آن شاهزادگان مد کرده بحصار گوالیار فرستاده چندین خیر اندیشان را بقتل در آورد هم دست آویز جعلی بر ولی عهدی سهاب الدین پسر هفت سال نوشت « پادشاه را نیز مسموم گرداند و سهاب الدین را برای نام بر تخت نشانید و هر دو برادران محبوس را ناپسند ساخت و مادر طفل تخت نشین را باوجود ایام عدب و احتکی خود بعقد نکاح در آورد و هر روز یک دو ساعت برپام هزار ستون شاهزاده را جلوه گری می داد باقی سب و روز باهم اختگان دگر هم جنسان خود نرد و چوپز و مام می باخ و قطب الدین را قتل کردن میخواست - روزی پالکان مدیم محافظان مستقیم هزار ستون را ناراده فاسد در محبس فرستاد - قطب الدین حقوق پدر یاد آورده قلاده مرصع گران قیمت بایشان بخشید قاتلان از روی انفحال منصرف برپام آمدند و از بصرف مغلب القلوب سزای اعمال زشت ملک نایب را قتل کردند - وقوع این ماجرا بعد سی و پنج روز از ممات علاءالدین رو داد ، بیت -

از مکلفات عمل غافل مشو

گندم از گندم نروید جو ز جو

قطب الدین را بعد نجات بر نایب [ص ۳۸] برادر خود مقرر کردند وی بعد دو ماه با عماید و اراکین خلافت متنش بود، خود پادشاه شد -

(۱۸) حکایت در سال هفت صد و هجده هجری محرم نامبرده خود را مبارک ساه خطاب داده بر تخت پادشاهی قدم نهاد - شهاب الدین عمر را میل در حشم کشید و با برادران چهار گویار فرستاد - اوایل حال رحیم الطبع و ناسخا و چون محبت رندان دیده و مصایب محبوس کشیده بود هفته هزار زندانیان را خلاصی داد هم مواجب شش ماه بطریق انعام بر ساه انعام یافت - آخر نحوی او مایل بدل آزاری و خون ریزی ناحی گشت مامد پدر با حسن نام پراون زاد هند و نراد گجرات نزد نعشی باغب و خسرو خانش مخاطب ساخت و برادران محبوس را محور کش و با حضرت سلطان الاولیا در پی عناد سد ازیں که خضر خان و شادی خان مریدان حضرت بودند و بعضی حاسدان را که منحرف ازیں آستان بودند چون شیخ زاده حسام و غیر آن همدم خود گردانید و می گفت که هر کسی سر حضرت شیخ آرد هزار تنگی زر دهم - وزرا و امرای سری را ممانعت کرد که کسی برای ملازم حضرت پر نور در غیاث پور نرود اندر خطیره مولانا ضیاء الدین رومی با جناب سلطان الاولیا روبرو بود جواب سلام حضرت سیح بداد و مافتب نگردید - وقتیکه مسجد جامع سیری بر آرامت حکم کرد که جمیع صلحا برای جمع اینجا حاضر شوند باساع آن همگنان تشریف می بردند جز حضرت وی که بهجت شرعی نمی رفت و می گفت که ما نظر بحق قرب در مسجد کیلو گری نماز میگذارم و در هر ماه نو جمیع صلحا و عرفا برای ادای نهیب بحضور پادشاه تشریف می بردند سوای حضرت سلطان المشایخ که حواجه مجد اقبال از اینجا میرفت هر دو امر عدم احضار باعث ر زیاده بر عبار شماریار جفا شعار شد - ایما ساخت که هر ماه نو آینده اگر وی نیامد بجبر طلب کنم -

روایت مولانا جمالی است و هفتم ماه شوال بود که سرهنگان
 ساهی حکم ساه بحضرت ساه دین رسانیدند و چون واسن بحضور
 ساه رسیدند برای رسوخ خود طاهر کردند که ما حضرت شیخ را
 راضی ساختیم که در سب هر ماهی سها را در یاد سلطان بدین سخن
 اسراج تمام یافت که باری اصرار ما صورت گرفت و سختم بالا ماند.
 همدان سب حواجه وحیدالدین قریشی پدر سد الحجاب و اعزالدین
 علی شاه برادر خسرو که هردو از مریدان [ص ۳۹] صافی نهاد پاک
 اعتقاد بودند بعدمت رسیدند و صورت حال بار پرسیدند - حضرت شمع
 حواب داد که هرگز خلاف طریق پیران طریقت نکم - داستماع چنان
 ناسخ هر کسی معیر و متعجب بود که ناساه انتظار دارد قایق شب ماه
 در آید و حضرت ساه اینجا بشریف آرد و حضرت شیخ هرگز راضی
 ناسد و مزاج سلطان بی وقوع این معنی بوحسب آمیزد و در شم
 آشوبی عظم حرد - خیراندیشان چند الماس آوردند که اگر سرب
 فرمائی منظور ناسد درین باب استمداد حضرت فرید الدهر می باید -
 گفت سرم دارم که در معاملات دنیا از حضرت وی اعانت خواهم
 الا سها پیری دانند که نعلب الدین هیچ و حوه برما ذفر نیاند، خوابی
 دیده ام که گوی بیر شاخ قصد ضررم کرده بسویم دوید و از
 روی بندی و نیزی تمام نردم رسید برخاستم و هردو شاخ آنرا
 پیچیده بر زمین انداختم که هلاک گشت - سلخ ماه مذکور خواجه
 اقبال عرض کرد که امشب شب برآمد ماه خواهد بود تبرکی
 اساد سازند - حضرت گفت حالا ساک باش و بکار دگر پرداز - چون
 وقت عصر در آمد باز گزارش ساخت که چو دول و کهاران حاضر
 سازم و ببرک موجود گردانم جوابی نیافت دانس که هرگز تشریف
 نخواهند برد بضرمان حق همان شب بعد انقضای پاسی و چند ساعت

خسرو خان بردان که پادشاه وی را صاحب پنجاه هزار سوار و در محل و غیر محل محرم خود گردانیده بود اندر کوشک هزار ستون در آمده قریب دروازه فصل قطب الدین را بقتل در آورد - صاحب سیر الاولیا در نکاح تصرفات آن فخرالنساء بی زلیحا می نگارد که پادشاه فروز جوای و نخوت کامرانی گفت که اگر در غره ماه آینده حاضر بشود آزاری دهم و رسم همجنان بود که بعد وادید ماه جدید غره آن ماه صدور و اکابر و مشایخ و فضلا حاضر میسندند - چون مخلصان آستان خبر این حال بان سلطان زمان رسانیدند هیچ نگف الا بزیارت والده ماجده رفت و گفت که برای ایذای من پادشاه قصد کرده و بعد آن بر غره ماه آینده قرار داده اگر تا وقت مذکور کار وی کفایت نشود بزیارت شما نیایم - چون شب ماه نو پدید آمد و ماه نو دیده شد خلایق منتظر که فردا طلب حضور خواهند کرد ، همان شب ماه بلای آسمانی بر جان بد اندیش نازل شد که خسروخان بلفاک کرده سر از تنش جدا ساخت و تنی سر از بالای قصر بی ستون ریز انداخت ، سر بریده را بر سر نیزه گردانید و بخلایق نمانید [ص ۴۰] و از کتب بواریخ چنان مستفاد می شود که چند بار عماید وقت شکایت خسروخان بعرض پادشاه رسانیدند که در ضمیرش بوی خلافت جاگرفت قصد دگر دارد - پادشاه از غایب فریفتگی بحالش بسخن حق نپرداخت بل هر کسیکه چیزی در حق وی می گفت بان بداندیش ظاهر میساخت ، چنانکه قاضی ضیاء الدین مخاطب نقاصی خان اوستاد پادشاه روزی چند شکایتی و حکایتی ازین کردار نصیحت وار کرده بود پادشاه در خلوت خاص ضبط آن راز کردن نتوانست - خسروخان بعد اطلاع بابی در پی آزار قاضی حان گردید - روز قتل سلطان بست هزار از خویش و تبار خاص خود هم قوم اطراف هزار ستون

مراهم آورد - بعد گذشت یک باس قاضی خان از نام مهریج در منزل زیرین می در آمد - عموی خسرو خان در راه وی را بسخن دلفریب مشغول گردانید که ناگه جاجریا نامی از عجب نا تیغ آبدار خود را بر سر قاضی رسانیده قتل کرد - مردم چون گرد آمدند و درمی بزمینی شدند بشور و سغب بادشاه از خسرو خان که در ارش در خوانگاه بود پرسید که عوعا چیست گفت اسما نوبت در هزار ستون خلاص نمده اند گرفتاری آنان می سازند - درین مدت رفقای خسرو خان ابراهیم و اسحاق افسر در پائین مجلسرای خاص را با چندین محافظان معتمد صاحب نوبت قدیم خدمت را درهم و بوهم و قتل و مجروح کردند - فریاد از هر طرف بلند برخاست سلطان بی قرار شد و بحال اضطراب و بوهم داست که روزگار نرد دغا باخت راه محل قدیم گرفت خسرو خان بغایت دلاوری موی سرش بدست آورد - لاجرم سلطان بر گشت و براه اختلاط حسب عادت وی را زیر خود کشید الا آن موکل احل موسس از دست نداد تا زمانیکه حسام الدین برادر خسرو خان و جاجریا قاتل قاضی خان در رسیدند و سر بادشاه از تن نارکسی بریدند و همانوقت در حرم در آمده فرید خان و علیخان و غیران پسران خود سال خاندان خلجیان را در قتل و حرمان ساهی را در بعل آوردند - وقوع این ماجرا در شب پنجم ربیع الاول سال هفت صد و ست و یک هجری بود - صبح آن خسرو خان خود را ناصرالدین شاه لقب کرده بر تخت علای در قصر هزار ستون نشست و قریب پنجاه حاکم ماند - طبق زرین بر از حواهر آنداز و لولوی شاهوار نذر حضرت سلطان الاولیا نیز فرستاد - بهر کسی از فقرا و صلحا در خور لایق [ص ۱۴] هدایا و تحایف داد الا غیاث الدین ملک غازی هنگام اجلاس فرمائی خود از همگنان واپس گرفت جز حضرت سلطان المشایخ

و اربین که جمیع حصرات را در خیال و د که عمفریب حورسند
 اقبال خسرو خان روال پریرد بحایف وی را بحس امانت کرده
 بودند با ووب اسررداد آن دسوارى رو بدهد حر حصرت سلطان
 المشایخ نظام الحق والدین قدس سره - در سیرالعارفین آورده اند
 که بحایف طلب مبلغ پنج صد هزار بنگی زر فرساده خسرو خان
 کرده بود - حضرت شیخ حواب داد که این از بیب المال بود ر
 اهل استحقاق سمب بدیروب درمی و دیاری بصرف خاص ما در
 نیامده - کت مانند الا غباری در دل راه داد - مولانا نورالحق مسرق
 می نگارد اندر تذکره خود که هدایای خسرو خان سج لک زر
 مسکوک علای بود علاوه جواهرات نفس که یکی اران لعل سمب
 ناب و گوهر رحسان باشد و حکایب فقدان و دریای همان ناسده احتر
 بعضی اصحاب صحایف رقم کرده اند -

(۱۹) حکایت : حون سلطان عیاب الدین تغلق ناساه سد
 اوایل حال بر بحایف خسرو خان زان بعد بر وجد و سماع و محالس
 و اجتماع با حضرات سلطان المشایخ اعتراضات آورده علمای اعلام
 اسلام را جمع آورده محضری ساخت در منع سماع و حرب آن
 حسب روایات حصرت امام اعظم و در تغلق آباد حصار نو تعمیر
 نمود حضرت شیخ را تبع و درویشان چند در طلب داشت دو صد
 و پنجاه و چار عالم زبردست و فاضل حق پرس در دارالشریعت
 قضا حاضر بودند - مولانا فخرالدین زرادى گفت که ازین فضلاى
 نامدار ده کس را پادشاه منتخب سازد کسانیکه فاضل ترین گروه
 باشند ایشان با ما بحث نمایند و دلایل حرب پیش آرند ما اباحت
 آن ثابت کنم - پادشاه جانب قاضی رکن الدین ولواغی که اکبر و

اعظم قضایا و سر آمد رمان و حاکم وف بود رو کرد او زیاده از دگران درین باب غلو داشت ملتفت حاتم حصرب سلطان المشایخ بوده گفت ای درویش درین معنی شک نباشد که تو با اصحاب اکثر اوقات مشغول بسمع و سرود می باشی ، حضرت فرمود آری ، بار گفت که روایتی داری حضرت متمسک باحادیث نبوی گردید -

قاضی مشهری جواب داد نه محمد وف بسی نه یحیی نبوی سدهای مردمی معتمدی روایت از امام اعظم ما را تا قول تو [ص ۴۲] در معرض قبول افتد سیخ فرمود سبحان الله باوجود قول معطی صلی الله حل نشانه علیه و آله و سلم قول حنی بیخواهی قاضی مشهری گفت اگر بار دیگر سرود و سماع در آی در شریعت محرم باشی - حضرت ارساد کرد که ترا رعوب حکومت براین می آرد اگر خدا خواهد زود ازین خدمت معزول شوی و در جزای چنان بی ادبی که با عارفان خدا می نمائی ایمان خود بسلامت نبوی - درین اثنا مولانا علیم الدین بیره مخدوم بهاء الدین زکریا ملتانی وارد گردید ، پادشاه برای استقبال وی دوید وی اول باعزاز و احترام تمام حصرب شیخ را دریافت بعد آن ملتفت بسلطان گشت و گفت که حضرت را چرا اینجا تکلیف داده اند پادشاه گفت علمای عصر محضری در باب سماع مردب کرده اند شکر خدا شما نیز تشریف آو، دید اکنون حق از باطل امتیاز یابد مولانا گفت ما در دیار حرم بنت الرب و حرم نبوی و مصر و روم و شام دیده ام که جمیع مشایخ کبار سماع می شنوند کسی از قاضی و مفتی مانع نمی شود و سماع برای اهل سماع بی شک و ریب در هر مذهب و ملت حایر ناست ، حضرت شیخ و درویشان وی لا استباه اهل سماع اند و اهل کمال و صاحب حال ، جناب رسول مقبول صلی الله علیه و آله

علیه و آله و سلم هم سماع استماع ورموده و تواجد کرده
سمیع این کلام پادشاه رحاسب و عذر آورد و باکرام تمام بغیاث
پور رخصت صاحب -

(۲۰) حکایت: حصر سیخ عثمان سماع سنایی یکی از
مریدان مخدوم رکن الدین انواله ملتای در دهلی وارد شد و در
وحد و سماع حضرت سلطان المشایخ سربیک بودی - عاب الدین بعلی
قبل ازین که بر حضرت وی محضر سارد امتناع عام کرده بود که
اگر مطربی یا قوالی نقشی سراید و صوتی بر آرد زبانی از دهان
بر آورند - روری امیر حسن پسر امیر صامت قوال که وی را
حضرت سلطان المشایخ سر آمد قوالان مجلس خویش گردانده بود
روبروی خانقاه شیخ سیاح گذر کرد وی گفت ای حسن می توانی
که چیزی بر خوای؟ وی گفت دراین وقت قید سلطان چنانست که
بخوف او کسی قرآن از روی الحان خواندن نمی تواند تا بدگر
چیز کرا جرات باشد - سیخ اصرار کرد که این حا غری باشد
زنجیر در می کشم آواز نرم نابد داشت امیر بحسب صد بیتی در
پرده عشاق آغاز نهاد ست:

راهد ز دین بر آمد و صوتی ز اعتقاد
برسا بجدی شد و عاشق همان که هست

شیخ را برین بت تواجد رو داد برخاست [ص ۴۳] و زنجیر
در واگردانید و گفت به آواز بر خوان و از ساه مترسان - حس
نیز از حالت شیخ بی دب گشت و آواز بلند چنانکه رسم بود بر
گرفت مجرد استماع قریب دو صد قوالان از هر اطراف و جوانب
پرو بخانقاه آوردند هر جا که صوتی صاحب دل بود اندر سماع در

آمد و خندین خلائق از جنس و نا جنس اجتماع پذیرفت و غوغای عظیم پدید آمد - شیخ با جمعیت مذکور در حالت وحد و سماع راه بغلق آباد گریب از انجا زیاده از یک گروه بود جمیع خلایق از صفار و کنار متحیر و در مانده کار شیخ و صوفیان و قوالان بودند - الغرض سلطان از بالای قصر هجوم خلائق و فریاد و فغان از جانب دهلی شنید - ملک سادی یکی از بحرمان خود را برای تفحص احوال دوانید وی سوار آمده زود منصرف گردید سلطان خبر رسانید که شیخ عثمان سیاح و برابر او صوفیان بی شمار و مطربان پر قطار بواجد کنان و سرود گویان می آیند - پادشاه بر آسفت و گفت که در تذکره خسرو خان ناید دید این شیخ چند لک تنگی زر و بفره در بصرف آورد - چون بر خاص و عام ظاهر بود که شیخ عثمان چیزی از فتوح حسن قبول نکرده و رد آن فرموده بود مانند سید علاءالدین حی وری سمع پادشاه حقیقت حال رسانیدند گفت اگر بر نام او چیری بودی ربح عظیم می رسانیدم - ملک سادی را مامور صاحب که حصص سیح را در محل خاص فرود آرد و مایحتاج از طعام و شراب حسب دلخواه از مطبخ سلطانی بطریق دعوت حاضر سازد و قوالان را نقدی از خزاین سامی رساند وی چند روز به آن ساز و سامان همانجا ماند و ملک سادی زیاده از فرموده شاه اعمام کرد - حضرت شیخ روز چارم بی ادای هیچ شکر از انجا در غیاب پور بحضور آمد -

(۲۱) حکایت : حضرت شیخ ابوالفتح رکن الدین ملتانی

چند بار در دهلی تشریف آورد - زمانی حسب الطلب قطب الدین مبارک شاه دران وقت حضرت سلطان المشایخ تا حوض خاص علای برای استقبال تشریف فرما گردید - هنگام فرض بامداد باهم هر دو حضرات

ملاقات اول روداد - سیخ چون سلطان رسید وی پرسید که اول از بزرگان اینجا شما را کدام دریاف - گفت آن که بهتر این شهر بود آن کرات [ص ۳۳] ملاقات صاحب ماند - روزی سد کمال الدین خبر رسانید که سیخ جانب عیاب پور می آید حضور در خطیره بود از نارگه و حویره مصفا مسوب بعمار خواجه جهان احمد ایاز و تعمیر سیخ حسن سر بر من بالای حوص بزیار آمد - شبخ در گنبد دهلیز اوسط نزدیک جیوبره معابر یاران فرود گردید الا درحمت مای از دولا خواست که کسان وی را بامداد بیرون آرند - حضرت از روی کمال محبت و تواضع گوارا ساخت و با سواری درون صف ستون آورده خود محاذی نسبت مولانا عماد الدین اسماعیل برادر خورد گفت که این وقت بوحود این هر دو بررگوار مجلسی برپا که آنرا خیر المجالس توان گفت اگر چیزی از فواید علمی گفت و گو یابد مستحسن باشد و فیضان آن بر حاضرین ایثار یابد هم وی گفت که جناب رسول مقبول که هجرت کرد اندران کدام مصلحت بود هر دو بزرگ جدا جدا جواب ناوولی دارند و هر یکی در ضمن آن عظم و کرامت دیگری ملحوظ داشت سیخ گفت که درجاب و کمالات نبوت که برای حضرت رسالت پناه تقدیر کرده بودند موقوف و منحصر بر آن بود که باصحاب مدتی چون رسد درجات و کمالات مذکور مکمل گردد - حضور گفت هر چند در تفسیری و کتابی ندیده‌ام اما در خاطر می‌گذرد که دعوت و ارشاد حضرت خاتم الانبیا بر مکیان رسید و هر یکی ازان دول مشرف گردید الا جماعت ناقصان مدنی که بحضرت وی رسیدن آنان دسوار بود از حضرت حقی ایما شد که آنجا بشریف ارزانی دارد تا ناقصان مذکوران از کمالات تو نصیب ور شوند - بعده طعام

حاضر سد عرایض بی سماع در دولا بود آنرا طرفی کردند شیخ گفت که این عرایض ارباب احباب دنیا اند هرگاه بزد نادرشاه می برم امروز اسبان را دریابم نمود که فسر بحضور پادشاه دین می رود هنگام رحلت بحایف گران فمت آوردند ناشاره هر دو حضرات مولانا عمادالدین قبول کرد - زمانی در وقت عتاب الدین بغلق که چند سال مقیم مانند علی الا بصال -

(۲۲) حکایت در بحر المعانی مذکور که چون تغلق را عبا و کدور در بحث سماع نا حضرت سلطان المسایخ ظاهر سد میاحی در ملتان بحضرت شیخ ابو الفتح بمدوح ذکر کرد - بغایت ارتباط [ص ۳۵] بعد چندی راهی دهلی سد اینجا رسیده کیفیت حال پرسیدن گرفت که معارف آن صامت قوال حاضر وقت گشت و چیزی شروع کرد - حضرت را بواجب رو داد اندر سماع برخاست شیخ دست در آستین وی در آورده نشاند بار دوم دامن مبارک بدست گرفت و باز داس بار تاب که حضرت وی پیام کرد شیخ بر نوافل مسغولی گشت مولانا مجد ساه امام از وی سوال کرد که کدام مصلحت بود درین حرکت - شیخ جواب داد که برادرم حضرت نظام الدین چون بار اول در بواجد در آمد قدم بهفتم آسمان نهاد آستین در گرفتم و نشاندم بار ثانی پای قدسی بر سقف عرش برین گذاشت دست ما نا آستین نرسید لا جرم دامن شریف وی گرفتم بار ثالث ندیدم که کجا رفت لاچار بعالم ناسوت در آمدم و نوافل ورزیدم و دو نفحات المدس شاه غلام مصطفی قادری حکایتی دگر قرین این حال می نگارد که از حجره مقفل مانند شعاعی رخشان و نوری تابان بروی آمد لاچار شیخ رکن الدین و دگر تابعان شرع متین بادب ایستادند

(۲۳) حکایت : در سیر الاولیا مرقوم که کرت چهارم

هرگاه سلطان المسایخ را از زحم بود روز عشره ذی حج شیخ ملتانی بعبادت آمد و گفت که روز عید بود امروز هر کسی برای حصول سعادت سعی می نماید ما سعی کرده ام که زیارت حضرت دریانم تا ثواب حج حاصل شود :

(۲۴) حکایت : در اسرار السالکین می آرد که روزی حضرت سلطان الاولیا در علوی حال می بود وقت نماز فجر کلاه احمر بر سر از بالای بام فرود می آمد و بعد نماز بالا می رفت - در آن روز یاران به اوراد و اشغال مشغول نمی شدند منتظر جمال جهان آرای نظر بر روزن بام می بودند - چون آن پادشاه روی خود مانند ماه می نماید یاران مخصوص حاضر شده وی بطهارت کبری مطهر می کردند و لباس فاخر می پوشانیدند و انواع تکلفات بعمل می آوردند و فرود می آمدند بعد زمانی که کلاه سر از جانب روزن فرو می افتاد رسیده می دیدند که درغایت ضعف و نرمی بی خود می بود هرگاه در هوس می آمد می رسید که چند وقت نماز فوب شد و بعد افاق و غسل و تبدیل هوساک جدید از پارچات [ص ۴۶] سفید نکر و بار اسفغال می فرمود - روری درین وقت خاص شیخ رکن الدین موصوف الصدر اینجا رسید و بوادید این حال منحیر گردید هر چند سلام گف و ساعتی متوقف گشت جوابی نداشت ، بنا برین زود از اینجا بیرون شتافت حضرت چون ازان حال افاق یافت آمد کاملی شناخت و گفت از اینجا بوی ولایت می آید مردم عرض کردند که آری شیخ رکن الدین اینجا آمده بود ما را قدرت منع نشد - روزی دیگر عندالملاقات شیخ محتمن از حضرت پرسش حال آن روز کرد حضرت جواب داد که از خدا باید پرسید روزی در مناجات بود بجناب باری استکشاف این حال کردند ندای غیب آمد

که مثل وی در اولیای امم انبیای سابق و حال کسی نباشد باز
مناجات کرد که ملکا خاطر من ازین حرف مختصر تسکین و تسلی نمی
پذیرد و درمان رفت که محل محبوبی و منزل معشوق دارد -

(۲۲) حکایت : حضرت سید محمد جعفر مکی گوید که روزی
در دریای بیل این فقیر نالای کشتی با حضرت خضر مصاحب بود -
وی گفت که حضرت سید عبدالقادر جیلانی و سید نظام الدین
ندایونی در محل معشوق بودند هر دو را مشارب از روح بر فتوح
حضرت احمدی بود -

(۲۶) حکایت : در چندین کتب معتمد از روی مشاهدات
تحریر کرده اند که چون صاحب ولایت منزل اقطاب و افراد طی
نماید در منزل محبوی رسد ذاب منزه از صفات گردد اراده وی
اراده پروردگار باشد جسم لطیفش از سر قدم نوری پذیرد و بعطریلت
عیب معطر شود چیزی که بوی رسد بوی خوش یابد از جای
اولی او بوی عیب و عود از مشام خاص و عام رسد چون بقبر
در آید قبر را معتبر گرداند چنان که امروز این علامات در
آستان فیض رسان حضرت وی ظاهر و هویدا - سری
ناید جویا و چشمی باید بنا با بی بصران سب عصیان هم مانند ذره
از خورسید نابان و چون موری از سلیمان بقدر لیاف و تقدیر بران
نعمت دل پذیر بر نوقع مغفرت غفیر در دامان سقاعت آن دستگیر
جای گیر اند :

مور پیچاره هوس داشت که در کعبه رسد

دسب در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

(۲۷) حکایت : وقتی مولانا ظهیر الدین کوتوال دهلی بشرف

قدموس حضرت آمد از عرس با فرس معطر یافت - در خنال آورد که
عالب در حجره عبیر و عود می مورد اندرین اتنا خادم آمد و در
حجره ناز گردانید وی را نحیر [ص ۷۴] افروخته حب و راسب می
دید حضرت سلطان الاولیا حرب وی را بی برد روی مبارک سوی
وی کرده گفت که مولانا بوی عود نسب بوی چیری دیگر
باشد، بیب :

عطاربند کرد دکان را که من ز دوست
بوئی کسیده ام که ز مسک و عبیر نیست

(۲۸) حکایت : رمای حضرت سلطان المشایخ گلمی که شرف
استعمال خاص در آمده بود بقاصی محی الدین کاسانی مرحمت ساخت
ازان بوی خوش می آمد - قاضی بر سر و دیده نهاد و برابر جان
نگاه داشت - مدتی گذشت که آن بوی حنان که بود مانند قاصی
متعجب گردید زیرا که عارضی سدانسب روزی بطریق امتحان آن را
در آب سست تفاوتی نماف با وصفی که این عمل مکرر کرد - لاحار
بحضور التماس آورد چشم پرآب کرده فرمود که قاصی این بوی محبت
حق تعالی باشد که در ذاب محمان خاص خود مخمر می گرداند و
به ایشان ایشار می سازد، بیب :

این بوی نه بوی بوستان است
این بوی زکوی بوستان است

حضرت شیخ سعدی مناسب این حال فرماید ، بیب :
جمال هم نشین در من اثر کرد
وگرنه من همان خاکم که هستم

(۲۹) حکایت : در ایام صیام از حضرت شیخ کبیر فرید

صافی ضمیر بحضرت سلطان المشایخ ومف رخصت بدهلی یک دوکانی عیانی زاد راه مرحمت سده بود چون وقت افطار حضرت شیخ رسید و آن روز در مطبخ چیزی مهیا نگردید حضرت معروض داس که بصدی مخدوم ما را زاد برای فردا عنایت سده امروز حال اینجا چنانست اگر اجازت گردد آن را بصرف در آرم بغایت حوس شد و دعای خیر ارزانی داس و ارشاد ساخت که پانا مولانا نظام الدین برای تو چیزی از دنیا بحضور حق درخواست کرده ام آمد که قبول افتد سلطان الاولیا فرماید که ما بر خود اندیشیدیم چندین حضرات بانرکات از باغب دنیا در فساد افتاده اند و همگیان احرار ورزیده ، من کی بآن بر سر توانم آمد بحد این حال گفت که دنیا برا صوری نرساند با وصف حصول آن ازان بر کنار ناسی همچنان رو داد که هزار دینار هر روز می آمد در مصارف درویشان و انبار مستحقان و آیدگان حرح سدهی -

(۳۰) حکایت : در حال بیماری مدب [ص ۸۸] هشت ماه نابل و دراز لازم ضروریات سری حاجت نمقاد - قریب یکنم ماه از اول ماه ربیع الاول سال هفتصد و است و پنج چیزی هم تناول نکرد اوقات طاعت همچون منضبط بود :

(۳۱) حکایت : در وقت احرر سیخ اوالفتح بعیادت آمده گفت که رب قدیر انبیای علیهم الصلوۃ والسلام را مختار گردانیده در ماب و حیات همچنان اولبای کرام را ، پس می باید که حضرت حیات چند روزه دگر خود از خدای کریم در خواهد تا عالمیان فیضیاب شوند گفت که درست الا جناب رسول مقبول می فرماید که نظام اشتیاق لقای نو ما را بی قرار میدارد زود بیا و فیض تو

در حیات و ممات برادر خواهد بود -

(۳۲) حکایت: چند وصیت کرده بود بعضی ازان ظهور یافت
تدفین ببرکات بزرگان با خود تدفین امیر خسرو برادر خود سماع و سب
نجهیز بر جازه آرامگاه زیر سایبان آسمان -

(۳۳) حکایت سی و سیوم: قبل انتقال تمامی نفود و احساس را
جاروب دادند قوت یک روزه درویشان هم باقی نماند - فرمود که
شما را در اینجا چندان رسد که کفایت نماید قسمت مساوی نماند و
قاسم کسیکه از سر نصیب بر حیزد -

(۳۴) حکایت: هزدهم ربیع الآخر بعد طلوع یوم الاربع
انتقال فرمود شهادت نفلان در ربیع الاول یک ماه و چند روز ماقبل
بود حضرت شیخ امامت نماز کرده گفت که دانستم باعث قیام چار
سال درین جا این بود فقط -

منزل ششم در خلفای مجاز و سریدان سرفراز

حضرت مخدوم شیخ نصیرالدین چراغ دهلی

یکی ازان مخدوم کمال الدین علام الفاروق خواهر زاده حقیقی
بایان خال با کمال زیر آسمان آمده - یکی ازان شیخ زین الدین
خواهر زاده دران مقبره آسوده که بایان حضرت چراغ دهلی واقع
یکی ازان سید محمد بن یوسف دهلوی معروف گیسو دراز جامع ولایت
و سیادت و علوم ظاهر صاحب تصانیف بسیار در حسن آباد گلبرگ
آرامگاه دارد فیض بی شمار از وی شایع شد یکی ازان سید محمد بن جعفر
برمکی صاحب بحر المعانی و دقایق المعانی و بحر الاتساب و پنج
نکت و روح الارواح بر نهج تمهیدات شیخ مسعود بک عرف شیر

خان منصور نانی در سپهرند خواسته یکی ازان قاضی عبدالمقتدر بهانوسری
 ابن قاضی رکن الدین نرنجی کمندی در علوم دین و حقایق بحری
 مواج [ص ۴۹] بود - قاضی سہاب الدین دولت آبادی ساگرد ویست و
 مخدوم سمح حسام الدین محموری صاحب خلاف وی مخدوم سیخ
 ابوالفتح خون نوری ابن سمح محمد عبدالجی دهلوی ابن قاضی مخدوم
 صاحب سجاده وی و قاضی سہ سہ پابلی مرید سعید وی و سیخ محمد
 آنکس دریا نادی و سمح محمد الدین بنحوری و شیخ عبدالسلام پیران
 و سہد علاء الدین اودھی ارین خاندان اند - مزار قاضی عبدالمقتدر و
 سیخ محمد عبدالجی فرزند ایسان و قبر قاضی رکن الدین والد ایشان
 نیز در خانقاهی واقع کہ از عمایید عمارات جانب جنوبی حوص سمسی
 ناسد - یکی ازان مخدوم حلال الدین بخاری معروف مخدوم جہاننان یکی
 ازان حکم سمح صدر الدین ابن سہاب الدین ناصر معروف طہب دل
 دهلوی در حصار عالی - یکی ازان مولانا خواجگی کالوی ساگرد مولانا
 معین لدین عمرانی و اوسہاد قاضی سہاب الدین دولت آبادی - یکی ازان
 مولانا احمد بہانوسری در حصار کالی آرمندہ وی ہم استاد قاضی بود
 یکی ازان قاضی محمد ساوی پیر سمح اختمار الدین عمر ایرجی قاضی
 سواہ مخدوم چراغ دہلی از حصار مخدوم جہاننان و از حضرت
 سہد صدر الدین راحو فہال پیر احازب دارد - شیخ یوسف ندہ
 خوارزمی ایرجی ساگرد رسد و مرید سعید سمح اختیار الدین ود
 منہاج العابدین امام غزالی را مترحم کردہ - وض از ہر دو حضرات
 آوجی بخاری ہم دارد سمح قوام الدین لکھنوی کسب طریقت
 بحضور وی کرد الا اجازت از مخدوم جہاننان یافت - وفات شیخ
 یوسف در حالت سماع و قبر در صحن خانقاہ خود واقع ایرج کہ
 علاء الدین مندوی پادشاہ وقت مقبر رفیع بالای آن بنا کرد قبر

مرسد وی عمر ابرجی همدران شهر فر سیح فوام الدین در لکهنو اندرون آبادی در دولت آمده بود از وی نعمت تربیت و اجازت سیخ سارنگ میج گانوی رسد و مخدوم شیخ سارنگ خرب ار مید راجو قتال بنز یافت مع امانت دگر که از حصر بیران داس مخدوم شیخ میما فرزند اصلی شاه قطب نام درویشی خادم سیح فوام الدین و فرزند معنوی و نعم البدل فرزند سیح بود بحضور سیح تعلیم یافت و مرید شیخ سارنگ و صاحب ولایت لکهنو شد - درون بازار آن شهر آمده و سیخ سارنگ در اوایل [ص ۵۰] از امرای نیروزی بود - شهر سارنگ بهر آباد کرده و پست در میج گانو دایزده گروهی لکهنو فریب فتحپور آرمیده - مخدوم شیخ سعد خیر آبادی صاحب علوم معروف و شریع از حلقای شاه مبتدا بود صاحب مجمع السلوک و دیگر مصانیع ار حضور شیخ بولایت خیر آباد رخصت یافت اکثر اهل هدایت از وی پذیرای تعلیم طریقت شدند - یکی اران سید حورد زید پوری یکی ازان مخدوم شیخ صفی الدین صبی پوری یکی اران سیخ سارک مدیلوی که سید صبی انبالوی مرید وی بود یکی اران سید نظام الدین حسنی رضوی بخاری سوزی معروف مخدوم الهدیای خیر آبادی بغایت معمر بود بعهد اکبر در دهلی آمد ار حضور بادشاه بغایت تعظیم و تکریم مخصوص گشت و آثار عظم و کرامت از وی خواص و عوام پذیرفت نوب بجائی که متکبرین زمان اکبری روی ارادت آوردند در آخر مایت عاصر وفات یافت - عمارت مقبره فیضی فیاضی بصدق عقیدت آراست اولاد وی هنوز دران شهر اقامت دارند و اکثر بمصالح و تقوی مخدوم و رسم سجادگی نیز قایم مقبره وی در شهر مقبره شیخ

وی قریب آبادی جانب جنوبی و بر صحن آن ببر حاجی نعمت الله جلسانه و منشی شیخ برکت علی خان واقع و نا حال از خانواده ساه مہا صاحب دوسایل صاحب نعمان ہر وقت برکت و وضان جاری و تسلسل پیری و مریدی ساری - یکی ازان خلفای مخدوم ناصر الدین چراغ دہلی سح محمد متوکل کن نوری یکی اراں سح دانال عرف مولانا محمد عود یکی اراں سح رگریای صالح یکی اراں سیح سلمان مسلم الایمان یکی ازان سح احمد چسی یکی ازان سید ناصرالدین چشتی یکی اراں مولانا ساه حمید فلندر صاحب جبرالمجاس یکی اراں صوفی قطب الدین حسن یکی ازان مخدوم علاء الدین احمد یکی ازان سراح الدین محمد -

منزل ہفتم در ذکر بعض خلفای حضرت مخدوم سید محمد گیسو دراز گلبرگی

یکی اراں سید محمد اکبر یکی اراں سید علاء الدین یکی اراں سح اوالفح علاء الدین فریشتی کالموی یکی اراں قدوہ ارباب تصوف و توحید سید ساه یداللہ جلسانہ دکھنی یکی اراں سیخ بہا رای دکوی چون بخدمت سید موسیٰ وی گف کہ گاشی موسیٰ و محبت کسی مسلا بندی حجاب و سکوت کرد ہرگہ از جانب سید اصرار دید مظهر گردید کہ ہر ہندو زی [ص ۸۱] الفب داشتم وصال وی مسر نمی شد لاحرم زناہر بستم و برای پرستش صنمی کہ وی می روت آمادہ شدم و بدین تصویر ہر حال وی نظر گرم کردم باستماع این ماجرا سید وی را در کنار گرف و گف چون تو کجا یانم عالی ہمتی در حجرہ فریدالدہر واقع آسان قطب الاقطاب چندی معتکف گردانید و نکمل رسانند شاہ حلال گجراتی شکالی مرید وی

بود که خانقاه خود چون صدر گاه ملاطین داسب و اخراجات و
نجم نیر همچنان شاه بنگالای را شهید ساخت از روی توهم
دنیاوی وقت شهادت حال وی چون حضرت سخی فرید الدین عطار بود
شیخ محمد ملای نوی مصباح العاسقین از وی نعمت یافت -

منزل هشتم در ذکر خلفای قاضی عبدالمقتدر تهانیسری

وی در شریعت و طریقت و فصاحت و بلاغت یکمای روزگار
و صبر و قناعت و توکل و ریاضت بی حد داسب - بارسر را در
دولت سرای او معروف و تا حال خانقاه وی بسون برس اسپهان
دارد - شیخ عبدالصمد جونپوری یکی از اینانی قاضی آبرو در عهد
سکندر لودهی تجدید کرد مکانی باین نسو و نما در عمارات تالاب
موجود بی - دسب راسب صفوف مقابر اولاد مولانا سماء الدین و چپ این
خانقاه و در وسط جانب جنوب از شمال ساهراه سکندر پور و بادساره
پوری رود نسج عبدالحی دهلوی فرزند قاضی بود بصفتان بحر دانش
و انواع علوم معقول و منقول در خلافت قزوینی زمانی که مخدوم
سید صدر الدین راجو قتال بخاری حسب وصیت برادر کلان خود
دهلی مع آن اهل اسلامی که اعتراف ختم نبوت بر جناب رسالت
کرده بود شریف آورد - فضلالی دهلی ناحیه مشورت کردند که
کدام بر سر بحث و گفت و گوی مخدوم خواهد بود شیخ محمد عبدالحی
این کار بر ذممه همه خود گرفت - چون مجلس گاه عدل مرتب گردید
پادشاه و مشایخ و قضات و امرا حاضر گردیدند نوبت تقریر دگر
فرسیده صرف شیخ محمد عبدالحی از مخدوم این قدر پرسیده بود که مخدوم
برای طی نزاع آن هندو تشریف آوردند اند مخدوم گفت که برای

دفع نزاع آن اهل اسلام آمده ام و با نگاه غضب جانب شیخ دید و
 رحر کرد - اندرین هنگام حضرت قاضی برخاست و بحضور مخدوم
 الساس آورد که صرف این بسر دارم مخدوم ارشاد کرد که حق
 تعالی از وی فرزندی ترا [ص ۵۲] روزی خواهد کرد که چون تو
 باشی - شیخ همان وقت بدرد سخت مبتلا شد و بعد رسیدن خانقاه جان
 داد - مخدوم شیخ ابوالفتح جونوری بعد واث پدر عالمقدر در مال
 هفت صد و هفتاد و دو و چهار دهم محرم محرم بوجود آمد
 بحضور جد بزرگوار بر نهج پرداخت یافت و الحق که چون وی
 شد بدعای مخدوم در سال بیستم عمر وی قاضی ازین جهان بهجت
 خرامند که هفت صد و نود و یک باشد شروع سال نهم مایه
 امیر تیمور صاحب قرآنی وارد حضرت دهلی شد چندی قبل ازان
 سید محمد گیسو دراز در رویای صالح این معاملات مشاهده کرده بود
 بر طبق آن اکثر اهل ناطن چون مخدوم شیخ ابوالفتح و مخدوم شیخ
 حسام الدین و قاضی شهاب الدین و مولانا خواجگی و غیرهم از دهلی
 بر آمدند مولانا خواجگی جانب کالی رفت و هر دو مخدوم و قاضی
 در ملک اود آمدند - چون در کن تور وارد شدند شیخ ابوالفتح
 بشیخ حسام الدین گفت که جای ولایت شما فتح پور باشد و خود
 مع قاضی بجون پور سریر برد همایا رنج اقامت انداخت - اولاد
 ایشان اکثر چون شیخ عبدالرهاب و شیخ عبدالصمد صاحب رشد
 شدند و هنوز دران شهر بر سرور صاحب عز و جاه - مخدوم
 حسام الدین در فتح پور مقیم گردید وی غزنوی و صدیقی بود
 بزرگان وی با بزرگان حضرت شیخ ضیاء الدین عبدالقادر ابوفجیب
 السکری السمروردی در پشت چهارم وحدت دارند وی در وقت
 محمد شاه عادل باجمعی از اکابر غزنوی در هند آمد چندی

در ملتان مانند زان بعد هگم شریف آوری مولانا محمد معین الدین
 عمرانی در ملتان از ولایت نعرم معاودت دهلی شیوخ و سادات عزیزی
 که باره وارد بودند جمع در حضور وی حاضر شدند وی هگم را
 با مراسم حسروی موقع داده با خود آورد سیح حسام الدین تحصیل
 فارغ از خدمت فاضلی و مولانا احمد بهائیسری و مولانی عمرانی
 محمود و سیخ عبدالمجید ناوی برادر راده مولانا محمد حسام الدین یحیی
 بهم رسانید و بر دست فاضلی نایب شد و کسب طریقت فرمود آخر
 شانی عظیم یافت و منزلتی رفیع و علمی وافر و قرب بحضور قاضی
 آن قدر داشت که روزی فاضلی حسب عادت در خانقاه خود مصروف
 تدریس بود بزرگی ریاضت کسب وارد شد قاضی از نام و نشان وی
 استفسار کرد او در جواب گفت که مدتی می گذرد که ما و شما
 عقب دیوار مسجد [ص ۵۳] ابو سعید سامانی ملاقی می شدیم حالا
 نام ما می پوسی قاضی انکار صریح صاحب وی رجمده خاطر گشت
 و برخاست و راهی شد - مرید فاضلی بیرون خانقاه بسوی رفت و
 گفت که واقعی چنانست چیزی که فرمودید الا حضرت فاضلی ما
 ملتدای شهر باشد حالات باطنی خود را بر ارباب ظاهر نمی دارد
 راز پنهان را عیان نتوان کرد این وقت انکار از روی مصلحت
 بود بدین تاویلات وی را راضی ساخت - مقصود اینکه بر حقایق
 نهانی قاضی کماهی آگاهی داشت سیخ ابوالفتح مخدوم را ناظر
 تعظم می دید و مخدوم وی را عزیز تر و بجای قاضی می تصورید و
 گاه برای دیدن وی به حوض میروب - سیخ حسام الدین را اصولی بی حد
 و فوجی بی عد اندران دیار رو داد زمانی محط واقع شد دو هزار
 مردم را هر صبح و سام نان شکم سیر از مطبخ مخدوم علاوه
 درویشان دوامی مرحمت شدی درین وقت ساه عطای سهروردی عباسی

داداد خود را مع بی بی پماری دختر خود همانجا طلب کرد که دگر این حالات در خانواده دبل سید خضر رومی از خلفای حضرت قطب الاقطاب همدین باب گذشت. از مخدوم خلافت چشمت شاه عطا رسید و هر چند در عیج از دخایر و ملفوظات در نظر نیامد الا اگر از شاه عطای مخدوم خلافت سهروردی بحضرت مخدوم رسیده ناسد عجب ندارد یا که از بوسل حضرات سهروردی که یک جدی وی اند فیض آنای ناسد زیرا که چند حضرات وی را سهروردی تحریر کرده اند فرزند وی مخدوم مساج الدین و از مخدوم سراج الدین بود از وی دو پسر ماند مخدوم مبارک و مخدوم قطب الدین خلف مخدوم مبارک مخدوم عبدالعی بود که از وی و مخدوم قطب الدین فراوان نسل شایع شد و اکثر حضرات در هر وب و رمان صاحب علوم و داسس و صاحب ریاضت و فر شدند و اکثر صاحب جاه و حسمت و صاحب مال و متاع دناوی و منصب داران شاهی در متاخرین اولاد مخدوم عبدالغنی حاذق زمان و ضل دوران حکیم مولانا شاه غلام حسن عرف محمد امام بود که رب مدبر وی را بفصل و عنایت خود از نعمات دینی و دینوی بهره ور گرداید. منصب عرب و مکنت از حضور سلاطین داس و عاند و زاهد و درویش روس و سب بیدار از نوادر روزگار بود سجع مهر وی [ص ۴۵] این ناسد غلام نوام ای امام حسن - شیخ احمد رضای سدید از اولاد مخدوم قطب الدین و یکی از عمایند امرای وقت فرح سیری و محمد شاهی وی را بدختر خود منسوب کرد - از آن یک پسر و یک دختر و از هر یکی اولاد ماند - شاه حسام الدین لکهنوی نیره دختری شاه غلام حسن بود که در صحبت

جد خود و شرف امام حضرت دهلوی رعیت کامل از روی تجرید
 بدرویشی بهم رسانید - آخر بر دست شاه علیم الله سبحانه دهلوی
 مرید معید شاه غلام محمد بهتی صاحب نعمت حضرت شاه عبدالملک
 بیعت کردند و ریاضات وافر بجای آوردند و در لکھنؤ لب معر
 حاقهای درس کردند در آن امام وریدند - وزرای و امرای او در
 اطاعت و رضا جوئی وی می کردند وی حز یاد خدا بجری التماس
 مساحت اکثر اهل عرفان از وی مصیبت شدند - شاه مدد علی نیز از
 آنان باشد عالم با خبر عاید تا اثر مجمع صفات خفی و جلی مولوی
 اکبر علی از خانواده عالی اولاد پسری حکیم محمد امام مدوح اراد
 صادی و عقیدت واثق بحیات حسام الدین داس - کتانی در حالات
 ایشان و بزرگان ایشان عبارت فصیح و رفیع مصفا من مسمی تعریف
 العارفین بکسب بعد اقبال ساه و دهر در همان خنده ساه حورم علی سجاده
 آرای نابای خود شد - عقیده درس و اسلام صحیح داس اوحودی
 که برادران وی دبای ناپایدار را بردین ترمیم دادند و در صحبت
 و ملت بیگانگان افتادند وی بجری بهرداحب - صحبت درویشان اثری دارد
 بعد وفات وی ساه کریم الدین را بر جای وی نصب کردند که با
 حال موحود از برای انصراف محافل اعراس و اهتمام دیگر رسم سجادگی
 در خانواده مخدوم شیخ حسام الدین فتحپوری نیز قائم تا زمان قریب
 حافظ رجب علی این خدمت را منصرف بود از اولاد حکیم محمد امام
 اکثر صاحب علوم و ریاضت اند خصوص درین وقت ذات مایض
 البرکات جامع فضایل و کمالات مولانا حکیم حافظ محمد علی خلف
 الصدیق جناب صاحب تعریف العارفین در ضوابط اوقات و ادای لوازم
 ریاضات و کسب عادات از نوادر روزگار -

منزل نهم در ذکر بعضی از خلفای مخدوم جهانیان جلال‌الدین بخاری اوچی

نام حدین فیض یاران ار حضرت ایشان در باب اول بخانواده بخاری ترقیم یافت و سجره ایرجی و اودی تا مخدوم نظام‌الدین و غیر هم در ذیل قاضی محمد ساوی صمن منزل ششم ذکر یافت که حالا بعض [ص ۷۵] سلاسل دیگر که از مخدوم بوسایل خلفای وی درین دیار سایع سد ذکر می یابد - یکی ازان بوساطت سید اجمل بهزایحی نا شیخ عبدالقدوس گگوهی که دو خانواده بمحددی نصریج پذیرفت - یکی ازان بوساطت سید مدوح و سید مبارک و سید جلال عبدالقادر و شیخ قطب‌الدین و شیخ قیام‌الدین بشاه جمال اولیا یکی ازان بوساطت شیخ فخرالدین مهبوی و شیخ نظام‌الدین پسرش و شیخ قطب‌الدین و شیخ سالار بده کردی و شیخ بهاء‌الدین کردی و مخدوم جهان کردی بشاه جمال اولیا یکی ازان بوساطت سید صدرالدین راجو قتال و علاء‌الدین ساری و بهاء‌الدین جونپوری شیخ ادهن جونپوری و پسرش قطب‌الدین و پسرش شیخ قیام‌الدین مذکوران بالا بشاه جمال اولیا شیخ قطب‌الدین یکی از پدر خود شیخ ادهن و یکی از شیخ حلال عبدالقادر محاز و شیخ سالار بده کردی نیز دو طرف احازب دارد یکی از شیخ قطب‌الدین پسر شیخ نظام‌الدین مهبوی مذکور الصدر یکی از شیخ بهاء‌الدین جونپوری و شیخ بهاء‌الدین جونپوری چند طرفی فض دارد یکی از علاء‌الدین ساری یکی از شیخ محمد عیسی مرید مولانا شیخ فتح‌الله حلستانه اودهی صاحب نعمت حکیم شیخ صدر‌الدین طیب دل یکی از سید راجا حامد شاه در خانواده حضرات سراجیان یکی از شاه حسین گجراتی صاحب نعمت شاه محمد عیسی والد وی شیخ احمد عیسی در

غارتی امیر صاحب قران از دهلی برآمد و بچون پور رفت - شاه جمال اولیای اودی درین اجازت نعمت خاندان سرورددی و نظامی و سراحی و مداری حاصل دارد - اجارت خانواده قادری از شیخ ضیاء الدین معروف قاضی حنا گرفت وی مرید شیخ همکاری بود صاحب ارشاد از طرف سید محمد ابراهیم بن معین عبدالقادر حسنی قادری ایرجی که در جمع کمالات عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی در وقت خود بی نظیر بود از برکات محبت درویشان و روابط سلاسل مشایخ حضرات ایشان و اوراد مانوره و انکار مفیده کتابی دارد از حضرت سلطان المشایخ بلا وساطت در باطن بحصول دست بیعت و عطای خلعت خلافت سرفرازی یافت - روزی شیخ محمد رکن الدین ابن شیخ عبدالقدوس با وی گفت که امروز عرس حضرت قطب الاقطاب خواهد بود شما نیز راهی شوید جواب داد شما بروید و بزیارت ایشان مشرف شوید امر واقعی هر شما [ص ۵۶] مکشوف خواهد شد - چون شیخ آنجا رفت و بروح حضرت مراقب گشت ارشاد یافت که این بد بختان دماغ ما را در تشویش درآوردند آنوقت صوفیان و قوالان در جوش و خروش بودند وی گامی در محاسن سماع حاضر نشدی ارادت از خدمت سید بهاء الدین بن ابراهیم محمد عطای انصاری قادری شطاری دارد که اصل وی از نواسگان سادات جیند و سفیدون بود با استدعای یکی از سلاطین مندو دران نواحی رفت وحج گداود و در حرم سریف از حضرت سید احمد حلبی قادری خرقه وی بوسایل حضرات سادات قادری سید حسن و سید موسی و سید علی و سید ابو نصر محی الدین و سید ابو صالح و سید عبدالرزاق از حضرت سید عبدالقادر جیلانی محبوب سبحانی معزز در خانواده شطاری نیز از حضرات آن خاندان اجازت گرفت و برای تعلم ابراهیم ذخیره شطاری نوشت وفات سید ابراهیم ایرجی در سال نهصد و پنجاه و دو هجری قبر در حجره محاذی پایان حضرت

امیر خسروی واقع شیخ عبدالعزیز حس و دیگر صوفیان وقت از وی فیضیاب شدند -

(۱) ذکر خاندان حضرت سید محمد کالپی

بزرگان ایشان از سادات ترمذ اند ازانجا در مائت یازدهم درهند آمدند در جالندر پنجاب رجب سکونت انداخت ابوسعید ترمذی جالندری در کالپی آمد و اقامت کرد سید محمد را بصغر عمر شوق تحصیل علوم شد اول بخدمت مولوی محمد عمر حاجموی اکتساب اکثر فنون کرد زان بعد بحضور شاه جمال اولیا حاضر شد شاه گفت که ما کسی را تعلیم می کنم که بر دست ما ارادت آورد برطبق آن پیور کرده ریاضات سخت بعمل آورد که خلالت و اجازت یافت و از عماید روزگار شد صاحب تصانیف طریق نقشبندی از حضرت شاه ابوالعلائی اکبر آبادی گرفت شاه - ابوالعلی از حضرات سادات بود صاحب خلافت خاندان احراری چنان که در خانواده علانی گذشت و نعمت حضرت چشت از حضرت هندالولی در باطن بل بظاهر یافت مقبره وی برون شهر آگره معروف دایره پاسد با مسجد و چاه و قبور بسیار از صالحا و امرا و قبر شاه زیر آسمان درختی بر ترکیب بالای آن از مشاهیر خلفای سید محمد کالپوی شاه محمد افضل اله آبادی وفات سید در سال هزار و هفتاد و یک بود - غلام علی آزاد [ص ۵۷] بتاریخ انتقالش گوید ، رباعی :

غوث عالم یگانه آفاق

میر سید محمد ذی شان

گفت تاریخ رحلتش آزاد

رفت قطب زمان سوی همان

سید احمد رسید - ایسان جاسین بدر متخلص نكشئی در اوقات
طاهری و باطنی مانند پدر بود سال هزار و هشتاد و چار اردی
بهمن رفت - پسر ایشان شاه فضل الله حل عظمه وقت وی در سال
هزار و یکصد و ده بعد وی سید احمد سید بعد وی سید
حسین علی صاحب که حالا سجاده آرای نزرگنسب از اسمیر خلغای
شاه فضل الله جل عظمته شاه برکت الله جلسانه ماریری و ار اسمیر
مریدان شاه محمد سعید محمد خان بگس والی مرغ آباد بود خانفاه و
مقابر این حضرات در کالپی ساه لطیف الله سجانه بلگرامی که از
عماید خلغای سید احمد کالپی بود در بلگرام خوابگاه دارد -

(۲) ذکر خاندان سید محمد افضل الدآبادی

حضرات این خاندان از سادات کرام اند و همگان صاحب
رشد و منزلت عظم شدند شاه محمد افضل خلافت ار سید محمد یاف
شاه محمد خوب الله جلسانه و ساه محمد فاخر و ساه محمد دضر و شاه
علام قطب الدین و ساه محمد اجمل ساه محب الله حل عظمه خلافت
از شاه ابوسعید گکوهی صابری دارد و ساه عبدالجلیل خلافت از
شاه محمد صادقی گکوهی و نعمت ار حضور همدالولی یاف مع دستاری
که دوام آنرا پوشیدی و گاهی جدا نکردی او از افراد زمان بی
نظیر وقت خود بود از آن روزی که در طریق اهل صفا درآمد مدام
در میر و سیاحت بسر برد اکثر تنها سفر کردی لباسی که اول
پوشید همان در فبر برد پی آزادی گاهی در کفش مید نکرد جوی
بست نگرفت چیزی با خود نداشت در طفلی چون در مکتب بردند

قرآن از ذبح ازلی از اول تا آخر حرب بحرف صیحه خواند در نه‌دیب اخلاق حمیده چنان بود که گاهی لفظ من و تو بزبان وحدت بیان جاری نشدی در تمام عمر خود بر هیچ آفریده نعرضی نساخت و از صورت قبیح و بوی ناخوش گاهی ابرو کج نکرد رسایل متعدد دارد بذکر توحید و منازل رفعت درویشان و اذکار و اشغال -

(۳) ذکر خاندان سادات بلگرام

این حضرات از اولاد سید ابوالفرح واسطی اند شجره نسب وی [ص ۵۸] تا علی مرتضی ندین اسمای ناک سید ابوالفرح ابن سید داؤد ابن سید حسین ابن سید یحیی ابن سید زید ثالث ابن سید عمر ابن سید زید ثانی ابن سید علی عراقی ابن سید حسین ابن سید علی ابن سید محمد ابن سید عیسی ابن سید زید شهید ابن امام زین العابدین ابن جناب سید الشهداء امام حسین ابن علی مرتضی قوت بازوی مصطفی سید ابوالفرح در خلافت محمود غزنوی در غزنین آمد چهار فرزند داسب با خود آورد (۱) یکی سید معزالدین که وی را با خود بواسط برد نای را در اینجا گذاشت (۲) سید ابوقراس (۳) سید ابوالفضایل (۴) سید داؤد که این صاحبان وارد هند شدند (۱) در جاخ میر (۲) نای در چهارتر دو (۳) ثالث در تن پور سکونت ورزیدند و صاحب اولاد شدند سید محمد صغری بن سید علی بن سید حسین بن سید ابوالفرح ثانی بن سید ابوقراس مذکور از جاخ میر در شهر بلگرام آمده معین شد سرداری سری نام متصرف بلگرام بود او متعصب بی حد بود از سادات پرخاش کردن گرفت سادات رجوع بحضور پادشاه وقت سلطان شمس الدین آوردند و حسب اجازت وی با سردار مذکور مجادلات کردند و فتحیاب شدند و بلگرام را دارالاسلام گردانیدند لفظ خدا داد تاریخ مذکور بود سید محمد صغری

بعد آن مدت سی و یکسال بعالم جاودان حرامید قبر مزارکش در باغ سید مبارک کلان دستار واقع معروف بسید صغرای غازی سید عبدالواحد بلگرامی بن سید ابراهیم بن سید قطب الدین بن سید ماهر و بن سید ری بن سید کمال بن سید اویس بن سید قاسم بن سید حسین بن سید نصیر بن سید حسین بن سید عمر بن سید صغرای غازی بمدوح از مشاهیر زمان و مقبول دو جهان سید بصغر عمر بعد استحصال دولت فضیلت خواهش صحبت درویشان در سر افتاد بشیخ صفی الدین سای پوری عقیدت و ارادت آورد الا سید از هجده سال متجاوز نبود که شیخ رحلت بعالم کرد لاجرم نزد شاه حسین سکندری دو منزل دهلی که خلافت و کرامت از شیخ داشت پیوست و بعد اجازت خانواده قادری و چشتی و سهروردی یافت بواسطت این شیخ حضرات شاه حسین بمدوح شیخ صفی مخدوم شیخ سعد مخدوم شیخ مینا مخدوم شیخ سارنگ سید صدر الدین [ص ۵۹] راجو قتال مخدوم جهانیان اکبر پادشاه سید عبدالواحد را در آگره طلب کرده در ملازمت وی مشرف شده درخواست ارشادی کرد وی هیچ نخواست همدمت صدر جهان بانوی که مرید و منظور بود سند پنج مواضع برای اخراجات برسد وی واپس داد بار شاه باعزاز تمام رخصت فرمود سید صاحب تصانیف عالی باشد - کتاب سبع سنابل در عقاید تصوف و دیگر حالات شگرف از وی قبول بارگاه نبوت التاد و بدان توسل حضور مجلس فردوس منزل وی او را دست داد از تصانیف دگر وی میزان الاعمال و منظومی در اصطلاحات صوفیان که الفاظ هندوئی متداول نغمات را در معانی بدیع بیان کرده و شرح حکایات چار برارد و رسایی حل شهادت فردی در بلگرام فیض رسان وی را چار فرزند بود

(۱) یکی سید عبدالجیل که صاحب ولایت مارهره شد (۲) یکی سید
 فروز (۳) یکی سید یحیی (۴) یکی سید طیب که در اکثر علوم و
 دین دستگاه کافی داس بهام وی مولانا محمود دهلوی ربطی و
 اتحادی و ابر بود صاحب سجاده پدروی دز وی گردید و حال
 سجادی و درویشی در خاندان وی قایم -

(۴) ذکر خاندان مارهره

صاحب ولایت فریب نجاه سال آنجا رهنمای حقایق ماند تاریخ
 وفات وی چنانست -

میر عبدالجیل شاه زمان
 منبع فیض و معدن عرفان
 مرشد رهنمای روی زمین
 هادی و پیشوای اهل یقین
 محو و مد هوش مدتی آنشاه
 بود در ذات حق خدا آگاه
 بعد ده سال چون افاقت شد
 هادی خضر را رفاقت شد
 از جناب اله و احمد دان
 شهر مارهره شد حوالت آن
 چهل و نو سال رهنمائی کرد
 اندرین شهر مقتدائی کرد
 بود دوشنبه از صفر هشتم
 که سفر کرد آن ستوده شیم

سال حیسب نگفت هانف جان
روب آل ودوه زمین و زمان

بعد شاه ممدوح سید او بیس جای گزین پدر سد و بعد وی سید
برکت الله جلشانه معروف شاه ابوالبرکات متخلص بعشقی صاحب
تصانیف و دیوان آردار و اسعار لطیف [ص ۶۰] بر فیضان حدی و
پدری کفایت نغموده از حصرات متعدد برکات فیضان اندوخت یکی از
عم خود سید غلام مصطفی بن سید فیروز یکی از سید مربی بن سید
عبدالنبی بن سید طیب جای نشین سجاده بلگرامی یکی از شاه لطف
الله سبحانه بلگرامی صاحب خلاف از سید احمد کالپی یکی از شاه
فضل الله کالپی که از وی اجازت کافی چند حانوادگان گرفت و در
فیض بر عالمیان گشاد - سید غلام علی آزاد در تاریخ و ماتش
کوید، رباعی :

سید کامل روشن دل صاحب برکات
رفت زین عالم و باحضرت حق یاف وصال
کرد آزاد رقم سال وفاتش بدو طرز
یوم عاشوره هزار و صد و هم چهل دو سال

تاریخ صوری و معنوی باشد شاه آل محمد بجای پدر سجاده آرا
شد - یکی از خلفای وی شیخ فقیر الله جل شانه معروف بعارف
بالله جل عظمت در بنام آرامگاه دارد سال هزار و صد و شصت
و چهار انتقال بسرای جاودانی کرد تاریخ رباعی :

شاه آل محمد از دنیا
نقل فرمود سوی دار جنان

کعب تاریخ وصل او هاتف
سمس گردید زبر اسر نهان

سah آل حمزه صاحب کاشف الاستار خلف العبد وی بر جایگاه
ارشاد سرفرازی یافت - یکی از حلقای وی ساه سیف الله چل شانه
ملابوی مرشد سجع مجد رمضان سهاوری بود بعده ساه آل احمد
فرزند ساه آل حمزه بنواب وی سجاده برزگن آرام - مولانا شاه
عبدالمجید بدایونی و ساه غلام تقی سید خان مذکور از حلقای
وی بودند و حافظ عبدالعزیز و ساه شمس الحق برار مریدان مجاز
خاندان وی اند و سجاده مارهره بقدم احلاف شاه آل مجد ضا پذیر-

(ع) ذکر خاندان مولانا شاه بدرالدین رهنکی

حضرت صدیق اکبر را دو فرزندان صاحب اولاد بودند (۱) یکی
ابو مجد عبدالرحمان برادر عسی حضرت عایشه صدیقه (۲) یکی ابوالقاسم
مجد که در جنگ امیر سام که با صاحب خلافت صوری و معنوی
رو داد شهادت یافت باغیان وی را ناذیب شهید کردند یا خوارج
نهروان که آن هم داخل جماعت باغیان اند در ذخایر مولانا بدرالدین
مذکور که بعض کسان سهروردیان حصار فیروزه گوید که صحیح
اولاد حضرت صدیق کسی باشد که نثانی سیاه از گزندگی مار [ص ۶۱]
که در حضور غار بود بر دست دارد زیرا که حصاریان آن داغ در
دست دارند - بر تقدیر صحت این تمیز اگر سهروردیان دو اولاد
ابوالقاسم مجد اند وی بعد مار گزیدگی ولادت یافت و عبدالرحمان
پیش از نبوت پیدا شد و راقم این حکایت از چند حضرت معتمد
جماعت کرد که واقعی در اولاد مجد ابی بکر خالی سیاه در دست
خواه یا می باشد افضل در پا باشد - سید شرف الدین حسین خان

ہروی کہ شہرت سیادت بحق نواسگی خاندان سادات از آبا و اجداد خود دارند۔ در حقیقت از اولاد امام قاسم ابن ابوالقاسم محمد ممدوح اند خالی سہا پر کف ہای راس دارند و ارشاد سازند کہ در تمام خاندان ما زن و مرد این نساں دارند و آن را دلیل صحت نسب آئی می شمارند ، حاصل کلام حضرات رشتہک این خال سیاہ ندارند و خرد را در نسل او محمد عبدالرحمان شمارند بدین وسایل قاضی قوام الدین بن سح حسام الدین بن سح نظام الدین بن سح فخر الدین بن شیخ علاء الدین بن شیخ معین الدین بن سح کمال الدین وی از دیار یمن ولایت سیستان آمدہ سکونت ورید و این فرد اکثر در زمان می راند ورد :

گر ہوس سلطنتی داشتی
ملک یمن را هیچ نگذاشتی

وی بن شیخ امام الدین بن سلطان شمس الدین قاضی یمن ابن سح حسام الدین ابن شیخ احمد ابن شیخ محمود ابن شیخ ابونکر ابن شیخ ابراہیم ابن سح اسماعیل ابن شیخ ابو اسماعیل عبداللہ سبحانہ حکام یمن وی فرزند ابو عبدالرحمان بود قاضی در اوایل قضای حج ہو داسد کہ از مصافقات سیستان ناسد بعد آن بقریب ساخت در لختیز دہلی آمد سح محمد* موسی برادر زادہ وی معیب وی بود

* تدریج مولف کتاب ہذا نے جو لکھا ہے کہ صرف شیخ محمد موسی قاضی قوام الحق والدین کے ہمراہ آئے تھے تو اس میں کچھ فرو گداشت ہوئے کی وجہ سے مناسب معلوم ہوا کہ صحت سے لکھا جاوے۔ معذرت نہ رہے کہ قاضی صاحب ممدوح المصدر کے ہمراہ تھے۔ ان کے ہمراہ ان کی بھتیجی تھی۔ ایک بدی شیخ موسی جو گڈھ مکتسر چلے گئے تھے اور وہاں انہوں نے رشتہ باطلہ کیا۔ ان کے دو فرزند ہوئے ایک شیخ الہ بخش دوم شیخ گنج بخش قدس اللہ سر ہما۔ دوم شیخ محمد اسماعیل سوم شیخ محمد اسعد ۱۲۔

کہ در کدہ مکسر مہم ورزید اولاد فراوان پذیر آمد شاہ الہ بخش
گنج عرفان ار ایساں نام آوری یافت - دو برادر زادگان دگر
وی محمد اسحاق و محمد اسماعیل در موضع مدینا وسط رھتک و مہم
اقامت کردند و خود قاضی در سہر رھتک رخت سکونت انداخت
و نا فرزندان قاضی سراج الدین دوالقری قرابت ساخت - قبر قاضی
ریر دیوار حصاری پاسد کہ اولادش آنجا آباد اند از وی دو پسر*
یادگار ماندند شیخ افتخار** کہ بجای پدر رھتک ماند و شیخ
کبیر در مہم قیام کرد - ار حضور سلاطین زمان معزز
و مکرم ماندند بعد حسی از چندین [۶۲]
سراں شیخ افتخار عماد الدین ہم دانی اعمام خود در مہم ریاست
ورزید خدمت اما و احتساب در داندان شیخ عماد الدین و عدالت
و خطاب و تولیت بر فرزندان سہج کمرالدین جاری ماند و از
ہر یک خانوادہ این حضرات در ہر وقت اکثر صاحب خدمات عمدہ
و فضلاء صالحاء علماء بودند چون محمد فضل اللہ حلشانہ عرف ماہرو

* قاضی صاحب ممدوح الصدر کے ہانچ فرزند تھے (۱) شیخ افتخار الدین
(۲) شیخ کبیر الدین (۳) شیخ رشید الدین (۴) شیخ عبدالوحید (۵) شیخ
سلیمان - مولف کتاب ہذا نے صرف دو فرزند بیان کئے ہیں - سوا علمی
حال کے سوا اور کیا خیال کیا جاوے -

** شیخ افتخار الدین رھتک میں نہیں رہے - بلکہ افتخار الدین و
شیخ کبیر الدین کی اولاد جو اب بھی بکثرت ہے مہم میں آباد ہے ہو اور
مہم کے کہلائے رھتک میں شیخ رشید الدین و شیخ عبدالوحید و شیخ سلیمان
کی اولاد آباد ہوئے - اور وہ رھتکی کہلائے اور خدمات شرع شریف عمدہ قضا
و افتا و احتساب و تولیت و میر عدل حضور سلاطین زمان سے عطا ہوئے -
۱۲ کاتب گہگار کترین محمد رشید الرحمان ابن قاضی فضل الرحمان مرحوم
قاضی زادہ قصبہ مہم ضلع رھتک -

منشی همایون پادشاه و قاضی نظام و مفتی عماد و ساه حبیب و غیر
از اهل مهم در این وقت قریب حضرت ساه مجد رمضان بن
شاه مجد عظیم مجذوب بود فضایل بی پایان داشت که حصر آن نتوان
کرد - جناب حضرت مولانا حافظ شاه عبدالعزیز دهلوی در منزلت
شاه مجد رمضان مهمی ارساد کرده اند که اگر کسی خواهد که
اصحاب جناب رسول مبعول را زیارت نماید بر ساه مجد رمضان نظر
اندازد که افعال و اقوال وی ناقدای آن حصرات واقع شده هزار
در هزار کسان و فریق در فریق از اهل اسلام بصحبت و استماع
پند و نصایح وی از عادات کفر و جهالت و شرک صریح و
رسومات قبیح بر آمدند و تائب شدند - مدتی دراز رهنمای این دیار
ماند شاه مجد عظیم والد بزرگوار او جذبی قوی و تصرفی فایز داشت
روزی که شاه مجد رمضان هنگام معاودت از حج در دیار جنوبی سهادت
یافت وی در مهم معوم و مضطرب الحال می گردید و این ماجرا
برهان حال و دل بیان میکرد بعد چندی جسد وی را از انجا آوردند
و در مسیره اندرون شهر قریب دولت سرای وی بخاک سپردند برابر
وی قبر والد ماجد وی باشد مرسد وی شاه مجد عظیم قادری هانی پتی
بود از حضرات رشتک در متاخرین مولانا شاه بدرالدین رشتکی
مهرورف شاه اوحد لکهنوی بود جامع فضل و کمال و صاحب وحد
و حل از کاسلان وقت بحضورات منعدد پیوست یکی شاه مجد فاخر
فرزند شیخ مجد یحیی معروف شاه خوب الله جلشانه برادر زاده حقیقی
و داماد و سجاده نشین شاه مجد افضل اله آبادی یکی از شاه مجد اجمل
اس شاه مجد ناصر ابن شاه خوب الله جل عظمت مدوح وی فیضان از
هدر و عم خود دارد نیز از شیخ غلام قطب الدین مرید شاه فاخر
موصوف المصدر یکی از شاه مجد فتح گمتهلی که وی از خلفای شاه مجد

قصر عارفان

سریف داوی و محار سلاسل فلندری و صاری و سهروردی و چشتی بود [ص ۶۳] یکی بشاه محمد حباب فرزند شیخ محمد ورزند شیخ محمد صادق گنگوهی صاری وی از سیح ابو سعد گنگوهی عم خود یکی از شاه نور قادری گجراتی که دو سجره شاه ممدوح بوسایل آنای حضرات سادات نهروالی نا حضرت سلطان المسیح و بوساطت حضرات سعدی نا حضرت هندالولی در مرل دویم این باب ذکر یافت و سجرات دیگر وی اینجا ذکر می یابد (۱) یکی شروع از حضرت تنیخ سهاب الدین سهروردی بوساطت شیخ حسین و شیخ حماد و شیخ احمد و شیخ جمال نهروحی و شیخ نصیر الدین سمای بسید یعقوب کبیر برادر سلطان العسای نهر والی از وی پرسش سید کبیر الدین عرف سید شاه شادی از وی پرسش سید محمود عرف اخون میر از وی پرسش سید یعقوب چسی از وی پرسش عبدالوهاب از وی پرسش سید غیاث الدین از وی پرسش سید عبدالجلیل عرف شاه غریب الله سبحانه از وی شاه نور قادری گجراتی (۶) یکی شروع از حضرت مخدوم تنیخ نصیر الدین چراغدهلی بوساطت سید محمد صدرالدین ابوالفتح عرف سید محمد گیسو دراز دکهنی و پرسش سید محمد اکبر و پرسش سید یدالله جل عظمته که هم از جد بزرگوار و هم پدر عالی تبار خلافت دارد و شیخ عبدالفتاح کالوپوری بسید محمود عرف اخون میر ممدوح (۳) یکی شروع از سید محمد گیسو دراز بوساطت شیخ عبدالفتاح ناخون ممدوح (۴) یکی شروع از سید محمد بوساطت شیخ علاء الدین سالک عبیدی شیخ عبدالفتاح (۵) یکی شروع از سید اخون امیر بوساطت پرسش سید حسین و پرسش سید یحیی و پرسش سید مصطفی و پرسش سید ابو محمد بسید عبدالجلیل عرف غریب شاه برادر سید ابو محمد پیر شاه نور قادری یکی بوساطت سید مصطفی پسر ثالث سید محمود نایره وی بسید ابو محمد (۶) یکی

از شاه محمد و امیر بریلوی وی در خانواده حشرات چسب مرید مولانا ساه ولی الله محدث دهاوی بود ساه محدث اجار حانواده محدثی هم دارد اندرین سجره از والد واحد خود مولانا ساه عبدالرحیم محار وی از دو جانب محار (۱) یکی از ساه روع الدین نانای خود سجاده آرای پدر بزرگوار شیخ قطب عالم وی از شیخ نجم الحق وی از شیخ عبدالعزیز بن شیخ حسن ابن طاهر صاحب حلاوت از وصی خان ظفر آبادی مرید شیخ حسن ابن طاهر مرید راجی حامد ساه [ص ۹۴] مرید شیخ حسام الدین مانک پوری مرید شیخ علاء الدین مرید صاحب خاندان سراجیان یکی از سید عظم الله جل سانه اکبر آبادی وی از والد خود سید عبدالرسول وی از ساه عبداللطیف وی از ساه عبدالعزیز بن شیخ حسن طاهر ممدوح ساه عبدالعزیز لب سکر بار دارد از عماید وقت و یادگار مسایح چشم بود نصحت بسی صلاحی حضرت دهلی رسید و از برادر بزرگ خود شیخ محمد حسن که محمد خیالی لقب دارد و سید ابراهیم ایرجی فیض برداست و بر دست خلافت بزرگان خود از قاضی خان ظفر آبادی مثال احازب گرفت و در خانقاه محاذی عمارت قدیم فیروزی اقامت ساخت در سال نهصد و هفتاد و پنج وفات یابد و بصحن همان حانده مدفون گشت مولانا محدث دهلوی در تاریخ وفات وی فرماید :

شیخ کامل عارف دوران خود عبدالعزیز

آنکه می داد اهل دل را مجلس یاد از نهشت

هرج از اوصاف اهل الله در عالم بود

حق تعالی ز اول فطرت بذات او سرشت

یادگار اهل چشت او بود در دوران خود
گشت اران تاریخ فوتش یادگار اهل چشت

انجب(؟) اولاد او شیخ قطب عالم صاحب سجاده پدر شد و نعمت
از شاه نجم الحق مرید صاحب بصاعت کامل والد خود گرفت قبور این
حصرات در حوالی همان خانقاه برون دهلی دروازه حصار شاهجهان
آمد محاذی مباره و فیروزی و مکاناب ساه رفیع الدین و شاه عبدالرحیم
در قدیم الایم هم بنام بود ساه ولی الله حلستانه محدث از روی تسلط
حساب آن را بتروک فرمودند الا حای قبور همان مانند که زیارات
سده ممدوح و مولانا حافظ شاه عبدالعزیز و مولانا رفیع الدین و مولانا
ساده عبدالقادر همانجا و مولانا ساه بدر الدین در آخر عمر از دهنک
حانب دیار لکھو تشریف برده در آرام نگر یکی از محلات آن شهر
طرف مغرب آرام گرفت قریب ده سال فصدی بخلاق رسانید در سال
هزار و دو صد و بیح رحلت فرمای عالم بقا گردید در باغ شالیست
خان زمدار زیارت گاه وی و مقبره زمدار مذکور هم دران باغ
واقع عقب مسجد چوبی حضرت شاه غلام جیلانی خلف السعید و
جانشین شاه ممدوح بود عمر عزیز در عبادات و ریاضات گزرانید و
ار وی فیض بسیار شایع شد شیخ محمد ابراهیم خاقانی هند متخلص
بدو و مرید وی بود [ص ۵۷] بسی از اغیار و سی از اهل خاندان
وی چون شاه غیاث الدین و حامی شجاع الدین و مولوی
کریم الدین و مولوی امام الدین صاحب منزل شدند - این جمیع
حضرات از منتخبات روزگار بودند حالا شاه عیاض الدین صاحب
سجاده این خاندان اند عابد و زاهد و صاحب مذاق وسیع اخلاق و
اکثر ازین خاندان عالی ریاضت شعار و صلاحیت و تقوی دارد -

(۶) ذکر خاندان مولانا سماءالدین

وی از قوم کنبوه و ساگرد مولانا سماء الدین یکی از بلامده
میر سید سریف جرحانی و میر سید کبیر الدین اسماعیل فرزند محموم
جهانیان وی از ملتان بدلهلی رسد بالای حوض سمسی محادی سون
برمن قاضی آرامگاه دارد برلمعات عراقی حوائشی دارد نیز ذکر
تصانیف چون مفتاح الاسرار سید عبدالشکور و سید عبدالغفور پسران سید
کبیر الدین اسماعیل در صحبت محموم تعلیم پذیر شدند هم فرزندان
محموم یکی شاه عبدالله سبحانه بنانی که سلطان المجردین لقب دارد
اول در آستان حضرت محبوب الهی مشغولی داشت برای هر بار
غسل کردی چون از بادشاه وقت برای رهایی بعضی سادات سفارش
کرده بود بعدم پذیرای آن گفت که حرام داد ما را سکونت سمپری
که تو بادشاه آنجا ناشی و بدیار مندو رفت شصت سال بیک سوال
در بیانان بسر برد هر روز یک ختم قرآن مجید کردی و غیر
از برگ اشجار غیر مضر چیزی نخوردی گرد او اصف جابوران
صحرائی هجوم آوردند و با یکدیگر اذیت نمی رسانیدند یکی شاه نصیر
الدین بود که فرزندش شیخ عبدالغفور از عماید روزگار سید اولاد
بسیار از وی شایع شد تاریخ فوت مولانا سماء الدین از جمالی،
رباعی :

مرشد انس و ملک شاه سماء الدین چو رفت

ای جمالی بر سریر عرش آمد گام او

هشت خلد آمد بنام او اگر پرسد کسی

سال تار بخش بگو شب آمده بر بام او

مولانا شاه حامد ن فضل الله سبحانه متخلص جمالی از صلحای روزگار

قصر عارفان

و شعرای نامدار بود مرید مولانا سماءالدین ممدوح در اکثر علوم و
 مبون بطیر نداسب نس از حج و طواف و زیارات و زیارت حناب
 رسول مقبول سماء صاحب ممالک مغرب و بمن و نسب المقدس و روم
 و سام و عراق و عجم و آذر سجان و گیلان و ماربدران و خراسان
 سماء در سراز [ص ۶۶] سید نظام الدین محمود حلف ساه ناج الدین
 حسن سنج الا سلام آن سهر صاحب نعم ساه نعمت الله جلسانه
 ولی و سنج سماء الدین احمد سجاده گرین سنج السوح سهروردی
 را در بغداد زیارت کرد حمدی مصاحب ماند، را بعد در هرات آمد
 سنج صوفی مکی ارحمهای سنج رین الخوافی و مولانا مجد روحی و
 سنج عبدالعزیز جاسی و مولانا عبدالرحمان نور الدین حامی و مولانا
 مسعود سمرقانی و مولانا عبدالغفور لاری هم صحبت شد - حکایت ملاقات
 وی با جاسی معروف که در آن وقت حسب حال این شعر خواند :

ما را رهاک کویب بیر اهمی اسم برتن
 آنهم ر آب دیده صد حاک دا نداس

بعد آن معاودت نمید کرد مولانا جلال الدین مجد دوالی را در
 دریافت و از اکثر مشایخ در نص برداشت حوق سنج دایرید ار
 اولاد سنج بدرالدین حمدی معروف موبی دور دهلوی سجاده آرای
 حاندان وی و سید سمس الدین طاهر مرید سنج نور سنگلی خلافت
 یافت از سنج با یزید ممدوح و صاحب عمر یکصد و پنجاه سال اول جلالی
 بخلص می کرد درعایت آن که نام اصلی وی جلال خان بود
 پادشاه مرشد جمالی ورزید در شاعری و درویشی نام برآورد قصائد
 بیام سلاطین دارد از وقت سکندر تا همایون زنده از قصیده وی که
 در مدح دایر پادشاه گفت میت :

سأه دسمن کس طهیر الدین مجد نادر
آن که لسكر نکالا ار العار کانل بسکند

و قصیده در نعت حیات رسول مقبول دارد این شعر اران در
ارابه نبوت مقول افتاده است :

موسی ر هوس روف شک بر دو صفا
نو عین داب می بکری در نسیمی

ار مساهیر نصایف وی دنواں عرلکات فصائد آندار و کلمات
سیر العارفين فی احوال المسایحین و مسوی مهر و ماه ناسد - در
فصاید مدح سعری دارد مخاطب یکی از امرا است :

گر ماه سود نژا و سماره سود نژے
با حواں نعمت نتواند برانری

چون آن شعر بحضور مولانا عبدالرحمان حامی رسید از قوب
طبع سبقت و چار معانی دران پیدا کرد آخر نوشت که شاید برا و
بری قسمی از طعام هندوسان نیز ناسد در سال نهصد و چهل و دو
با همایون طرف گجرات روف و همانجا ودیعت حیات نهاض ارواح
سپردند وی را [ص ۷۶] در دهلی آوردند و در مفره تعمیر امام
حیات که با مسجدی عالیسان برانر دولب سرای خود سرحد داؤد
سرای نصرف بسمار بنا نهاده بود بخاک سپردند در حقیقت کوسکی
باشد مختصر لطیف پست سقف که بدرون او هم در سطح رنگا رنگ
برگ و گل و عجایب نفوش از لاجورد و زر و سیم آبدار اسوار
کرده اند و دو غزل در حوالی آن باهمان آرایس ثبت گردانند
مطلع یکی برای یادگار اندراج می پذیرد :

ر خد گدسب نعلو بو بی فراری ما
 امد هسب که رحم آوری بزاری ما
 در همان ممبره برانر وی مبر مولانا گدای فرزند وی که
 در حبس با پدر هم سر بود اتقال وی در تمهید و همداد و سس
 برون آن بیور سمار از اولاد جانب سرقی دائره محمصر ایجا مبر سسای
 خاندان وی در دب ممبره مبر سسج علانی سر گدای و در چپوبره رو
 روی درواره ممبره مبر سسج عبدالجی فرزند بی جمالی واقع که در
 علم حوایی در گدسب وی مجمع الفصلا و مرجع الطرما آزاد طمع
 و عساق وضع بود صاحب احلاق و سسج سیدی عالی نسب در تاریخ
 و باب وی گوید نظم :

نادر العصر سسج عبدالجی
 که بوصفیس زبان مرا بود

وقت نزعش بسر رسیدم من
 گفتم ای چون نو در زمان نمود

سال تاریخ حویس خود فرما
 که حز آن درد این زمان بود

گف تاریخ من بود نام
 سده وقتی که در میان نبود

که بوصفیس مرا ربان نمود
 زانکه درمان اس زبان نمود

ذکر بعض اولاد مخدوم سید جلال الدین بخاری
 که در هند سوای آج آرا سگاه دارند

سید برهان الدین قطب عالم نمره مخدوم جهاندان ار وطن اصلی

حانب گجرات روم هما نجا رحب افامب انداحب وی را عبدالله
 حل سانه جلالی بیز گویند در پمویه چند کروهی احمد آباد آسوده در
 سال هشتصد و پنجاه و هفت وفات یاب - سید حسن بن سید قطب الدین
 حسینی و سید برهان و سید عثمان فرزدان علاءالدین حسینی واسطی
 و سید شاه عالم از حلقای نامدار اند وی را قصص ناطی از حصرت
 محدوم و سید ناصر الدین محمود و سید معزالدین و سید سرف الدین
 حسن بن سید علاءالدین [ص ۶۸] موسوی صاحب حواهر جلالی بود
 سید شاه عالم محبوب الحق معروف بشاه متحن فرزند رسد قطب العالم
 ممدوح و نعمت یاب از قطب الوف محدوم احمد مغربی سمر
 گنج بخش و گنجسکر معروف بسج احمد کهو بود اندرون بلده
 قدیم گجرات آسوده وفات وی ۸۸۰ لفظ فخر تاریخ نانشد - سید
 ناصر الدین ابی الفضل راجو مرید وی بود هم سج کمال ابن کسر
 نساج از وی فیصیاب سد مرید وی در احمد آباد مدرس سج کبر
 ملامتی اول از مریدان محدوم سیخ نفی حایک بن شیخ مجد رمضان
 سهروردی بود که در جهونسی قریب اله آباد آسوده از حاندان
 جلال الدین نبریزی خلافت دانش بعده در طریق محب را مانند بیراگی
 در آمد وهم از شاه بهک فردوسی خرف بوسمه بعد وفات او هر
 دو گروه از خواص و عوام هندو و اسلام بر حجره وی هجوم
 آوردند - ناگاه مردی از غیب ظاهر شد و گفت که کبیر شخصی بود
 عارف حق هر دل عزیز در ایام حیات هندو و اهل اسلام از وی
 راضی ماندند بعد فوت هم کسی را نرنجانند - در حجره وا کردند
 آنجا جز کل سفید نشانی از جسد وی نیاف هر دو فریق درانجای
 با صفای قبر و سواده بنا کردند فقرای گروه وی هم هندو وهم اهل
 اسلام اند چنانکه فقرای منسوب بابا مریضی بند سولی در دیار

گجرات و احمد آباد و آن نواحی بسی از نعمت یاران خاندان سد
فضیل العالم و ساه علم صاحب فروغ سدید و سلاسل ایسان ناحال
بردا -

(۸) ذکر شیخ احمد کهتو در هر کیچ یکی از مضافات احمد آباد آرامگاه دارد

عمار ب لطف و نصرت بالای میر و حاکم وی آورده اند
مولد و منسای وی دهلی بود - ایام طفلی نا طفلان ناری می کرد
نازه طوفانی از هوا برخاست و او را جای دگر آواره ساخت - بعد مدتی
بدست نانا محمد اسحاق معری که در کهتو یکی از فریاد احمد سریف
مکتوب افتاد بحصل علوم ظاهر و باطن و ریاضات صعب کرد - از
نانای مدح خلافت یافت بعد فوت وی بر قدم تجرید سیاحت اطراف
کرد مسرف حج و زیارت سد از سرور عالم بسارت پذیرفت و
و معاود همد سد - در وقت آمد امر نیمور صاحبمران در دهلی بود
پانزده روز بسی از وقوع قتل و عارت پانده رویای صادق سد محمد
گسو دراز نا جانب و مریدان خود خبر کرده بود که اکثر راهی
سدید [ص ۶۹] و خود چون مسح بحم الدین کبری موافقت خلافتی
ورزید - آخر در بند معلان اسیر آمد و بطهور خوارق عادات
امیر تمور فراوان اعرار بجای آورد لنگر گه وی چنان وسع بود
که خلایق بی حد شکم سر نان مسخورد ظفر خان حاکم نهر والا
وی را باصرار در ولایت خود جا داد برکات از روح قدسی حضرت
محبوب سبحانی سید عبدالعادر حیلانی و نعمت ظاهری از حضرت مخدوم
جهانیان نیز حاصل فرمود مملو ظاتش بسی نادر یکی از ان
تحف المجالس که یکی از مریدانش محمود بن سعید ایراجی جمع کرده

شجره وی در ضمن فتح سحراب حرم باب اولی تصریح پذیرد - در وقت حرد مطب ولایت بود یکی از اولاد مخدوم جهانان ساه عبدالله سبخانه بخاری که در دهلی تربیت حرم نوی آسوده بولب حرم نوی بعلق داشت -

(۹) ذکر بعض حضرات که از اقارب مخدوم جهانیان اند و بعض حلقای وی که هنوز بتقریبی ذکر خیر ایشان درین مجموعات اندراج نیافت

سیح حاجی عبدالوهاب بخاری از اولاد سید بهاء الدین محمود بود - روزی از پیر و استاد و مهر خود سید صدر الدین اسماعیل کرد که پدر دو نعمت پروردگار مردم نمی رانند (۱) یکی وجود مبارک رسول مقبول بصف حساب (۲) دیگر قرآن سریف که خدای کریم بلا نوسل بدان تکلم فرما نفور اسماعیل براه حشکی بزیارت حساب سرور کایات ستافت و در عهد سلطان سکندر لودی دهلی آمد - سلطان نفور اعتقاد من آمد وی را با رئیس انصاری المحاسن ساه عبدالله سبخانه بن یوسف الفرسی ملتان نسبت محبت و نثار و طلب و استرساد چندان بود که چون مولانای رومی را با ساه بربری - نار ثانی از دهلی بخرج و زیارت رفت - وفات در بمبندوسی و دو مقبره وی و شاه عبدالله جلشانه در حوالی چراغ دهلی معروف ساه مخدوم از اولاد مخدوم بهاء الدین زکریای ملتان دید - ساه ساه دهلی هابند شد و از وی اولاد ساه سبخانه ملتان و سبخانه ملتان که از وفور قوت علمی در حالت فناء الرسول باوایل تمام معنی آب قرآنی منسوب در نعمت حساب رسالت آب من فرماید یکی از صاحب

بعمان محموم سید حلال الدین بخاری جهان گشت در خانواده
سهروردی -

(۱۰) ذکر شیخ حمزه کشیمری بود

بصری وی و سالی [ص ۷۰] ریح داس خود گوید که روز
میان حمد نار ارضعوف اولیا در صفوف انما رقتم آخر جناب رسول
مقبول صلی الله حل سانه وآله وسلم ما را در حوار جناب علی
مریضی حاداد روری در خانه خود بود ناساه کشمیر عاری حک
وربر راده خود را رنده در ناب در آورده برای نماز چهاره در
خانه سح فرستاد حر آوردند که سر وربر در عقوفان گذشت برای
نمار آورده اند - نسیم کرده گفت گه ر اوسان ناسد که وی را
در ناب در آوردند سح حیدر یکی از مریدان و معقدان خود را
حکم کرد که تا بر وی نمار خواند وی ادای نمار کرد - جماعت
همراهی حماره در خدمه آمدند که یا شیخ ابن پسر رنده بود الا چون
وی را مکرر مهمانده بودند بعد ادای سلام برخیزد او بعد ختم نماز
هم برنجاسب کفشی وا کردند در حقیقت مرده بود لاجرم
بیچهر و بدوی کردند بعد از یک ماه ما در وی زاری کمان در
خانه سح آمد که ما را یک فرزند بود حال وی چنان شد بر
قر وی روت و او را رنده گرا دنده نوالدین تفویض ساخت مادر
و پدر با فرزند ندریشی آمدند و مجاهدات بر روی کار آوردند و از
کاملان روت شدند سح بعد چندی نصح روت وفات محموم شیخ حمزه
در همان نواحی رو داد - مریدانش در نواحی کشمیر و پنجاب تا
حال فیض رسان خلایق اند -

منزل دهم در ذکر بعض خلفای صاحب اجازت

شیخ صدر الدین طبیب دل

وی پسر نا جری بود بدعای حضرت محبوب الهی در هم ایام

حیات آن جامع‌الترکات شرف ولایت پذیرف - وی را در کنار محصور آن
 عالی مبار برد نا بود نظر سیرده از حالت سان وی جز داد حضور
 مخدوم تربیت‌گشت و از بر جمال سمح داس - حضرت پاره از حمای
 مبارک خود جدا کرده بدست خود برافش دوح و حضرت مخدوم
 نصیر الدین خراذه‌لی سیرده از حالت سان وی خردا و حضور مخدوم
 تربیت‌گشت و از عماید حمای وی کردند در صنعت طب
 مهارتی تمام وی را بود یک نار پریان رودید برای علاج و بعد
 صاحب بیماران خطی تحریر کرده بوی دادند تا بر سهر خود سستی
 نماید که در غف حانماه طوسی می ماند - چنان کرد سگ روان شد
 و کنار آب رفت و قدری رمین کاوید که بر آن گنجی از زر و سیم
 بود او بدان توحمی نکرد - او را مکتوبات حمایق آمر و معارف سرسب
 باشد - قمر در حصار [ص ۱۷] علای سمح فتح الله سبحانه اوده‌ی از
 مردان صادی بود مدتی بر سر ساره سمسی بر وضع آنای کرام خود
 درس گفت آخر طلب حق وی را در آورد بعد سمح در دنار اور
 رفت غالب در آمد صاحبمیران سمح فاسم دهلوی اودی و سمح محمد
 عیسی سرتاج حویه‌ری مردان وی اند سمح فاسم صاحب کتاب
 آداب الساکین و بدر سمح محمد درویش باشد که وی در چندین
 سلسل بوساطت سادات بهرائج از مخدوم حسانان بخاری مجاز و هم
 از پدر عالی قدر خود سلا بوساطت و ازوی اجازت کامل جمع
 سلسل حضرت سمح عبدالقدوس حبی گمکوخی صابری رسبد که
 در تمام حیواناتگان صابری و محددی و سربیی سابع گسب و مختصری
 اراان در محددی دکتر رفت - لقب سمح فتح الله جل‌شانه اوده‌ی
 ابواتج ندایوی بیر باشد و سمح محمد عیسی بوسایل چند نعمت این
 خاداده شده جمال اولیا رسبد که در سجدات خردان شاه محمد افضل
 و میر سید و سید عبدالجلیل و شاه اوحد نا حال جاری و در هدایت
 منزل نهم و ادکار هر جاز حیواناده بصریح رفت

منزل یازدهم در ذکر بعض سلاسل قاضی محمد ساوی علاوه مندرج منزل ششم

وی از مریدان محار محموم حراع دهلی و صاحب نعمت هم از محموم جهانانست و صالح و عابد و معلوم ضروری ماهر بود اختیار الدین عمر ابرخی ساگرد رسند و مرید سعید وی سدازوی سیخ سالار از وی خواجه حسن سرمست چندیری از وی خواجه اسماعیل فرزندی از وی خواجه حانون گوالیری که از مساهیر وقت بود سال تهنید و حمل خلافت از محموم خواجه حسن ناگوری سعدی نیز یافت و از آسان احمیر بر وضع محموم خود فیض فراوان داس - از وی سیح نظام فارنولی که در عهد خود با هم چشمان ممتاز و در خواص و عوام مقتدا و سرفراز بود مزار فایض الانوارش جنوبی شهر نارتول جای بر فیض و با برکت و با بسی از اولاد امجاد که بزرگتر ازان صاحب جاه و منزلت بودند و در مقابر پاکیزه و مصفا جا دارد مسجد عالی و عمارات رفیع واقع در حانندان نسبی وی بیر کاملان سدید و در حانندان فصی وی هم اولاد وافر از وی یادگار و هریکی صاحب وفار در انام [ص ۷۲] فریب شاه مجد مستقیم از فرزندان حانواده شیخ نظام الدین نارولی از سپهر دیار و جوار و در عبادت و ریاضت نامدار بود سند مروز شاه دهلوی که تصرفات عجیب از وی می آرند از مریدان سیح نظام بود شیخ مجد وارث که در میوان بالای بهاری کمپوری فریب سگوان در عمارت عالی آرامگاه دارد نیز مرید سیح نظام بود عرس وی باحتماع جمع موفور در میوات می شود بعرف آن دیار وی را بر چوکهها گویند - سیخ عبدالسلام عرف شاه مجد اعلای پانی تی فرزند شیخ نظام الدین پانی پتی که از

اولاد حضرت محدوم شیخ جلال بود نمر از مریدان شیخ نظام باشد
یکصد و چهل و دو سال زیست و بعد صد سال دندان بر آورد و
ساحت بسیار کرد از مشایخ کنار صحن داس چو در جودور از
سج نهالالدین جونپوری و امیر سعد علی قوام الدین و شیخ سمس الدین
ساجی و در بهار شیخ علی معری و مولانا حسام الدین بغدادی و
در هانم پوره مولانا علی احمد و شیخ عبدالصمد و در امیهی سج
الاسلام شیخ نظام و در گجرات قاضی محمود و نسب آنای وی که
اجازت از بزرگان خود نیز دارد اینجا روم می پذیرد با محدوم
شیخ عبدالسلام بن شیخ نظام الدین ابن شیخ عثمان رنده پیر ابن
شیخ کبیر ابن شیخ عبدالقدوس ابن شیخ سلی ابن شیخ جلال الدین
عثمانی کادرونی پانی پتی صاحب سیر الاقطاب از مریدان وی بود
گوید که ذخیره جدا موسوم بجواهر اعلی در حالات وی تحریر
کرده ام همدران گوید ، بیب :

دو باره سد سیاه موی سفیدش
سفیدی داد دوباره نویدش

وفات او در هزار و سی و ثلث هجری واقع شده بعد دو سال
و چند ماه یکی از صالحات مریدان وی ضرورت پختگی بر هندوی
تابوت قبر تا سطح صفا کردند شب معمار بشارت یافت که سنگی هندوی
را شکست و بر زانوی پای ما نشست آن را دور باید کرد - صبح
آن را دیدند بغور واقعی روزنی بود کشادند و سنگ را که بر
زانوی رسیده بود و ازان پای شریف وی ایستاده بود دور نمودند
بغور آن پای از خود دراز شد تمام کفن و جسم شریف ثابت و
برها بود بعد وی شاه مجد ابن شاه منصور پسر متوفای وی سجاده
آرا شد -

منزل دوازدهم در ذکر خلفای حضرت مخدوم [ص ۷۳] اخی سراج بنگالی

نام وی مخدوم سراج الدین عثمان در صغر عمر نارادت حضرت سلطان المشایخ درآمد بعد از چند سال برای زیارت قدوم والده ماجده جانب دیار لکهنوتی که گوژ معروف ناسند می رفت در حضور مولانا بحر الدین زرادى و مولانا رکن الدین معلوم ظاهری تعلیم پذیرفت و برای وی بر زبان حضرت محبوب الهی رفت که وی مراب هند باشد - شیخ علاءالحق والدین بن اسعد لاهوری بنگالی از مشاهیر خلفای وی سد برادران وی وزرای پادشاه بودند و خود نیز اوایل حال از امرای کبار بود از وقتی که بارادت شیخ درآمد جمیع لوازم امارت را کلی ترک داد - شیخ او اکثر سفر رقی خادمان شیخ دیگی گرم بر سر می نهادند وی بدان حال از پیشگاه وزرا و امرای هم جنس خود بلا تکلف و بغیر می گذشت هرگاه سجاده ارساد پیام کرد خرج بی شمار داس تاحدی که پادشاه را حسد آمد و ایما فرستد که بستار گانو رود خادم را حرح دو حیوان ساز و اکثر گفتمی که مقداری که مخدوم ماخرج داشت عشر عشر آن ماندارم - فبر وی در پندوه شیخ نور قطب عالم هندوی فرزند رشید وی و میر سید اشرف جهانگیر سمای صاحب لطایف اشرفی صاحب خلافت وی بود سیاحت اطراف بسیار کرد با سید علی همدانی هم سفر ماند و تصرفات نمایان قبل از بیعت و بعد آن بوی نصیب گشت - منقول که بعد عروج مزلت غوث الدهری حسب وصیت مرشد خود شیخ نور الحق والدین قطب عالم را بر منصب قطب ولایت شکاله فایز گردانید - بسی سلاسل از حضرت سید برنا و شیخ رفعت الدین

و سح انور فرزندان سح اند و سح حسام الدین مانک نوری صاحب رفیق العارفین مرید نا نعم سح نور قطب عالم حد او مولانا حلال الدین مانک نوری عالم و عابد و متقی و صابر و مرید سح محمد بود که شیخ ممدوح از حساب محبوب الهی بخار و خود را در فردی ملازمان شاهی مستور می داس - آخر در مانکپور اوامب ورزید ساه سیدو اوایل مالدار بود بر ری عشق آلود بعد حدی در حضور شیخ حسام الدین نعم در آمد آن رن نمر درویشی در آمد اروس، نم :

دل گویدم سید و بگو احوال خود یک یک بر او
آندم که خود می آند او سید و کجا گفتمار کو

۱۰ [ص ۴۷] راجی سید حامد ساه مانکپوری نیز از مردان یامنزلت شیخ حسام الدین ناسد - وی از سادات گردیز که در عهد التمس بدلی آمدند و در میواب و بهار و آود سکونت پذیر شدند - راجی سید نور فرزند رشید ویست - شیخ حسن ابن سیح طاهر ملتانی بهاری مرید سید راجی حامد شاه و نعم یاب از سید واجی شاه نور مانکپوری صاحب مفتاح الفیض و رسایل دیگر در عهد سکندر حسب استدعای وی بدلی تسریف آورده در کوشک بحی سدل با اهل و عیال اقامت ورزید - فرزندان لایق و فایق از وی رو نمای عالم شدند - یکی شیخ محمد حسن معروف سیح خیالی که حال صحیح و مشربی عالی داس - هرگاه از حلوب بر آمدی هر کرا نظر ر جمال وی فتادی الله اکبر گفتی حسن برستی نیز شغلی داش - مدتی در حرم نبوی مجاوری کرد - سیح حاجی عبدالوهاب بخاری چون بار دوم بحج رفت وی را در هند آورده - ولادت او در جونپور و قبر او در آگره اقامت داشت علاوه از فیضان پدری از شجرات طیباب قادری در دیار حجاز و یمن بهره

قصر عارفان

تمام نام و کوس بلند آوازی . مسجد نواح شاه عبدالرزاق
 جهنمادوی و شاه عبدالملک عرف مولانا محمد رمان بانی پی ار
 مریدان کامل العماروی اند از شاه جهنمادوی دسار مریدان نونف
 خلافت رساندند و سجره ارسادس همور باز آور شد علی قبل مست
 لودیانوی نیز از حلقای او بود که سهر لودیانه قرب مسجد و
 آبادی سادات آرامگاه دارد شد سلطان علی و سید محمد نجس و غیرهم
 از اولاد اوید . یکی سیح عبدالعزیز معروف سیخ شکر باز که
 دکر وی در برل بهم در دکر حصرات رهاک گذشت . سجره
 وی بر بواسط حاندان شاه ولی الله سبحانه محمد دهلوی و دیگر
 حلقای وی جاری . مولانا جونوری و سیخ الہداد مرید راحی سید
 حامد شاه بود از وی سیخ معروف خون پوری و از وی
 سیخ احمد زین خونوری و سیخ الاسلام نظام الدین اسموی
 صاحب منصب شدند و ابن سلاسل نیز جاری درین خانواده
 سراجیان سی کاملان طریف و ناهیاران اوج حقیقت ظاهر شدند .
 خصوص حضرت سید اسرف جهانگیر سمائی که وی را بعد مخدوم
 جهانیان منزلی عظیم نفویض یافت و خلعای وی [ص ۷۵]
 بی دوسل و پادوسل همگان عارفان و صادقان راه خدای جهان
 بودند . چون سمس الدین فریاد رس و شیخ معروف جسدی و شیخ
 عباسی سرهرپوری و مخدوم خیرالدین انصاری ساڈھوری و مخدوم
 علی انصاری و سیخ سماء الدین و حامی عبدالرزاق صاحب عمر
 یک صد و بیست سال و سید احمد و سید حسین و شاه موسای
 عاشقان ر سید شمس الدین و مخدوم صفی الدین حنی و شاه محمد اسماعیل
 و غیرهم تا حال سلاسل قراوان و خانوادگان صاحب نعمت ازین
 هر یک اصحاب طریق جاری و فیض رسان خصوص در دیار شرقی
 هندوستان و در اطراف دهلی و شمالی و جنوبی آن انتشار این

فیضان از روی قدوم حضرت شیخ حسن ظاهر سد و هر دو فرزندان نامدار وی شهیر آفاق شدند و اکثر عاملان طریقت و عالمان شریعت در ارادب این دو بزرگوار در آمدند - شیخ محمد حسن خیالی از حضرات حجاز و یمن اجازت خاندان مدینی و شاذلی و قادری بر گرفت و شیخ عبدالعزیز شکر بار از والد ماجد خود نیز فیض یافت و از برادر کلان و از قاضی خان ظفر آبادی صاحب خلاف شیخ حسن طاهر و از سید ابراهیم اهرجی دهلوی نعمت و اجازت برداشت و شصت سال در دهلی مدرس و تدریس و تعلیم و تلقین طلبای حق پرداخت - صاحب نعمت اصلی شیخ عبدالعزیز بمدوح چنان که صاحب نعمت اصلی حضرت شیخ کمال الحق والدین حسن طاهر قاضی خان یوسف ناصحی ظفر آبادی بود شاه نجم الحق میواتی آرمیده دیار میوات شد و شیخ قطب العالم فرزند شیخ اجازت از وی گرفت - شاه رفیع الدین خلف السعید قطب عالم بود که اجازت دسب سعت از روی کرامت بشیخ عبدالرحیم نواسای خود قبل از ولادت وی مرحمت گردنید و بعد ولادت و عمر تمیز شیخ عبدالرحیم از روح پر فتوح وی منزلت عالی بهم رسانید و شاه عبدالرحیم از حضرات چند مقتبس انوار برکات بود - یکی از بابای خود بشر حضور یکی از سید اکبر آبادی چنانکه در منزل نهم مذکور شد - یکی از سید عبدالله جل شانہ وی از شیخ آدم بنوری وی از شیخ احمد سرهندی نقشبندی یکی از شاه ابوالقاسم وی از ملا ولی محمد [ص ۷۶] وی از امیر ابوالعلائی اکبر آبادی وی در باطن از همدلولی و ظاهر از امیر عبدالله وی از امیر یحیی وی از حواجه عبدالحق وی از سر سلاسل احراری رسایل و کتب تصانیف خاندان

مولانا شاه ولی الله سبحانه و تعالی و حضرت مولانا حافظ شاه عبدالعزیز دلال و هدایت بر این معنی دارد که شاه عبدالرحیم والد محمد مدوح در بشارات نومی تعلیم نفی و اثبات از حجاب رسول مقبول و تلقی ذکر اسم ذات از حضرت زکریا باب و اجازت طریق قادری و نقش بندی و جشتی از ارواح پاک حضرات عوابعظم و حواجه بزرگ و همدالولی نامضای مسترشد قلوب دریافت معلّم علوم طاهری از تفسیر و حدیث و عقاید و صرف و نحو و کلام و اصول و منطقی شیخ عبدالرحیم از میر زاهد مروی صاحب حواشی معروف درسی صورت بست - وی از ملا یوسف کوسج وی از ملا میرا جان وی از محقق ملا جلال الدین دوانی وی از پدر خود ملا سعد و دیگر بلامده تمنازانی و سند جرجانی و اجازت حدیث و سند مشکوٰۃ المصابیح و صحیح بخاری و دیگر کتب صحاح از مولانا حاجی محمد افضل سیالکوٹی که در وقت خود سمع الحدیث هند نداشت بشیخ عبدالرحیم حاصل بود - حاجی مدوح فاضل کامل بود چندین هزار کتب درسی از علوم دین بطریقی وقف در خانقاه خود بر طلبا و شایق از ذخیره دی مهیا داس و سند و اجازت این علوم از حضرت شیخ عبدالاحد دلیل الصمد سهرندی معروف شاه کل دهلوی شهید قادری وی را حاصل بود و از والد خود مجار شاه محمد سعد حازن الرحمت وی از والد خود حضرت مجدد الف ثانی دیگر از مریدان وی اختصاص عبدالعزیز شکرپار شیخ عبدالغنی بدایونی بود که عمر عزیز با کتاب علوم و ریاضات بسربرد - اندر حیات و ممات از قدوم شیخ خود مفارقت نکرد - یکی از ان مولانا حسن دهلوی بود که طبع رسا داشت و ذهن عالی بر نظم و نثر قادر بود اشعار آبدار دارد محمد صادق همدانی کشمیری دهلوی صاحب کتاب کلمات الصادقین از قرابت داران ویست و از شاه محمد حسن

خیالی نوسایل ساه عبدالرئای جهجهادری و ساه امان نانی نئی و سیح حاجی دهلوی و سیح یوسف جامع ملموطاب ساه جهجهادری طریق وی نسی سایع سد و ار ساه نجم الحق در اصلاح مواب سسی رسوم کفر و بدعات هدم پندرفت و مردم راجع بسعار اسلام و خدا دانی گردیدند و اکثر ار منتسبان [ص ۷۷] این خانوادهگان که با معسکر مروزی اورنگ ربند ندیار جنوبی رسیدند اسحاق ای رسم نیمب گردیدند -

منزل سیزدهم در ذکر اسمای بعضی خلفای مجاز حضرت مخدوم شیخ جلال الحق والدین گذرونی عثمان، پالی پتی

یکی اران مخدوم سیح احمد عبدالحق رودلوی - وی صاحب منزلت عظیم شد عشق و محبت حضرت حق بر وی غالب بود سیاحاب عالم کرد بسیاری اهل دل را دریافت الا نعمات اصلی خانواده صابری از جاه و جلال ولایت موسوی و عز و جمال ابراهیمی وی یافت - در وقت خود صاحب منصب قطب اندالی بود شمیخ محمد عارف فرزند جانش و شیخ محمد حلق الرشید شمیخ محمد عارف باشد که از وی خلافت و احازب بحضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی رسید علاوه نعمتی که شیخ گنگوهی فیض روحانی از حضرت قطب ابدال ممدوح حال گردید - در هر وقت از خاندان وی صوفیان پرشور و زاهدان باقوه و زور پدید آمدند الان اولادش در در دولی بر سجادگی فیض رسان و صاحب عز و شان شاه نقای احمد که مدتی در دهلی سر فرمود از اولاد وی بود تو شانی وی که در بر آمد حاجات از حضرت رب العرش و السماوات پایصال ثواب

بر روح بر فتوح وی اثری تمام دارد - معروف چنانکه ده یحیی شاه
سرف الدین قطب ابدال پانی یکی اران شیخ نظام الدین سناسی
که سی سال در مجاهده بسر برده بحضور مخدوم وفات یافت -
دجلی نور از بر وی مدنی و وف سب نمایان سدی یکی اران شیخ
عبدالقادر فرزند اکبر یکی اران شیخ ابراهیم فرزند ثانی یکی ازان
شیخ سلی فرزند نالت - یکی ازان شیخ کریم الدین فرزند رابع یکی
اران شیخ زیبا در اندری آسوده یکی اران شیخ احمد فلددر عقب
حصار ملتان آسوده یکی اران شیخ بهرام که در بدونی آسوده یکی
ازان شیخ شهاب الدین هججهانوی یکی ازان سید موسائی بهاری
یکی ازان قاضی محمد اولسای سلطانوری یکی اران شیخ سعید سونی
بی یکی ازان شیخ حسن بودلا - یکی ازان شیخ عبدالصمد سناسی
حامی ملفوظ مرشد خود یکی ازان پیر نبوی سناسی یکی ازان سید
محمود نانی پتی - یکی اران سید سراج الدین پانی پتی -

منزل چهاردهم در خلفای شیخ عبدالقدوس مخدوم

یکی اران مخدوم شیخ حلال تھانیسری [ص ۷۸] فاروقی یکی
اران شیخ رکن الدین فرزند رسد شیخ حنفی یکی ازان فرزند کلان
و سعید شیخ حمید یکی عبدالعزیز کراوی یکی اران شیخ عبدالغفور
اعظم پوری یکی اران شیخ جان جوپوری -

منزل پانزدهم در خلفای حضرت مخدوم شیخ جلال تھانیسری

یکی ازان شیخ نظام الدین تھانیسری بلخی وی در زمان
نور الدین جهانگیر بادشاه از توهم بادشاه در بلخ شریف برد

آنجا فروع عظیم یافت یکی ازان احمد صوفی بنوری یکی ازان شیخ
عبدالسکور فاروقی یکی ازان قاضی محمد سالم گرانوی یکی ازان شیخ
موسی یکی ازان شیخ عیسی -

منزل شانزدهم در خلفای شیخ نظام الدین بلخی

یکی ازان شیخ ابوسعید گمکوهی وی از نایب پیری سیح حنفی
و نسبه دختری شیخ جلال بود از هند در بلخ رفت و نعمت خاندانی
از شیخ بلخ از روی مجاهدت سبب برگرفت یکی ازان شیخ فتح الله
حلشانه حنفی یکی ازان شیخ حسن مهدوری یکی ازان شیخ الهداد
لاهوری یکی ازان شیخ پاینده بنوری یکی ازان شیخ عبدالفتاح آندری
یکی ازان سید الدجش لاهوری یکی ازان شیخ صادق برهانپوری
یکی ازان شیخ عبدالرحمان کشمیری یکی ازان شیخ دوسب محمد صوفی
لاهوری یکی ازان سید قاسم برهان پوری یکی ازان قاضی عبدالحق
گرانوی -

منزل هفدهم در خلفای شیخ ابوسعید گمکوهی

(۱) یکی ازان شیخ محمد صادق گمکوهی (۲) یکی ازان شیخ
محب اله آبادی (۳) یکی ازان شیخ ابراهیم رام پوری (۴) یکی ازان
شیخ ابراهیم سهارن پوری توضیح از مریدان صادق شیخ احمد عبدالحق
شیخ جمال کوچره معروف به جمال اولیای وقت و شیخ بختیار
بود از هر هفت پسران شیخ عبدالقدوس بن شیخ اسماعیل حنفی
گمکوهی هر یکی صاحب زهد و تقوی و عرفان و دستگه بود - شیخ حمید
و شیخ رکن الدین و شیخ احمد قاین از دیگران شیخ عبدالعزیز و
شیخ عبدالنبی از نایب وی اند و سید علاء الدین کوتانی صاحب
نعمت شیخ عبدالغفور و شیخ ابواسحاق و شیخ احمد سراج العارفین

پسران وی و از سیخ دوست محمد صوفی لاهوری شاه داود راجپوت و از وی سید علی اکبر بن سید پیر محمد درستی و از وی شیخ معین الدین صاحب ارشاد سدید و شاه داؤد مدکور نیز خلاف او سیخ میر محمد سلوی صاحب نعمت شاه عبدالکریم چشتی دارد سیخ محمد الله سبحانه اله آبادی [ص ۹۷] از خاندان شاه محمد افضل چشتی بود جامع فصایل کرامت معارف حلقای او بسیار از وی یادگار ماندند. یکی اران میر سید محمد قنوجی از وی مخدوم سید شاه عالم قادری وریر آبادی اس سید کبیر ابن سید مخدوم عالم اکبر آبادی از وی میر سید شاه جهان آبادی از وی شاه محمد نصیر شاعر معروف از حصرت شیخ ابراهیم رام پوری دو صاحب نعمت نامدار بودند یکی شیخ محمد دهلوی یکی شاه محمد شریف ناولی صاحب خانواده قلندری سربقی ناولی مدکور بعضی از اهالی خاندان وی تا حال در منزل سیوم این باب بعمل آمد و فیضی که بواسطه شاه فتح محمد کمتلی ازین خانواده روح پذیر گردید. در منزل ششم ذیل خلفای مخدوم جهانیان در ذکر شاه اوحد رهنکی تضریح یافت و بمحلی ذکر فیضیانی که از توسل شیخ محمد چشتی دهلوی اجرا پذیرفت ضمن بیض یانان نعمت سلیمان محرم زمانی در ذکر شاه حسن عسکری بیان رفت. حالا قدری واضح ازان ترقیم می یابد که سیخ محمد چشتی در دهلی کدار دریای جمن اوامت داشت و حائقای پاکیزه آراست که حالا ناولی سیخ محمد مشتهر وی را چمدین مرید سعید شدند اعظم آن شاه محمد نصیر بود که از وی شاه غلام سادات چشتی رام پوری بن سیخ عبدالواحد عرف نواب محمد بشارت خان برادر زاده حقیقی قطب العارفین حضرت شیخ محمد ممدوح نعمت رسید شاه ممدوح از شهیر عارفان و هم عصر حضرت جناب مولانا فخر دوران بود از وی نعمت سجادگی فرزند رسید وی

شاه نصیرالدین رسید الا چون وی بحضور پدر عالمدر وفات یافت سرس
سند شاه صابر علی معروف صابر بخش دهلوی از مشگاه حد بررگوار
بر این منصب جلیل سرورازی یافت - مدتی دراز درس سهر
نوفار تمام و فنص بخشی عام سر بلند ماند، سجا و خود مهمان
پروری وی در اکف عالم سهرت گرب اوار توحید بر طمع
وی غالب بود سال هوار و دو صد و سی و هفت ریاض جهان
حرامید در حاقه درون سهرت فریب درنا کج مدفون گردید - سند
شاه محمد حسن عسکری از وی نعمت یافت و سند شاه عبداللہ حل - به
حالا سجاده آرای پدر بررگوار خود شاه صابر بخش معمر و
اکثر درین خاندان صاحب رهد و نفوی -

منزل هجدهم در خلفای حضرت شیخ محمد صادق گنگوهی

[ص ۸۰] وی برادر عم زاد مرشد خود بود - یکی از یاران اعلای
وی سید عبدالجلیل محمد صدرالدین اله آبادی صاحب نصانیف سمار
و صاحب مناصب نامدار که مذکور وی در خاندان شاه محمد افصل
گدست یکی ازان شیخ محمد صاحب سجاده پدر که سجادی برار
فایض الانوار حضرت مخدوم علاءالدین علی احمد صابر در تعلی
وی شد از وی شاه محمد غریب نبض یافت و از وی شاه محمد اعظم
و از وی شاه جمال ربنوی و از وی شاه محمد حیات و شاه علام علی
پلهانوی و از وی شاه امیرالدین و شاه کریمالدین حالا منصورم
درگاه پلهانوی بجای شاه امیرالدین شاه کریم بخش از اولاد شاه
غریب باشد یکی شاه داود فرزند ثانی -

منزل نوزدهم در خلفای شاه داود

یکی اراں ساه ابوالمعالی ادهوی صاحب تصرف بلیغ بود - میران
ساه بهک کهژامی که از عماید حلفای وی و عارف نامدار ماییت
دواردهم بود نسان وی فرماید دوهژا :

بهک* مالی بر واریان** اور پل مین لک لک نار
کاگاک*** سے ہسا**** کئی اور کرب نہ لای بار

دوات رؤس الدوله طفر حان بهادر مجد شاهی مرید صادق
الاعتقاد ساه بهک بود دنیا حوررد دیں برد - تاریخ وفات دارد
سجادگی در خانواده ساه بر مرار وی قائم فرای این گروه در آراستگی
باطن می کوسند و ریاضات طاهری شعار دارند شاه بهادر علی صاحب
تا حال سجادہ گرین مسند فر شاه بهیک اند -

منزل بیستم در خلفای صوفی سوندهی صاحب سفیدونی

که وی هم از خلفای ناصفای ساه داود بمدوح بود بست
سال سماحت کرد چندین سال هیچ طعامی و سرای نخورد چندین
سال نا برگ و نمر صحرای قناعت ورزید مزارش در سفیدون
محادی حصار حاکم وقت صوفی بمدوح در وقت خود عارف کامل
بود بصبر و قناعت و زهد و ریاض و محنت و مشقت وی بعد
قطب الابدال رودلوی حز وی کسی را نشان نمی دهند فضایل
وی بی شمار منقول که روزی شخص بحضور وی آمد و بیان طراز

* ابوالمعالی پیر خود ** قربان *** راع **** برند درهائی که در میخورد

شد که در خواص و عوام شهرت دارد که سری کرشن اوتار معروف کسباجی چند هزار ازواج داشت و در سب واحد بوقت سحر با هر یکی می پرداخت - حنا گف که امکان دارد و عجیب نباشد در هر اوقات بندگان حدای تعالی باسند که چنان خوارق عادت دل زیاده ازان از اوسان طاهر گردد [ص ۸۱] آن سایل عرض کرد که درین وقت ؟ گفت درینوقت نیز شمار اند - وی گف که اگر چنانست شماهم ازان مردم اید صوفی صاحب هر چند غدر کرد که ما یکی از کمترین بندگان مردان مقبول در عالم بی شمار اند که از ایشان چنان کرامت سرزند چون اصرار وی از حد گذشت لاجرم صوفی صاحب که هنگام این تقریر بوضوی نماز مصروف بود جانب درخت پل کهن که محاذی سستگاه بود اسار فرمود بر هر شاخ و برگ آن درخت صوفی صاحب وضوکنان دید هنوز آن درخت - ر آستان صحن گاه وی قایم - ساه مداری از مریدان صاحب نعمت وی بود که برابر مرشد در مقبره جدا جا دارد و حالا سجاده صوفی بذات شاه کریم بخشی صاحب ارلانوی قایم وی مردیست مرتاض عابد عمر رسیده صحبت چندین مشایخ دیده طبع رسا دارد صاحب نعمت اصلی حضرت صوفی محتشم الصدر شاه محمد اکرم صابری دهلوی بود که در وقت محمد شاه عقب عیدگاه حدید بدرس و تدریس چون خاکساران هند عمر عزیز بشادمانی گذرانید - از حضور قطب الاقطاب فیضان مکرر یافت سواطع الانوار و اقتباس الانوار از مشاهیر تصانیف وی است و از عمایده خلفای وی شاه محمد فاضل پانی پتی که در تعلیم مریدان یدبیشا داشت و در مشغولی باطن سبقت از هم عصران ربود - مولوی بدرالدین کرانوی و مولوی صدرالدین کرانوی و شاه محمد نصیر

پانی پتی و حکیم محمد سکھوه پانی پتی از ساه ممدوح صاحب معرفت و بجاز بیعت شدند - مکرمی نواب محمد سکرالله جل عظمته خان مغفور از عماید مریدان ناصعی شاه محمد نصیر بود - قبور این حضرات اکبر در پانان و برار و حوالی آستان واقع ساه انتظام علی صاحب سجاده گریس حار بالیس بزرگان خود اند - معظمی مفتی محمد عبدالواحد خانصاحب نیز همانجا آرامگاه دارند - شاه غلام حسین مهمی نیز ازین خاندان اند درین زمان احیر اندران نواحی فروغ عظیم یافت اکثر از مستبدان ریاس جهجهر و رعایا ضلع هریانه روی ارادت بوی آوردند - وی گاه بر طرز ملایم رمی چنانک بعض حکایات وی زبان زد خص و عام شاه عزیزالله مدینوی یکی از خلفای وی تا حال زنده بود که برار مرشد در معره جدا جا یافت [ص ۸۲] و شاه ذکاءالله سبجانه مهمی حالا صاحب سجاده شاه مهمی متکفل مجالس اعراس بزرگان و صالح جوانست خوش رو و خوش خو توضیح دیار سمالی هند خود از روی استملال ولایت حضرات صابریانست و در دیار شرقی اشاع این سلاسل از ذات قدسی حضرت قطب الابدال رودلوی و ساه محب اله آبادی و سید عبدالجلیل و شاه عبدالرحمان صاحب مراب و سید قنوجی و غیرهم اتباع این حضرات صورت گرفت و در ولایت خراسان و ترکستان از قدوم برکات ساه نظام الدین بلخی و باطراف دهلی از شیخ محمد چشتی و در نواح جنوبی جریان این سجرات مسموع نشده بود الا درین زمان سید شاه خاموش صاحب حیدر آبادی وارد این دیار گردیدند ایشان بفضایل و کمالات درویشی و خصایل و عادات خیر اندیشی ممدوح و در ریاضات و عبادات موصوف سر آمد وقت و زمان خود اند بوسایل چند حضرات شجره ایشان بسید شاه بهیک می رسد و در اضلاع

حیدر آباد اکثر مردم بر دست شاه حاموس مایب شدند و شاه
ممدوح چند ماه می گذرد که بقریب زیارات حضرات طریف عارم
این نواحی شدند و در مابک پور حوالی دامن کوه که منزلگاه
حافظ شاه موسی باشد تعمیر چندین عمارات کردند و حالا مع الخیر
و العافیت باقوال درویشان خدا پرس عزم انصراف منزل مقصود
دارند - چون در ایام پیام حیدر آباد با حناب حضرت ما هم صحیب
مانده اند برمنتسان این خاندان نظر شفقت و مرحمت دارند و
بعضی از اخوان الصفا چون حکیم سارک علی حان صاحب و غیرهم
در رفاقت ایشان حاضرند -

تمام شد باب ثالث از قصر عارفان بعون الله حل شده . بعلی
از دست فقیر حقیر وامانده بدست نفس شریر خاکسوس آستانه
اولیاء الله بالیقین مجد رکن الدین ابن قطب الاقطاب مرشد برحق هادی
خلایق مجد معزالدین قادری شطاری غزنوی ثم الحصارى سی ام
شعبان ۱۲۹۱ هـ -

کتابخانه جامعہ اسلامیہ دہلی

A sum of 5 Paise on general books and 25 Paise on text-books, per day, shall be charged for books not returned on the date last stamped.

--	--	--

